



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14702



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وبعد هذا هو المحل
الثاني من كتاب حسام الشبغة والامثلة في معرفة الابدان والاشياء مستورد كبريه بقلم نايف
وتم تصنيف بعضه من علماء اعلام وفصله كرام حاضرين مجلس شريف ومجمل ميف سر كارش
منداد اسلام ومفتي الانام الذي عجز عن بعض السند الخاص والعلوم المحفوظ المدة
الغفام نعمة الاسلام انا انا شيخ محمد نقي ادام الله ظله العالي على رؤس اهل الاسلام اميد
كافة شيعتنا امير المؤمنين مندا ان كبريه مؤلف مستورد از عاقل موشير عاقل بنده
عمر عزت سر كارش بنده دارا خداوند عفا و همیشه طلبت تا بنده و مجموع اين كتاب مشتمل
بر سه جلد يك نامه جلد اول در فوجيد صفا و حضرة باري جل جلاله جلد ثانی در ابناء نبوة
واما منته عليهم السلام جلد الثالث در ابناء عدالت ومغاد حسام بنده استخار بنده وبعضه من
لازمه منغلقة باعفا وان ویرخی نا حوالا ان مؤلف و بنای بعضه از مثال السجده و ذکر اینکه

STICKED 1996

و این کتاب مستطاب یافته از اصطلاحات و عبارات اهل حکمت مستوفی مذکور شود از باب
اینست که در این مبدآن خود مطلب از این کتاب یافته باشند که در این مبدآن یکسر است بعین
عبادت و تفریح از اصطلاحات مابین موضوع مراد اهل کتاب است عبارتانش و حسن
واحد و حقنا الله لا اله الا هو و لا یفوق هداية التوفيق و الله الموفق والمعین و قسم از اصول
حقایق ابدی و خمس معرفت بنحو پیغمبر خداست که باید بداند که خداوند واسطه فرود آمدن خود و خلوق
که واسطه قبض و رساننده احکام الهی است پیغمبران خدا که هجت بر خلق تمام باشد خداوند
مبصر ما بد و الله الحجة الباقية و باید اعتقاد جمیع پیغمبران داشته باشند و منکر خدا را نماند
و بر اینست که منکر یکی از اینها شد کافر است و فریضه ندارد و در انکار میماند که منکر جمیع پیغمبر
باشد و منکر یکی از اینها و المؤمنون کل امن بالله و ملائکته و کبر و رسوله و لیکن اینها و غیر
خود متفاوتند بعضی افضل اند از بعضی دیگر و افضل اینها پیغمبر ما خاتم النبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله میباشد و نشان جمیع مسلمین و صفی و درین پس هم چنانکه خانم اینها
افضل است از سایر پیغمبران امتان بزرگوار هم پیغمبر این امت است و احادیث هم بطریق مذکور و
استدلال کافی و ثابت شده از حضرة صفای و دیگر فرمودند بعضی از ملامت که در آسمان و دنیا
هستند نظر میکنند بیکفر و دو نفر و سه نفر که فضایل آل محمد را ذکر میکنند میگویند
بیکدیگر که ای نیکو اینها را ذکر کنی عداوتها و بیستای عداوتها و فضیلت آل محمد را ذکر کنی
کنند تا بقدریک از ملامت میگویند این فضیلت این خدا که خداوند عطا فرموده به هر که را میخواهد
خداوند افضل از هر کیست بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمی و قرآنی بدانکه جوهر اول
روح است و اول ما خلق الله و روحی در حدیث دیگر که اول ما خلق الله نوری چون جوهر
نار صیغ محمدا صلی الله علیه و آله باشد پس اینحضرت پیش از آنکه باین عالم ابدی پیغمبر بوده و از این
بودن بزرگوار خبر داد که فرمود گفت نبیا و آدم بین الماء و الطین یعنی نرغزانی که آدم میان آن دو
در کار عین ستم او بود من پیغمبر بودم و اکنون هم که از این عالم رفته پیغمبر نباشد که خود فرمود

بعد از آنکه بعد از این پیغمبر بیست و هفت سال در قریه یثرب و صیغه سالست جوهر اول در کار می
 اول از خداوند تعالی اجازت و قبول میگرداند و هم بخلاف خدا میسرسانند و اگر گویند محتاج به تعالی است و علی علیه السلام
 در کار میگرداند هم قبول میگرداند و هم بخلاف میسرسانند و راستی بدانند که جوهر اول در کار میگرداند
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد چون اینها را شناختی بدانی که از طرف جوهر اول که از خداوند تعالی میگرداند
 و لا بد است و این طرف جوهر اول که بخلاف میسرسانند و راستی بدانند که جوهر اول در کار میگرداند
 و بنویسند ظاهر و لا بد و هر دو صیغه پیغمبر میگرداند است چون اینها را شناختی بدانی که از خداوند تعالی
 کامل با نبی است و لا بد و بنویسند با مطلق است با معنی و هم چنین و لا بد بنویسند و معنی است و لا
 مطلقه و لا بد معنی و بنویسند مطلقه ان بنویسند حقیقه است که در اول حاصل شد و لا بد
 باقی است و ان مطلع شد باقی مخصوص است با بنویسند بر استعداد جمیع موی و لا بد بنویسند
 و ما هبنا و عطا کردیم هر صاحب حق و لا بد که طلب میکند بنویسند استعدادی خود از جهت
 اخبار و لا بد او و عظیم حقیقی از لا بد او که سلطنت کبری خوانند صاحب به مقام و لا بد عظیم
 و قطب الاقطاب می نامند از ان کبر و لا بد حقیقی که بغیر از او بقلم اعلی و عقل اول و روح ا
 می نامند با بنویسند اشاره است و لا بد ما خلق الله آدم علی صورته بنا بر بعضی وجه آن و استعداد
 جمیع علوم و لا بد بنویسند انسان که ماست جمیع مقامات و مراتب بنویسند بنویسند و بنویسند
 این از ان کامل رسول باشد با وصی و خواه بنویسند با اول و باطن این بنویسند مطلقه و لا بد مطلقه
 است پس و لا بد مطلقه عباد است از حصول جمیع این کالات بحسب باطن و لا بد و لا بد بنویسند از ان
 و مرجع اینها بنویسند عباد و حق و بقاء می بقا حق است با این معنی اشاره است و لا بد بنویسند
 خدا و لا بد علی من نور و لا بد خلق الله روحی و روح علی بنی طالب قبل ان یخلق الخلق بالحق
 که من و علی از یک نور خلق شدیم و خداوند روح من و روح علی را خلق کرد پیش از خلقت
 مخلوقات بد و هر سال بنا بر اختلاف و انابت و ضرورت خداوند و انابت علی را بر سر پیغمبر
 بنویسند و لا بد از اشکارا و ضرورت حضرت امیر که بنویسند و لا بد و لا بد و لا بد بنویسند ان زمان که از

در این کتاب
 در این کتاب

میدان است که هر دو من یک بودم و در بقیصر علی ایمرهم است که این سر نیز ملک ایران بود و او هم
 جلد مشرف و البغیر و اکن البر من الله و البوم الاثم و الماکه و الکاب و البقیق و اقی البلی
 علی غیر قوی المریض و البی و الماسکین و ابن السبیل و فی الزمان فقام الصاوة و البی الزکوة و البی
 بعد از این که از افسانها و الصابری فی البیاساء و الصرا و صی البیاس او لبانی البی صمد فوا
 و هم المفقون ابیانه نازل شد در شان امیر المومنین نبی را که این مشروط ایمان و صفات کمال است
 و این صفات و مشروط بافت می شود مکرر در حضرت امیر و در تفسیرین و ظاهر است از این صفات
 این صفات اما ایمان بخدا و رزاق و ملائکه و کتاب پیغمبران که ظاهر است که حضرت امیر و اولیای
 او و در کان بود که حضرت امیر مؤمنان بود رضای که آدم مبتلا به کل بود و در منافع اکثر است
 از حدیث نبوی و امیر می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اگر بعد از منند مردم
 که پیر زمانه علی امیر المومنین که منند خدا و او را پیدا استند علی امیر المومنین بود رضای که آدم
 روض و جسد بود خداوند صبر مایه اذ اخذ قلب من یوادم من ظم و یم ذبتم و اشهد هم
 علی نفسهم که خداوند میثاق فرمود از پی آدم که من پروردگار شما نیستم گفتند چرا و محمد نبی که
 و علی امیر که در این پیشان بود و در ناول الایات در سوره و افعی از علی علیه السلام است که فرمودند
 من برادر رسول خدا و صدیق او و او بودم که تصدیق تو را و اگر دم رضای که آدم مبتلا و روض جسد
 بود و بنویس مقبالت اجنار و انی حقا بنو اریبه یعنی شما حقا حق نعم و صفات و کمال
 او که اگر منضم شود با و تبلیغ احکام و نادر بی خلاف و فیما بینا استان بنویس تشریح و توضیح
 و سالیانه و مراد بخاتم انبیا کسی است که رجوع جمیع انبیا و مرسلین بسوی او باشد هم چنانکه عالم
 او و اصحاب انبیا و مرسلین است در عالم اجسام هم چنین است که هر چه محبت صورت بعد از هم بوده است
 فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلقت اخر انبیا هستم و بعثت و هم چنین است
 خاتم اولیا و اوصیا است در ظاهر باطن که نفوس و ارواح جمیع اولیا و اوصیا در باطن نبوی
 علی علیه السلام است در عالم ظاهر و اجسام هم چنین است که هر چه جمیع انبیا است که هر چه محبت صورت

درمہای اتحادی و کسب و کار

بعد از هم او بپا او صبا کرده است خود را بزرگواری فرمودند من و لای بودم و تا که آدم میثا اید و
بود پس نور و لایان از نور بیرون جدا نمیشود و لای از بنی صفت که از بنی مثل نور نفس است از نور
عقل که نفس و اشیاء در عالم مثل صفواتها در نفوس و بنی اگر نفس و عقل و خلیفه اند از بنی خدا
در عالم خلوق و بنی و لای و خلیفه خدا هستند پس نفوس و ارواح اگر چنانکه نور بیوت با نور و لایان
یکی بودند رسول خدا ص پیغمبر بودند خلایق و روح مراد از روح جلی هم از یک چیز خلایق فرمود بود
و نور علی یکسب علی از من است من از علی و جان و جان منسب پس عالم روحانی منسب است بنی
عالم جسمانی پس تاریخ و رساندن در بیوت بشر بعد از آدم و او امر است و در سال است و اگر در سال
با تاریخ است و بشیر و کتابان صاحب عمر هستند پس عمر مخصوص مرثیه است و در سال و در سال
خصوص مرثیه است و بیوت بیوت خصوص مرثیه است و در سال و در سال مرثیه است
و در سال و بیوت و لایان و بنی از بنی جعفر محمد و واعظان است اعینا ظاهر
واعظان باطنی و اعینا باطنی و غایب دارد بولی که از بنی مردم است بسوی او و حسن است از حسن
او بنی که بنی علی بن ابی طالب و این خصوص بنی اند و با بنی ایشان بنوی در حق او که فرمودند
من و علی از یکدیگر هستیم من و علی از یکدیگر هستیم و مردم از درختهای پراکنده و فرمودند
علی بن من نظر بنی با هم من اول و من اخر من ظاهر و من باطن من دوی خدا من جنب خدا فرمودند
ایم معصوم علیکم السلام ما بنی محمد خدا باب الله لسان الله وجه الله عن الله فی خلقه و محی و لای امر الله
و عباده ما بنی محمد علم خدا و محل و محی خدا و اهل در خدا ویر ما کتاب خدا نازل شد و بسبب
عبادت خدا کردند اگر ما بنوییم خدا شناسانند بنی ما بنی و او پیغمبر خدا فرمودند علی بن پیغمبر
خدا کرد پیغمبر است و چنانچه در پیغمبر من ختم کردم صد نسبت صحیح و از هر دو صحیح دارد
اما علی بنی ابو جعفر طوسی است که از بنی که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آن
بزرگواران خدا خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند علی بنی محمد
خدا که بنی احتیاج خدا را پیدا خلایق و لای که آنها را پیدا داشت و فی الشیخ بودند که

در بیان اثبات نفس از اجزای بدن

خداوند با آنها فرمود است بر یکم ایا من بر در کار شما نیستیم گفتند بفرموده خود سوگند حق
مصطفی فرموده من است همه گفتند چرا و علی امیر المؤمنین است خلق خدا را کردند و اسعیا کرد
و سر کشی نمودند و لا یتوکلون چنانچه فرمود که اینها اول ذلیل هستند آنها اصحاب البیعت هستند
و ارباب اختیار و لا یتوکلون و وجوب محبت است خواه خدا مدد بدن بدین من که کتابی که بر اینها نازل
کرده با جهت قدسی و حدیث بنویسند آنها از یکدیگر و بیکدیگر بیرون آمده و لیکن بحسب مقام و مرتبه
مختلف است و کما ینزل فی شان حضرت زکریا علیه السلام که با پیغمبر از پیغمبران با اعتبار آنها
از کتب آسمانی اول نازل بعد از اول میشود که از او برآمده کتاب بنویسند پس از آن نازل بعد از کتب
میشود که از او بنویسند بیکدیگر میگویند مفضل پس از آن عالم ارواح و نفوس بجهنم پس از آن عالم
اجسام و مرکبات و غیره اول نازل افاضه حضرت زکریا علیه السلام و اندر عقل کلی که روحی باشد در مقام ولا یتوکلون
و قسم و غیره افاضه عقل کلی در نفس کلیه و از اقسام است در مقام نبوت و قسم و قسم فاضله و غیره کلیه
ارواح و نفوس بجهنم و آن کشف است و مقام رسالت پس از آن مخصوص بر سالک است و در مقام
مخصوص نبوت و قسم مخصوص بود پس از آن در مقام حدس و غیر اینها که از این قبیل است از افاضه
کشف است تا روحی خفی نه جلی تا اقسام عالم است در مقام حاصل اینکه از آن هرگاه در مقام و حدیث
صورت و اوضاعها حضرت زکریا علیه السلام بیکدیگر از او صادر میشود و در این وقت از او کلام الهی خوا
که روحی خفی باشد چونکه در مقام بقا بعد از فنا است و ملبا او و جیب او و حجاب او و واسطه باینست
و هرگاه در مقام نبوت و حالت دعوت شد با اختیار از جانب خدا بواسطه ملل ایشان از او صادر شد
او را حدیث قدسی که حاصل میشود از روح جلی چونکه بواسطه ملکوت هرگاه در مقام رسالت
و تاسیس حکم و سبب است و حجب معارضه شد از او صادر میشود حدیث بنویسند که حاصل
میشود از روح جلی و اقسام و حدس و غیره و کشف که از این قبیل است از افاضه این حدیث است
که هر سوگند بنی است و هر بنی که پس از این ولایت من خبث هی اوس و اعظم از منو کشت و منو کشت اعظم
از منو کشت و هرگاه در مقام فشریت و عالم طبیعت باشد از او صادر میشود کلام

در دنیا افضل است از زمین و آسمان

ابتدا تمام نذر من با آن جو و ظلم بآل مکرر دانند و بعد از آن سینه گردانند و مردم در وقت وی در
 سالیان و راحت باشند و چون دانسته که ولایت باطن نبوت است و ولایت بی نبوت هر دو صفت محمد
 صلی الله علیه و آله بماند که تا اکنون صفت نبوة محمد ظاهر بود و وضع صورت دیگر بود و وضع صورت
 را محمد اشکارا مینمود و اینچنین هر دو صفت بر یک بنیامند جمله وضع صورت کرد و ند و وضع صورت
 را به محمد تمام کرد و چون وضع صورت تمام شد نبوت هم تمام شد و نبوة مفیده کامل شد و عاقل و غیر
 ند و بج رسیده اند از دم گرفته که اصل نبوت هم مدت شد همیشه در نمو و کمال بود تا رسید کمال او بشو
 پیغمبر و از این جهت و را خداوند خاتم النبیین فرمود و فرمودند رسول خدا ص مثل نبوة من مثل
 خانه معبوه است که با آن مانده بود در او جو موضع بکشت و آن خشت من بودم یعنی هم چنانکه
 بکشت آن خانه باقی مانده بود که خانه تمام شود نبوت هم چنان بود و چون آن خشت خانه را تمام
 کرد من هم پیغمبر را ختم کردم لایقی بعد از هم چنین و لایق طهر من بعد از محمد کمال رسید تا رسید
 بحضرت صاحب الزمان و بقیة الله فی البلاده و اما من فایلیشیران نیست بخلاف نبوت که در عصر
 واحد ممکن بود و پیغمبر عزرا نبی خیر و لوالی العزم و آدم و امام در یک عصر ممکن نیست زیرا که امام
 مقتدر و مراد عالم است پس نیست هیچ اشخاص مثل فضل است بآل نبوت نبی در دنیا و نبی در
 او و اظهر کمال آن در اولین جمع عالم است بآل امام مثل یکدیگر دانسته پس امام نیست بآل مثل یکدیگر
 پس هم چنانکه جایز نیست اجتماع دو نفس بر یک بدن هم چنین جایز نیست اجتماع دو امام در یک
 عصر دیگر آنکه مقصود از نصب امام اصلاح نظام عالم است پس اگر امام یک نفر باشد عزرا و احوال
 است پس وجود امام در یک زمانی از فایده میشود و در حکمت مندرج است ایجاد امام بآل فایده واکر
 مقصود حاصل شود و از آن امام مستثنی و لایق نبی شود و نیز آنکه لازم می آید عبث در نصب امام پس
 بآل امام یکی نباشد در عصر غوث و بعضی از اهل اشاره گفته اند که جمیع مظاهر کلمه فایده و انفس
 که در قرآن مجید اشاره با فافان و انفس شده راجع است به اسمی که بسم الله الرحمن الرحیم و حروف بسم
 موزده حرف فافان و نبی عالم بر موزده مرید است محض اول و بعضی کلمه و افلاک لشعة عناصر

در بیان معنی خاتمیت

اربعه و سوا الیه بقله و اگر آن کامل جامع همه اینها است و نمودند علی علیه السلام ظاهر شدند و
 از جمله پس بنی مظهر و خاتم است و در مظهر و خاتم است و جامع این دو مرتبه مظهر اسم الله است و
 بنی و در مظهر و خاتم است و اشرف و اعظم آنها اسم اعظم است که الله باشد و اشرف و اعظم
 مظهر مظهر این اسم است و فعلی با قوه زبر که نوع انبیا مظهر او هستند با قوه و شرف و
 عظمت برای مظهر و فعلی است مظهر اسم اعظم و فعلی پیغمبر یا محمد و مصطفی است صلی الله علیه و آله
 و سایر پیغمبران و بعد از آن بزرگوارانی اینها مظهر این اسم شدند پس بنی و اینها
 علیه مظهر بود و بعد از او بنی و اینها پس پیغمبر یا مظهر اسم الله شدند با عینا جمعیت او و مظهر
 اسم در مظهر شد با عینا تصرف او در وجود و مظهر اسم در مظهر شد با عینا و لایق مظهر او پس
 او است عدل و لوفش کلمه و هم چنین علی و ابی و اوست خاتم الانبیا و اینها اجتماع
 بودند با عینا اینکه از قطب محمد که گفته اند پس هر یک از آنها بنی مظهر این اسم شدند
 و همه اینها جمع عوالم افان و انفس شدند پس معلوم شد که نور شمس اما مظهر شعاع صغیر
 طلعت از قون رسالت و اولوا العزیز است معنی اولوا العزم پیغمبر است که در عین
 خود دین و ناسخ دین سابق باشند و شرعی و غیر عالم و دین او باشند مثل آدم و ابی و پیغمبر
 نوح و موسی علیه خاتم الانبیا علیه اله و علیه السلام و او باشد و در کافران حضرت رضا و
 علیه السلام که اینها و مرسلین چهار طبقه اند پیغمبر هستند که پیغمبر خود شریک باشد و امی باشد
 و در هر پیغمبر هستند که در خواب ببیند و او را پیش خود و در بیداری بیند و میگوید که
 و اما می براد هستند مثل پیغمبری لوط و بود ز ابی و پیغمبری هستند که در خواب ببیند و او را
 شنود و ملکی ببیند و میگوید بر طایفه شد چه که وجهی بود مثل بود و پیغمبری هستند که
 در خواب ببیند و او را پیش خود و در بیداری هم ببیند و او را امام است مثل اولوا العزم و
 مثل ابی و هم قال الله نعم لا ینکح علیک للثغرا ما ما قال و من ذی و یقول لا ینکح علیک الظالمین
 کسی که عینا مذکور بنی و او امام بنی است پس است که در مظهر واحد که از او ابتدا و بوی

در بیان نبوت و ولایت

منتهی شده اند چنانچه موجود داشت و میندکایات و قطبیه بره و غلام عجب شهادت است
 او نبوت است باطنی و ولایت و این نبوت و ولایت یکو در ظاهر و باطن لکن ولایت از نبوت است
 که ولایت عام باشد و نبوت از ولایت است که ولایت خاصه باشد و این واسعی است که با هم جمعند با
 هم هستند در ظاهر و در باطن یکی پس نبوت و ولایت با هم جمعند غایت از آنها بدیگری است
 بمائیت نبوت از ولایت نیز که فرستند از او نور شمس است و هرگاه بسجده کمال رسیدند و
 و هر وقت از این سالت عزوب کرد بد ولایت منولی حکم است و این معنی اشاره فرمود رسول
 لکم که فرمودند اول ما خلق الله نور من بود پس از آن نور من نور علی شکافت پس همیشه در این نور
 منور بودیم نادیده بودیم بحجاب عظمت در هشتاد هزار سال پس از آن خداوند خلق فرمود خلق
 را از نور ما پس ما به صنایع خدا و مخلوق خدا بدید از ما صنایع ما هستند در سما عالم در کتاب ایض
 الجنان از جابر جعفری و این کرده اند حضرت با فرمود که فرمودند ما بجا بر خدا بود و چیزی با او نبود
 مغد و عجب بود و در عجب بود پس اول چیزی که ابتدا کرد خدا بخلق این بود که از هر یک محمد و حم و قحط
 ما اهل بیت را از نور عظمت خود پس ما را به یاد داشت اظلاله حضرت پیش روی خود و مانع که نه است
 بود و در زمین و در مکانی نه شب و نه روزی نه فصلی نه ماهی زیاد میبندند نور ما از نور پروردگار
 مثل شمع از انوار این بیست و چهار میگردیم و نقد پس محمد و بنو محمد و عباد او و میگردیم حق عباد
 پس از آن خداوند ما را که در مکان را خلق کرد و او را خلق کرد و بر آن مکان نوشت لا اله الا الله محمد
 رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیه ما بود و حضرت پس از آن عرش را خلق فرمود و نوشت بر سورا
 دقات عرش مثل این پس از آن بهشت و دوزخ را خلق فرمود و نوشت بر آنها این کلمات پس از آن ملا
 را خلق فرمود و آنها را در آسمان مسکن نهاد پس از آن هوا را خلق نمود و نوشت بر آنها هوا همان
 کلمات پس از آن زمین را خلق فرمود و آنها را در کوه و اسکان نمود پس از آن زمین را خلق فرمود
 و نوشت بر اوراق زمین این کلمات پس از آن کلمات اینها را بر آسمان نوشت که به یقین او را
 یا است و زمین بر قرین است بسبب این کلمات پس از آن خداوند اندام را از این زمین و خاک او

مہر بیبا اول ما خنکو اللہ

[illegible]

در بیان استرنا القطن

و همین وجود و صانع هر دو وجه الحق و جند العلی هستند و او است قوی که بدو و او دور کرد و هر دو
 زنده او سیر کند و هر سیر کننده در هر که سیران مولد در عالم مثل سیران هوا است در عالم چون و
 کلام این عبارتی استانی پس بولایت از برای هر وجودیست و او است در کفایت الاثر منقول است
 محمد بن حنفیه از حضرت امیر المومنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در جمیع احوال و در هر وقت
 استبد پیغمبر و بنویسند و صبا من و بنویسند علی از یک در خیم و اگر بنا بودیم خلق نمیکرد خداوند
 بپیشتر و نه جنتی دانه ملک که دانه اینها و حضرت امیر صفا را مد عرض کردم یا رسول الله ما افضل
 می باشیم یا ملائکه فرمودند یا علی ما بپیشتر خلق خدا هستیم و بیسبب زمین و طینت بر زمین که مفرق
 چگونه بپیشتر از آنها بنا کنیم و حال آنکه ما پیشتر کریم بر آنها بنویسوی معرفت خداوند و بنویسند
 پس بسبب خدا را شناختند و بسبب ما اینها یافتند بنویسوی معرفت خدا را کمال الدین و انعام الله
 و اینست از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی
 علیه و آله که فرمودند من پیشوای کسی که خدا او را خلق نموده و من بپیشتر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
 و خاتمین عرض جمیع ملائکه مفرق خدا و جمیع اینها و مرسلین و من صاحب شفاعت و حوض شریعت
 و من و علی و پدید رانیم هر که ما را شناخت خدا را شناخت هر که منکر ما شد خدا را منکر شد
 و از علی است و سبب امت من و در پیشوای جوانان اهل بیست یعنی حسن و حسین و از اولاد ایشان
 نماز اطاعتها اطاعت منست معصیتها معصیت منست طاعتها طاعت منست و هر که اطاعتها است
 در حق او در معصیتها از سقیان نوری از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از پدرش از علی
 و علمت که در این است که فرمودند بدو سینه که خداوند بنا کرد و نعم خلق فرمود و نور محمد صلی الله
 علیه و آله پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح قلم و پیشتر از آنکه
 خلق کند آدم و نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و ادریس و هود و یونس و عیسی و یحیی و ادریس و هود و یونس و عیسی و یحیی
 همه اینها را پیش از آنکه خلق کند و خداوند عز و جل را پیشتر از آنکه خلق کند
 و الله در آیه حجاب حجاب ملک و حجاب عظم حجاب منته حجاب حجاب سعادت حجاب حجاب

در بیان اول حال خاواش

حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب صفت حجاب هببت حجاب شفاعت پس از آن نشسته
 نور محمد در حجاب قدرت و ولایت و هارست او می گفت بخدا را اعلی و در حجاب عظمت او در
 هارست او می گفت بخدا عالم السر و در حجاب شسته هارست او می گفت بخدا من هو قائم الهمم
 و در حجاب رحمت هارست او می گفت بخدا الرافع الاعلی و در حجاب ثبات هارست او می گفت
 استقام من هو دائم لا یموت و در حجاب کرامت هارست او می گفت بخدا من هو غنی لا یفقر
 و در حجاب منزلت شش هارست او می گفت بخدا و الی العلی الکبریم و در حجاب هدایت پنجم هارست او می گفت
 سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هارست او می گفت بخدا ربنا العزیز العاصم
 و در حجاب صفت هارست او می گفت بخدا ذی الملک و الملک و در حجاب هببت و هارست او
 می گفت بخدا الله و بحمد و در حجاب شفاعت می گفت بخدا ربنا العظیم و بحمد پس از آن ظاهر شد
 خداوند عالم عزوجل اسم مبارک حضرت زار و لوح و بود بر لوح نورانی چهار هارست او پس بر سر
 ظاهر کرد و بود بر ساق عرش تا به هفت هزار سال تا اینکه خداوند فراداد آن نور داد و در
 آدم تا آخر عهد از مانی صدف و باشتا خود از عبد الله بن عباس از رسول خدا صرافت کرد
 که فرمودند و حق را می عراج بودند به نهری رسیدم که او را نور می گفتند و او سفت قول خلد اعز
 و جعل الظلمات النور چون بان نهر رسیدم جبرئیل گفت تا محمد عبود کن بیک خدا بدعا
 که خداوند نورانی گردانند برای تو بدیده نور او پیش روی تو و وسیع گردانند این نهر پس که
 احمد عبود نکرده نه ملک مقرب و نه پیغمبر پس جبرئیل از آنکه من در هر روزی فرو به نهر می روم و بر سر
 می ایتم تا خود را سوختید هم بچند قطره از نال من مگر آنکه خدای تبارک و تعالی خلق می کند
 از آن قطره ملک مقرب و که بهشت هزار صورت و چهل هزار زبان داشته باشد هر ناله با به بلغم
 و لغز که آن زبان دیگر نهد پس رسول خدا صعب و خود از آن نهرها رسید بجایان و اهلای
 جایان از حجاب تا حجاب بیکرا پس صد سال راه است پس از آن جبرئیل گفت تا محمد پیش بر و بند
 فرمودند و جبرئیل بر سر او ایستاد و از من بمنزله عرض کرد مرا طاعت و ناله ای از این مکان

در حدیث معراج

۱۵

قدم بر دارم در حدیث معراج که اگر پیشتر روح بسوزد خرقه نجی بسوزد بر من در بقعته علی بن ابی
 از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند رسول خدا ص که جبرئیل شش معراج بمن گفت که میثاق خدا
 و خلق خود بود هر که حجاب است مقرب من خلق خدا من و اسرافیل هفتم و میثاق ما و خدا چهار
 حجاب است حجاب نور حجاب ظلمت حجاب عام حجاب آب در بحار روایت شده که جبرئیل فرمود حدیث
 میر کرد حضرت معوی سید محمود محمد مصطفی ص رسیدند عرض کردند یا رسول الله یا خدا یا
 از خلق بخیر غیر از اسماء فرمودند بل یا خدا و میثاق ما که که حواله عرض شد هفت حجاب است
 از نور و هفت حجاب است از ظلمت هفت حجاب است از غاف است و هفت حجاب است از فنا
 شدند و هفت حجاب است از در سفید هفت حجاب است از در زرد و هفت حجاب است از در روشن و هفت
 حجاب است از در زرد و هفت حجاب است از در سفید و هفت حجاب است از در سر و هفت حجاب است از در غلظت خدا
 که بوضوح در میاید که شش خبره ما را از ملک خدا که هلوای و نور و یک و اسب فرمودند که یکی که
 او است اسرافیل است پس جبرئیل پس میکائیل پس ملک الموتان و با خدا و است که میثاق ما که
 و میثاق عرض هفت حجاب است حجاب است نور و حجاب است ظلمت نشود احد میگوید و از این حجاب
 را مگر آنکه که هوش شود و خورده اهل که کند و حجاب از شرح بیع البلاء که از یکد و روایت شده آن
 صلی الله علیه و آله در حدیث معراج که فرمودند بر من رفتن از سده المسمی تا رسیدم بحجاب از حجابها
 عرفت باز بحجاب بگرنا این که هفت حجاب علی کرم و من بر او بودم و میثاق هر حجابی ما حجابی دیگر
 با صد ساله است این که فرمودند دیدم در علی بن مجاهد و ابی ایوب و حجابها میثاق که اگر این حجاب
 نبود هرگز من پیشوای خود نبودم عرض شد که در باب بدان از حضرت رضی الله عنهما روایت شده
 که حکایت کرد که تا خبر داد محمد صلی الله علیه و آله با چه مقدار بوده است میثاق و چه قدر دیگر که
 تا منقضی شود و خبر داد و با چه حتمی است این استنا شده از عمر بن ابی در کافی از ابی الحسن علیه السلام
 راوی گوید فلان شوم خبری که میثاق صلی الله علیه و آله و سلم و میثاق میثاق بود فرمودند
 بیله از زمان این تا رسد بخودش فرمودند خداوند متعالی که در پیغمبر مکران که محمد اعلم راوی

در بیان فضیلت خاتم النبیین

بود و ای گوید گفتیم که جلالتی مرمی در باطن خداوند میگرد و فرمودند اندک گفتی و سلیمان
 دادند هم در پییده منطوق الطیر را و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این نثر را شنیدند و ای گفتی حضرت فرمودند
 سلیمان بنی را و بدیدند که او را موقوف کرد و در امر او شک کرد که چه شده است و
 که مدهدانی بنیم با اینکه مدهدانی بنیده و ماله که مدهد موقوف شد سلیمان بر او عقیقت کرد
 گفت هر چه را و عذاب کنیم عذاب سختی را بیکسرم و را با جبر از سلطان ظاهر می آورد و سبب
 کردن سلیمان بر مدهدانی بود که مدهد عذاب را نشان میداد و فقی که سلیمان محتاج باین بود
 و مدهد عقیقت خداوند با و عطا کرد است چیزی بود که سلیمان عطا نکرده و حال آنکه باد و موهب
 این چیز و شتاب این سرکش تابع او بودند و این را بر هوا نمیدید که مرغ ناپیدا و دلالت کند بر او
 خداوند در کتاب خودی فرمود و لوان فرناست بر سبب الجبال و قطعت به الارض و حکم به الموت
 ظاهر است و شریفه الله اعلم بجزا که فرموده باشد که از معجزه صاحب قرآن و کرامت قرآن و هفتاد و نه
 می رفتند از این شکافه شود بسبب نامورده سخن گوید بسبب این قرآن است یعنی این قرآن تا این رتبه
 صفات بالا است از معجزه سلیمان فرمودند و مای بدینم بر او بر هوا بدست که در کتاب خدا آید
 هست که با و امی کرده نشود مگر اینکه خداوند از بد مدهد و آنچه پیشیندا نوشته اند خدا و را
 برای ما قرار داده در کتاب بدوستی که خداوند می فرماید هیچ پوشیده در آسمان و زمین
 نیست مگر آنکه در کتاب مبین است پس از آن فرمودند و در کتاب الذی فی اصطفینا من عینا
 ما بنم انکلی که خداوند ما را بر کرد و وارث کرد بر این کتاب که در او است بنیان هیچ چیزی در کتب
 معتبره روایت شده که یافت شد در جبهه حواریین عیسی در نوشته شد بقلم سر لای که از نو زین
 نقل شده که چون موسی و خضر علیهما السلام در گشته و عذاب و دیوار نراع کردند موسی بیکشاید
 خوف خود بر او درش و سپیدان موسی از آن دیوار و عجایب آن در آنکه موسی مشاهده کرده بود
 و مضمون موسی خضر و گشته و عذاب و عذاب در قرآن خدا یاد کرده در سوره که مضمون خضر موسی
 هر دو گفت که من با خضر در کنار دیا بودیم ناگاه در پیش روی ما سخن افتاد آن مرغ با منفا

در بیان اقسام و احوال انبیاء

خود قطره از آب دریا را بر داشت و انداخت بجانب مشرق قطره دیگر بر داشت و انداخت بجانب مغرب
 قطره بطرف راستان و قطره بطرف زمین و قطره بجز در دریا انداخت من این سخن می شنیدیم از
 این کار منع من از بعضی پرسیدیم که این بعضی چه سخن گفتند ما در فکر بودیم و بدیدیم صیای
 در دریا صند می کنند چون نظرش با افناد گفت چه شده است شما در کار منع متفکر می بودیم
 گفتن می متفکریم گفت من مرد صبیای هستم و نمی دانم اسناد را و از شما و پیغمبر را شنیدیم ما
 گفتیم که ما می دانیم آنچه را خدا بمانا تعلیم کرد صیاد گفت این را پس در دریا او را مسلم خوانند
 چون رفتی صیاد من نه می گوید مسلم مسلم و اشاره او با انداختن او از منشا خود بجانب مشرق
 و مغرب طرف راستان و زمین و دریا اینست که می گوید که می بدد را خوار و فرمان پیغمبر که می بدد
 علم اسمانها و اهل زمین و مشرق و مغرب پیش علم او چون این قطره ها که در دریا انداخته شد
 داشت اینست که علم خود را به پیغمبر او و وصی او علی علیه السلام طالب انوار است که شنیدیم و آنچه خبر
 بودیم از شایع و هر کدام ما مستقل بعلم خود شدیم و می باشد علم اسمانها و زمینها نزد علم
 او مثل قطره های افناد شده در دریا و آن علم حامل است بر اعلی موبد گفت پس از آن صیاد
 غایب شد ما را شنیدیم که ملک بود خدا بنده ما فرشته بود که با شناساند منقضی را در
 ادعای خود در بصائر الدجانی منقول است که فرمودند امیر المؤمنین علیه السلام بخدا که خداوند است
 و نعم من عطا کرد هفت چیز را که با حدی عطا نکرده پیش از من بجز محمد صلی الله علیه و سلم بود
 من راه مفتوح شد و دانستم آن ابرو و جبار پیشد برای من سحاب دانستم من با دریا و فضل الخط
 را نظر کردم در ملکوت باذن پروردگار خود و چیزی از نظر غایب شد آنچه پیش از من بود و از من فوق
 شد آنچه بعد از من بود در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند علی بن ابی طالب و جعفر
 از اسم اعظم با و عطا شده بود که با آن دو حرف عمل می کرد و بموسی چهار حرف و با ابراهیم هشت حرف
 و بنوح پانزده حرف و بعد از بنی اسرائیل پنج حرف و همه آنها را خدا جمع کرد برای محمد صلی الله علیه و سلم که اسم
 اعظم خدا است و هر حرف خداوند هفتاد و دو حرف او را بر محمد عطا کرد و یک حرف او را

افضل خاتم النبیا

۱۸

از او پستانداز حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است
و تو را نصف بر خنیا بگویم بود که بان اسم زمین را شکافت و تحت بلقیس را بدست خود گرفت و بان
زمین بر گشت بمال او لش چنانچه بود زودتر از چشم بهم زدن و نزد ما از ان اسم اعظم خداوند
هفتاد و دو حرف و یک حرف از ان نزد خداست و علم غیب از ان سنان فارسی و انبیا شده که گفت
فرمودند بنی امیله و بنی اهلان و بل کل و بل یعنی ای بر کسی که شناسد ما را حق معرفت
ما و انکار نماید فضل ما را اهلان کدام بنا فضلمانند محمد با سلیمان بن داود سلیمان گویند
گفتم محمد بنی الله علیه و سلم فرمودند اهلان این صفت بر خنیا بود که ندانند داشت تخت
بلقیس را بر داشت از صحنها در یک چشم زمین و نزد او بود از کتاب ان برای اغناق بن علم نزد
ما است علم هزار کتاب که خدا فرستاد بر شش بن آدم پناه حقیقه و برادرین سه حقیقه و برادرین هم
بسیار حقیقه و نور نبی اجل و زبور و قرآن عرض کردم فرمود ای قای من فرمودند بدان اهلان
شک و رنده در علوم ما و اموما مثل اقراننده جری شده در معرفت ما و صفو ما است
و خدا واجب کرده است که لا یصلوا در کتاب خود در چند موضع بیان کرد و او ایچ و العی
بود و او حال مکفی بنیست چه نام از اصول عقاید خمس معرفت بحق امام است که شخص مکلف
ناید هادی بن نبین را بشناسد بدانند که بعد از ختم انبیا که را منتهی نموده است از جانب خدا
که خلق خدا در سبب صلاک و جبر و کراهی بنفست با عت بجات خلق باشد مرجع خلق باشد
در احکام دین و دنیای آن و معرفت امام واجب دانست و نشناختن امام باعث کراهی است
عاقبتش و در حق است چنانچه فرمود من مات لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد
و امام زمان خود را نشناسد بمیرد جاهلیت مرده است یعنی بنی پرست مرده است چون در
زمان جاهلیت جهنمی ظاهر بر خلق بوده مردم عیانت بن میکردند و مراد با امام زمان قرآن پیش
چنانچه بعضی از اهل تشن گویند که مراد فاحه الکتاب قرآن امام زمان که فرستاد بلکه امام زمان
الان امام دوازدهم سخی خاتم انبیا یعنی الله فی ارضه المنظر المهدی الموعود و فرزند رسول خدا

در بیان جهنم و عذاب آنجا

۱۹

و نسل علی مرتضی زاده تر قاطعه ز هلال نبی ز انچه سعه اولاد حسین شهید کبر رسول خدا خبر دادند اما
از ذریه حسین استظم الهافا تمها استمع معرفه چیزهای لازم و متعظم است ضرر و نیستی مکان
او را دانستن و ضاروی زان بزرگوار شنیدن بلکه نایب عالمی هستند از قبیل علما امامیه کثر الله
امثالهم که مردم جمیع بانها نمایند و خدا حکام دین و مسائل شرع مبین سید المرسلین علیه
و اولاده اجمعین سلام الله الملك الحق المبین چون با امام از جانب خدا منصوب باشند رسول خدا
او را از جانب خدا صیقل دهد با شد با امام امام اول را بخلاف ظاهر کند و امامان را که نایب
یا فی الله نبی امام اول علاوه بر نفس رسول خدا نایب میشوند و مافوق اهل امانات امام را بیان کنیم
بعد جمیع میشود فیض اهل امام و صفات و خصایص اخلاصی که در خواص امام رسیده از جانب
رسول در معانی الاخبار از حضرت رضام رواست شده در حدیث طولانی که فرمود امامان معصومین
اجل و شان شایسته و مکاشفات اهل و جانبش منع که نشود و زان است که مردم برسند با ما است
بعقلها خوبان با بند را بخود با امامی را بر پا کنند با خیر خود بدینست که امامان خداوند محض
ساخته بر همه خلیلان با ن بعد از نبوت و خلف مرئوسه است و فضیلت نیست که خداوند او را
تشریف ساخت با ن فضیلت اشاره با و فرموده که میفرماید انا جاعلک للناس اماما خلیلا و
روی شوق با ما منع صکر در ذریه من فرارده خداوند مبارک و تعالی فرمود لا ینال عهدی
الظالمین که با ن اینه شیر هغه باطل میشود اما من هر ظالمی نارد و قیامت پس امام است و ضعفه
عبثا مقرر شد پس زان خداوند او را کرامی است با اینکه امامان را در ذریه او فرار داد کسانیکه
اهل صفوة و طهارت بودند که میفرماید و هبنا لاسحق و یعقوب نیا قل و کل جعلنا صالحین
و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا و او کسنا بهم فضل الجبران و اقام الصلوة و اتینا الزکوة و کاتونا
عابدین و کاتی و ادا است از حضرت صفایم که فرمودند خداوند با بر همه و ائمه خود فرار داد
پیش از آنکه او را پیغمبر نماید و او را پیغمبر نمود پیش از آنکه او را رسول نماید و او را رسول نمود پیش از آنکه
او را مقام خلیف بر او را و اخلعت خلقتی را پیش از آنکه او را امام قرار دهد چون همه شهادت او جمیع

در بیان صنایع و اقسام آنها

فرمودند تا عاقل الناس را ما ابراهيم از زكی مقدار و در پناه امامت عرض كرد و من زكی خداوند
فرمود لا ینال عهدك الظالمین فرمودند حضرت سید امام و پیشوای مصلحت نمیشود در معانی الاجتناب
است از سلطان من و لا رضا علی بن موسی الرضا علیهما السلام و التشاء که از برای امام علیها السلام
باید امام اعلم و دانان تر از خلق باشد باید تا که زمین مردم باشد یعنی در علم باید شجاع تر از مردم باشد
باید یعنی تر از مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام مسؤول است و خسته شده باید که از امام
از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند امام سابقه ندارد امام و فقی از شک ما در زمین
جای باید بود و حضرت سنت علی خدا را از خود را نشیناد بنی بنده میکند امام محترم نمیشود امام حشم
و خواج دل و پیدا راسته سخن گوید با ملائکه امام زده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پشت او
است از امام دیده نمیشود بول و غایبی چونکه خداوند زمین را ما مورسانه که بلیغ کند آنچه را ما
خارج شود بوی از بوی مشک جگر است امام اول از مردم است از خود آنها امام هر مان تراست
بر مردم از بد دلانها و موافقانها امام تواضعش بجهنم خدا از هر کس بیشتر است و آنچه از جانب مکلفین
ما مؤمنان امام کبرانه تراست و آنچه مکلفین خدا را از او باز داشته امام خود را باز دارند تراست
امام دعا او مستجاب حق اگر دعا کند بر کسی از هر شکافه شود نزد امام است سلاح رسول خدا و بیشتر
از بزرگوار متقی بند و الفقار نزد امام است صحیفه که در انصاف نیست اما شیعیان او را در قبایع
و صحیفه که در انصاف است اما دشمنان آنها را در قبایع نزد امام است جامعه ان صحیفه است که طول او
هفتاد ذراع است و در انصاف است جمیع آنچه را که مردم محتاج با و هستند از اولاد امام نزد امام است
جفر کبریا صغیران پوست بزی است که در انصاف جمیع علوم حتی از شدش و حتی جلد و نصف جلد
نزد امام است صحیفه طاهر علم عالم از حضرت زکریا روا شده که از برای امام و معرفت حق امام دود
و علامت شده مسؤول است پیشو خسته شده سخن گویند نادان نوشته است بر از وی است و است کلام
و تک صدق و عدل آینه که نمیکند دهن را و نمیکند محمل نمیشود سابقه ندارد بوی خوشی دارد
چون مشیت زمین می پوشاند آنچه از او خارج شود سنگ را هر میکند متبجح الله است در کمال

در صفات و احوال امام علی علیه السلام

۴۱

در نفس قول نعم و عنت کلمه در تک صدق و عدل و در لایحه ای از حضرت خلد و در وایت شده که حقا
عز وجل چون خواست که امام را از امام خلق کند بر اینکین میگرد که بر دارد قدری از این بر غرض او را بد
با امام بنوشد پس در رحم قرار و در شکم یکشنبه از روزی تا آنکه نشنود از این باز در تک کند بعد از
آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملک را می فرستد که اینا برده بود تا اینکه نبوده
بر ناز و بی شک و عنت کلمه در تک صدق و عدل و لامبدا لکلمانه و هو السمع العليم پس هرگاه بر خوانست
چشمه امامت که نوبت به امامت و رسد خداوند بلیت کرد تا به هر شهر منادی بل بغی از تو که امام بر بلیت
بان مشا اهل بیتکان را در بحال صحت از بن بدین مقصد وایت کرده که گفت اینها را شنیده بود
مقابل خانه کعبه بدیم فاطمه بنده شد مادر امیر المومنین آمد او را دود زانیدن که من بود غرض
پس خدا را من توانم آوردیم و اینجا از نو آمده از سلسله از کتابها و من قصد تو کنند ام جلد خود
ابرهم خلیله خدا با نجو مولود که در شکم منست اسنان کن بومن و لا دن و راوی گوید بدیم پیشتر
کعبه شکافه شد فاطمه داخل شد بدین بود امیر المومنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیتا هر شده
و در خانه خودم میوه ها بپخت و او را فوا و از چو خوار خواستم میرونا هم ها نفی نداد و ایا فاطمه اسم این
میو بود را علی بکد را و علی است خدا علی اعلا است من اسم او را اسم خود مشتق کردم و او را فاطمه
بادا بود کردم و او را کاه کرد بدیم بر مشکلات علم خود در مصیبت الانوار از سلمان فارسی و آیت
میکنند که او با مقصد از سو د کندی و ابوذر عقیلی و جماعت از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار خرد در گواهیها ظاهر بود به پیش حضرت ظاهر شدند عرض کردند بدینا
و مادران ما فدا شوند ما شیندیم و درباره علی سخنیر که ما را محزون کرده و از توازن می خواهیم رفت
بر اینها حضرت فرمودند چه گفتند انها در حق برادریم و پس عمر علی را طالب عرض کرد ندانم سوا الله
گویند که علی چه فضیلت دارد که بدین می گویند و اسلام علی اسلام و ادب یافت طفل صغیر بود و میا
از این سخن میگویند و فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کرد بدین
صلوات بر اینها فرمودند تا آنکه فرمودند بدین رسیده که خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر

در بیان صفات امامان

در مورد این جماعت از امامان اینهمه از نور که مقدار و در اینهاست هر چه که در موردی خداوند
 فرموده است اینها را عهده نگه داشتن و در حضور سینه امام و پیشوا و شیعیان می شود در معانی اینها
 اینست سلطان سید رضا علی بن موسی الرضا علیه السلام و القدر و القدر که از برای امام علی ما بدست
 نماید امام اعظم و دانستن و خلق باشد باید تا که زمین مردم باشد یعنی در علم باید شیخ از زمین مردم باشد
 باید یعنی زمین مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام مؤلف پیشو خفته شده یا کینه امام
 از پیشتر می بیند چنانکه از پیشتر می بیند امام سنا به ندارد امام و فنی از شکم مادر زمین
 می آید بزرگوار است سنتی خدا و از خود را شنیده این بلند میکند امام محترم می شود امام حجت
 او خواب دل او بیدار است سخن گوید با ملائکه امام زده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پشت او
 است از امام دیده می شود بول و غایبی چون که خداوند زمین را مامور ساخته که بلیغ کند اینها را اما
 خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام او را از مردم است از خود اینها امام هر یک از است
 مردم از پدر اینها و مادر اینها امام نوازشش بجهت خدا از هر کس بیشتر است و اینها از جانب مکلفین
 مامورند امام کبریه نوازشت و اینها مکلفین خدا را از او باز داشته امام خود را باز دارند و تراست
 امام دعا او مستجاب حتی اگر در خاکند هر سنی که از هم شکافه شود نزد امام است سلاح رسول خدا و بیشتر
 آن بزرگوارستی بدن و الفقار نزد امام است صحیفه که در صحیفه است اسما شیعیان او نار و زقیامت
 و صحیفه که در است اسما دشمنان آنها نار و زقیامت نزد امام است جامه آن صحیفه است که طول او
 هفتاد ذراع است در صحیفه است جمیع آنچه را که مردم محتاج با و هستند از اولاد امام نزد امام است
 جعفر اکبر و اصغر و آن بوسه بزی است که در آن است جمیع علوم حتی آتش خدش و حتی جلد و مضطرب
 نزد امام است صحیفه طاهر علیهم السلام از حضرت باقر علیه السلام روا شده که از برای امام و معرفت حق امام دیده
 و علامت است مؤلف پیشو خفته شده سخن گویند اینها دین نوشته است سینه از وی است و عت کلام
 زبک صدا و عدل اینها را نمیکند ذهن با و نمیکند محمل می شود سنا به ندارد بوی خوشی دارد
 چون مشک زمین می پوشاند اینها از او خارج شود سنگ را هر می کند متبجح الله است در کلام

در بیان احوال امام علی علیه السلام

۴۱

در نفس خود نم و عنت کلمه ربك صفا و عدل و در سبای این جنات حضرت خلد و رایت شده که خدا
 عز و جل چون خواست که امام را از امام خلق کند بر اینک می کرد که بر او دردی از این بر غرض او را بد
 با امام بنوشد پس در رحم قرار و در شکم بکشد تا روزی تا آنکه نشو و را در می باز در دنیا کند بعد از
 آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملک را می فرستد که ابرای برده بود تا اینکه بنویسد
 بر ناز و نیک و عنت کلمه ربك صفا و عدل لا اله الا الله و هو السميع العليم پس هرگاه بر خوار است
 بجهه امامت که نویسد یا منبیا و رسد خداوند بلید کرد تا بهر شهرش منبیا را یعنی از نو که امام بر بید
 بان منبیا احوال بدکان دارد بحال صفت از این بدین معتقد و این گفته که گفت یا منبیا بنشیند بود
 مقابل خانه کعبه بدین فاطمه بنده شد مادر امیرالمؤمنین آمد او را در دزدان کرد و عرض کرد
 پر خدک را من توانم اوردم و با اینچه از تو آمده از سر سبیل و کتابها و من بصدق تو گفتم که ام جلد خود
 ابر هم خلیفه خدا با اینچه مولود که در شکم من است اسنان کن بوضو و لا در او راوی گوید بدین پیشه
 کعبه شکاف شد فاطمه داخل شد بدین بود امیرالمؤمنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیت الحرم شد
 و در خانه خودم بهو ها بشت و او را فاطمه او را چون خواستم بپر دایم هانفی نهاد و او را فاطمه اسم این
 میو او را علی بگذارد و علی است خدا علی اعلا است من اسم او را اسم خود مشتق کردم و او را نادید
 با او وجود کردم و او را آگاه کرد ایندم بر مشکلات علم خود در مصیبت الانوار از سلمان فارسی و ایت
 می کند که او را مقادیر شود کندی با بود در عقارب می بجای از حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
 آنحضرت مشرف شدند و انا و خور در رواینها ظاهر بود به پیش حضرت ظاهر شدند عرض کردند پند
 و مادران ما فدا تو باد ما شپشیدیم در باره علی سخنی که ما را محزون کرده و از نو از می خواهیم روزه
 بر آنها خضر فرمودند چه گفتند ما را در حق برادریم و پس عمر علی را طالب عرض کردند با رسول الله ص
 گویند که علی چه فضیلت دارد که در پیشی که من را اسلام علی اسلام داد و بافت طفل بیغری بود و ما
 از این سخن محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی
 حدیثی با آنها فرمودند تا آنکه فرمودند بدین سنین که خداوند خلق کرد من علی را از یکپور و مادر

در بیان احوال و احوال و احوال

آدم بودیم پس خدای کریم پس نور ما نقل شد همیشه در پیش پادشاه و در تمام ایام که ما در آن بودیم
 شنیده شد که شیخ ما در ظهور و بطون در هر عهد و عصر از انما عبد المطلب بود ما ظاهر
 بود در ملائحت و شهادت آن ما و ما در آن ما جو نور ما و در بعضی در بعضی در طرف عبد الله
 رفت و بعضی در طرف ابی طالب که شیخ ما شنیده که همیشه در پیش پادشاه و در تمام ایام که ما در آن بودیم
 در میان جمع مردم پیدا بود نور من در صلب پدرم و نور علی در صلب پدرش تا آنکه بیرون آمدیم
 از پیش پادشاه و شکهای ما در آن و جبرئیل بن ناز شد و وقت ولادت علی گفت با محمد حق
 ناسلام مبرساند و نور الهیست می گوید بولد برادر زنی پسر عیسی علی ابی طالب حقست بود
 می گوید این فرغان رسیدن ما از آشکار و ظاهر شد بیوت نور و آشکار شد برادر نور و نور نور
 وصفی نور و خلیفه نور و کسی که مرگشت نور با و محکم کم و بعد از او اسم نور بلند کم من کفتم الحمد لله
 پس پنجیل بر خواستیم تا فاطمه نباشد زاکه او را در دزدان کردن و فغان او را با کوفته اند
 با فاطمه جبرئیل بن گفت خود را اند که میان آن بیوتش تا و فغان علی بدین امداد و ابرین
 حضرت فرمود من کردم اینچنین اما مو بودیم از جانب حق که جبرئیل چند بار پیران گفت در شرف
 را در از کن بجای نماند و آگاه علی ابی طالب صلوات بر کف من کرد و دست راست خود را بکوشش بهت
 خود گذاشت آن گفت و فاطمه گفت و شهادت بوجدانیت خدا داد و خواند پس از آن شهادت
 گفت پیغمبر ما بدینم بخدا که در آن را شکاف و خلق با اینا فرید که علی ابتدا کرد در خواندن صحیفی
 که خدا بر آدم فرستاده بود و در پیش داده بود علی خواند از اول تا آخر آن از اول حرف تا آخر
 آن صحیفی آنکه که پیشتر حاضر میبود و این را فراموش کرد که علی طبرستان و حفظ دارد پس از آن خواند صحیفه
 نوح صحیفه بر همه و نور پیغمبر و پنجیل علیه پس از آن قرآن از اول تا آخر خواند تا فاطمه او را که از
 حفظ دارد مثل آنکه من از حفظ دارم پدرش آنکه از من بیشتر است و جبرئیل بن با من مخاطبت و من با
 او سخن گفتیم با آنچه تا اینها و او صبا سخن گفتیم پس از آن بر گشت بحال طه و لب خود بر سر سجده
 می نمود و چو بیست بر آنها که گفته اهل شرف را که بنده پس از آن پیغمبر فرمود شما را قسم

بعض انقضائے تجارت و بعض منصفانہ

بجدا قنطاریا میداند که من افضل ابنا هستم علی افضل اولاد و وصی من بعد منم ^{مسلم} انان
ویدر سببیکه آدم چون بد اسم مرا واسم برادرم را واسم فاطمه دختر مرا واسم و سبطم حسن و حسین
را که نوشته بود بر سیا و عرش عز کر الهی را بپیش از من خلقی خلق کرده کرامی بزود تو از من خطا
رسید نه ای آدم عرض کن پس این اسمها چیست که بر سیا و عرش میبینم نوشته شده است خطا
در سبب ای آدم اگر این اسمها بودی خلق میکردم نه اسمان بنا شده را و نه زمین پس شده را نه ملک
مهری را و نه نور ای آدم عرض کرد الهی سببیکه بجو اینها بر تو قسم میدهم نوراکه مرا بسیار
پس خداوند او را امر بد خطاب سید ای آدم گشتان باد نوراکه این اسمها از زود تو و اولاد تو است
ایم حمد خدا را بجا آورد و بر مملکت افتخار کرد و فرمودند پس هرگاه این از فضل ما باشد و خدا
ما را از فضلش داده باشد عطا کن که ما را همیم موسی و عیسی را از فضل مکرانکه ما داد بیشتر از
انها الحدیث جمله صفات نام این است که معصومان باشند این که بتوانند او را تبلیغ نمایند معصومان
از عصمت هر یک این است یعنی باید استعداد قبول فیض حق باشند تا آنکه از جمله فضیلتها تبلیغ باشد
و استعداد شرط است در حصول تبلیغ و اداء آن مرتبه بود مرتبه و لا بد مطلقه که سابق بر
مرتبه نبوت بود که لا بد مطلقه قبول فیض بود و نبوت تشریعی زمان او را تبلیغ بود پس باید
عصمت سابق باشد بر وقت اداء چون مرتبه و لا بد مرتبه قرب حق است که موجب فیض و انشاء
از حق است که باید متفاوت با خدا باشد و در جمیع افعال و وسع بسیار و آنچه را محبوب خویش
مکرر و دارند آنچه را مکرر خواست و اینست معنی عصمت و عدالت مطلقه و این مرتبه در صفات
از لایه نمیشود و کیسکه در داند انصاف از صفات حضرت خویش نموند نایب خلیفه شود
چون که میان این دو حالت تضاد است پس خلیفه باید موضوع باشد بصفتا کیسکه نایب او است
تا اینکه صد و یکند اسم خلاف بر او چون که صفات کیسکه خلیفه از جانب او است صفات خدا
و خلیفه باید همان صفات خدا باشد در او باشد و از این جهت است که حکما گفته اند که از برای اینها
خواهر هستی اینها صفات خود نیست این شده صفات او است و تو را نیست و که ما برسد

در بیان بعضی از خصایص امام علی علیه السلام

۲۵

حدا باریک و تنگ احصا کرده در او غلیم هر چیزی را در او و ایل الایات از محمد بن عثمان را بنیاد خود از صاحب
بن سهل که گفت شنیدم حضرت صادق را که می فرمودند و کل شیء احصیاه فی امام حسین فرمودند
میرالمؤمنین است و طبع کباب از مصباح الانوار شیخ طوسی روایت کرده که از جمله عجایب ایات و معجزات
او چنین است که ابوذر غفاری روایت کرده که گفت خدمت منشی امیرالمؤمنین میرفتم در بعضی مفاصل
حضرت سیدم بودی غلیم بودیم و در بعضی مثل سبیل جبارین من این را که بدیدم از خود دفعه گفتیم الله
اکبر بزرگست خدای که عذابها را می داند حضرت امیرالمؤمنین فرمودند مگر این ای باب از بگویند
است خدای که اینها را خلق کرده منم بخدای که نور را می داند و نور را می داند و منم بخدای که اینها را می داند و منم بخدای که
اینها را می داند و کلام بانها آمده باز خدای که اینها را می داند و نور را می داند و منم بخدای که اینها را می داند و منم بخدای که
اینها را می داند و کلام موسی آمد تکلم کرد با حضرت بکلامی چون کلام سرخ حضرت زین العابدین
جواب داد و دادند ای کوید چون از درون رفت عرض کردم ای قایم من شنیدم مثل این کلام
فرمودند این کلام که در هر استانا اهل چین و همه اهل چین کلام آنها چنین است یا فرمودند یا با تعبیر
داری از این عرض کردم بلی فرمودند و بنمایم بفرمودند از این روایتی که امام می داند سخن مرغ و
سخن هرندی و جبار و امام پوشیده نیست هیچ چیزی در خارج از جمله از حدیث از موسی جعفر روایت
مینکند که فرمود شاید تو بفرموی از کلام من یا ایشان بفرموی من گفت ای الله فرمود یعنی می شنید
بیشتر بنوامر عجب تر و عجیب تر از کلام من ایشان را و نیست آنچه شنیدند و از من مگر مثل امری که گویند
است بقادر خود از دریا فطره را می بینی بلکه عبقار که خداوند را که بنمود امام بمنزل دریا است و عجب
از او که می شود و عجایب امام اعظم است از عجایب دینا و در دنیا است که هرگز خدایا احدی را
موسی از سپید زبان عرض سخن گفت امام بقادر سخن جواب داد و فرمود که الله مانع من نشد
از سخن گفتن زبان خودم جز آنکه کان کردم که شما قادر پسرا می داند حضرت فرمودند سبحان الله اکبر
من نتوانم جواب تو را بدارم پس بدیدم پس من چه فایده است بر تو دارم پس از آن فرمودند یا با صحت بدیدم
که امام پوشیده نیست از کلام احدی از مردم من سخن فرمود و نه جوابی که در او رو می نماید

در فضیلت اهل بیت

همین صفتها نام را یافتند پس اگر این خصلت را و بنا شد و امام نیست و معنی الا حیات
از این جدا و در این جعفر امام محمد باقر و ابی کریم که شناخته میشوند امام مجتهدانی با اینکه فرمود
امام جعفر مهدی در دنیا پدید آمدن و تکلیف میکنند باین هر نانی و لغوی در دنیا
الدجانات حضرت رضا دق را و نبشته که فرمودند ما را و مؤمنین فرمودند باین عباس و بدست
که خداوند تعلیم ما کرد منطوق الطیر را هم چنانکه تعلیم سلیمان بن داود کرد و تعلیم کرد منطوق
هر پایه را در بنایان و در راهها در شجر و حیوانات و در جمیع اشیاء صلی الله علیه و آله و آله
مبغض را به مسفاد میشوند از این کلمات حد کوره در این دعا افضل است یعنی با اهل بیت و علیهم
بر جمیع انبیا و آل العنم و غیره آنها اما پیغمبر که خدایه نیست و افضل است او مطلقا و اما این
المؤمنین و اولاد معصومین از بعضی مشایخ با آل العنم گرفتند بعضی بوقفتن که نه خلایق
نیستند و افضل است آنها بر ما فی ابتناء و حتی نیستند که بر جمیع انبیا افضل است از نوح و اولو العن
و جبرئیل و آل العنم الا جد شاکر احمد مصطفی و احب الاله لای پیغمبر دارد فرمودند رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی خیر البشرین ابی فدی که فرمودند ما جالحق و البقی نقل شده که در صغیر بن سو
حد من حضرت امیر غرض کرد با امیر المؤمنین و افضل است با ادم ابو البشر حضرت فرمودند شخص خودی
خود را بگوید منج است خداوند فرموده بادم اسکن است در جنة الجنة و او را از خود درن بشود
بی خود فاکل منها و بیسای از چیزها را خداوند بر من مباح کرد و من بر له کرم و من عرض کردم
قبول نکردم عرض کرد و افضل است با نوح فرمودند نوح بفرین کرد بر قوم خود و من بفرین نکردم بکشتا
که ظلم من کرد و دخی را بر آورد و پس نوح کافر بود و پس از من دو پسر نوحی و پسر نوحی و پسر نوحی و پسر نوحی
عرض کرد و افضل است با موسی کلم الله فرمودند خداوند موسی را بسو فرعون فرستاد موسی گفت من
مبغضم مرا بکشد خطاب سید نرغی نبیند نزد من سیدین عرض کرد که پروردگار من بکشد از
اذا اراکشم مبغضم بکشد مرا و من نرسیدم و فانی که رسول خدا فرستاد که سوره بر او را بلیغ
کم و بخوانم بر قریش در موسم حج با اینکه بسیار از ایشان بدو کرد و نکشان آنها را کشته بودند و من

در بیان احوال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در بیان احوال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم

۲۷

و اینها خوانند و از آنها ترسیدم عرض کردم تو افضل یا علی بن ابی طالب
 بود چون ولادت او شد شبندگی میگوید بیرون رواج خانه عیسان است نه جای ولادت
 مادر دم فاطمه ثبت است چون نزد پدر شد وضع حمل اوید و او کعبه شکافته شد شبندگی میگوید
 داخل شو پس داخل شد در وسط خانه و من زائیده شدم در خانه و از برای احدی غیر از من نیست
 نیست نه پیش از من و نه بعد از من و آیت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند نظر کند
 با سرفیل در روغن آرد و میکا پل در درج و بجزیر شل در غنچه او و بادم در هبند او و بویخ در
 صبر او و بارهیم در سخاوت او و موسی در شجاعت او و یحیی در سخاوت او و یحیی در شرف او و
 او باید نظر کند باین طایفه و کتاب هدایه السعداء عامه در مختصر صفات او و آیت کرده اند که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز نشسته بود ندانایان احب به که علی آمد و فرمودند رسول خدا ص
 هر که بخواند نظر کند بادم با صفوه او و بویخ با برکت او و سیدیمان با مملکت او و بارهیم با جلد
 او و یاقوت با جلال او و یوسف با حسن او و بلال با خلاقیت او و موسی با سخاوت او و بادم با
 منزلت او و یحیی با سخاوت او و یحیی با طاعت او باید نظر کند بادم علی بن ابی طالب بعضی از صحابه
 گفتند این همه فضایل در علی است و فرمود بلی من نگفتم این را پیش خود بلکه خدا علی داد و قرآن داد
 زده پیغمبر را بر کرده خداوند میفرماید در حق ادم از الله است و حق علی میفرماید ایدم و شد
 الکتاب الذی فی اصطفتنا علی عبا ناد و حق یوح میفرماید کان عبد اشکور و حق علی میفرماید
 کان عبد اشکور و حق علی میفرماید انا هدایه السبیل اما اشکرا اما کفورا و حق سلیمان
 میفرماید ایتناه ملک اعظم و حق علی میفرماید و اذا و ایت ثم رایت یغما و ملک اکبر و حق
 ابوبهیم میفرماید ایدی فی در حق علی میفرماید یوفون بالذکر و یحافون بوعا کان شر مستطیر
 و حق اسمعیل میفرماید فاما اسماء و انما یحیی بن و حق علی میفرماید و من انما سر من بشری و شد
 اینها صفتان الله در حق او میفرماید انا وجدناه صابرا یغما عبدنا و ایدی و حق علی میفرماید

درمہا افضل یوں علی الزاہدین

خواهم بما صبر و اجتهاد و حق بود و حق موسی میفرماید آنکه آن رسول ابتداء حق علی میفرماید آن
الابرار بشریون من کما سکان فزجه ها که فرمود و حق داد و میفرماید آنکه جملناک خلیفه فی الارض
و حق علی میفرماید و پس خلفه هم کما استخلف الذین من بنیام و حق داد پس میفرماید و روضنا
مکانا علیا و حق علی میفرماید پس سند سر خضر و اسنبر و و حلو است از من فضنه و سینه هم و هم
شرا با طهر و داد و حق علیه میفرماید و وصالی بالصلو و الزکوة و حق علی میفرماید و الذین
یعنون الصلو و یؤون الزکوة و هم را که و حق من میفرماید آنکه اعطینا لک و حق و حق
علی میفرماید عینا بشر بها عینا الله یغفر بها فیها و بطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمیا
و اسیر و ادب کمالی است شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم رسول خدا که میفرمود
خداوند من پنج چیز عطا کرد و بعلی هم پنج چیز عطا کرد و عطا فرمود من جمیع الکمال و عطا فرمود
بعلی جمیع العلم را خداوند من را سپید کرد و ایند و من کوثر اعطاف فرمود و بعلی سلسبیل عطا فرمود من
و حق داد و علی را طعام از دانه داشت و من را بهراج بودند نیز خدا و این را علی کسود و در کما است
و او بر دها بود آشنه شلنا بمن نظر کرد و من او نظر کردم ابن عباس گوید رسول خدا که هر کوزه
گفتند بد و منادم فدای تو باد چه باعث گشته شما شد فرمود با بن عباس بدرستی که او را سخن
که خدا بمن گفته این بود که با منی نظر کن و بر من نظر کردم حجابها شکافته شد و آسمانها بان کردید
دیده علی را که سر خود را بسو من کرده با من سخن گفت من با او سخن گفتم و خدا عزوجل با من یعنی گفت
ابن عباس گوید که من با رسول الله پیچ چیز خدا با شما سخن گفت فرمود که خدا بمن گفت ای محمد من علی
را وصی تو و وزیر تو و خلیفه و جانشین تو گردانیدم بعد از تو و الان علی از تو می شود سخن تو را
من علی را اعلام کردم و علی استیفاء بود پیش روی خداوند علی من گفت قبول کردم و اطاعت کردم
پس خداوند بملایکه امر فرمود که سلام بعلی کردند علی جواب سلام آنها را داد و دیدم ملائکه را
که بر من بشاد و مبدل گفتند و نکل شتم بگو و ای ملائکه مگر آنکه ملائکه بن گفتند و گفتند با حجة
قسم بخدا که من این حق میگویم و پیغمبری گردانیده خوشحالی و داده همه ملائکه بجا نشین فرمود

در حدیث معراج

خداوند پس فرمودند بیدم ملائکه حاملین عرش که سرها خود را بسوی زمین نکنند و اند
 انجیر بل چرا اینها سرها خود را بر زمین افکنند اند گفتا بجهنم نیست مگر آنکه نگاه کرد بسوی علی
 ابی طالب از همه فشارت بهم الا حاملین عرش که انها هم الان از خدا گرفتند و این ساعت خدا
 آنها را ازین داد که نظر نمایند صورت علی علیه السلام طالب پس نظر کردند و فرمودند چون بر زمین آمدیم او را
 خبر دادیم با آنچه گذشت و او را خبر میدادانستم که قدم از قدم بر نداشتم مگر آنکه برای علی گفت شد تو
 در نظر من بودی سر خدا که عازن سالک بکسر نکفت در جبریم که باده فروش آنجا آشفند در خطا
 است فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی تو میشو ایچ من میشوم نومی بینی ایچ من مینم
 اینکه بوسیغی نیستی امیر المؤمنین عرض کرد ایچ خبر رض است از جانب شما است یا رسول الله از جانب
 این شیخ فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکشدم و دردم کار خود را بجا بیکه بود من و خدا قاب قوسین
 با که خطاب سپید با محمد ازین خلق که داد و ستداری گفتیم و دردم کار را علیه خطاب سپید که ملتفت
 شوم ملتفتی بجانب چه خود شدم بدم علی بن ابی طالب یاد را بجا شد بدوش احمد از شک ملک
 چون دعای مسجیان بر فلک از سر دوش منی چو باز گشت بود پاك علی ابن را ز گشت
 ازاد بکار بگردم دور بود نای من کف بجای الله بود شبنم از کبریه رخسار من چو یکد
 نوبه تاش را نخران فرسید گفت با وی سرو بست تا خدا کای نهالی بونشا اهل در شب
 معراج چون بالا شدم تا بخلوتگاه او ادر شدم شوق فصول دوشه رجا من فناد و عشره رجاء
 ارکام فناد دستم آمد و من هوشم را سترد از درونم و خشان حال بود ساها اندر پیش
 بشناختم در کف پای تو اکنون با من نیست خالی از تو جای یا علی گفت که بود خدا یا علی تو را
 شده از تقداد بن اسود که علی در روز آخر از سپاده و کاد خلدن ایستاده و عمر را گشته و قوم
 او منقرض شدند بسبب کشته شدن عمر و هفده نفر از من بدم هر نفر را که در عقب آنها علی
 بود که آنها را چون خرم با شمشیر حتما میکرد و حال آنکه در رکنا خند و در موضع خود بود و در
 عقب ایستاده و من چون که از احوال آن گریه میخیزم حضرت بود که در عقب من چینه میزدند و جابری را میزدند

در بیان احکام و عیال و عیال و عیال

۳۱

و بخار با سر و مقلد از اسود کندی ناکاه امام حسن ع و گوید به پدر بزرگوار فرمود عرض کرد یا امامی
 المؤمنین سلیمان بن یزید را ملائکه عظمی سپید کرد احد از مردم را مالک نمیداد و خدا با و عطا فرمود ملک
 را که احد از عالمین اعظم فرموده ای پد ابا مناجی از ملک سلیمان را مالک سپید حضرت امیر المؤمنین
 فرمودند هم بخند که ذائقه را شکافت و خلق را بیافزید پدر و نو ما لا شد ملکی را که احد ما لا لا و
 نشد نه بعد از پدر و نه پیش از پدر حضرت امام حسن ع عرض کرد ما دوست داریم که به بینیم چیزها
 از آنچه خدا شما را مالک عفو از ملکوت تا اینکه ایمان مؤمنین با انانمانه که دارند حضرت فرمود بلای بیایم
 جفا و کرانه پس حضرت امیر برخواستند و رکعت نماز بخواند و در خند بعضی خانه خود و با حضرت
 نگاه میکردیم دیدیم دست خود را بجانب عریب را زد کرد بخند که زبیر بغلان بزرگوار عا بان شد پس
 دست خود را بجانب خود کشیدند دیدیم قطعه بری بدست حضرت میباشند میکشاد و انا جانان
 رسانند و بر پهلوی ان ابر بود یکی پس اشاره فرمود بابر که ای ابرو فرمادی سلمان گوید منم بخندای
 که دیدیم ابرو را که فرمود و میگفت شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبدا
 و رسول الله و شهداء و بعد هم که نو و وضعی سول کریم محمد سول خدا و نو و خدا هشی هر کس شک بنو
 آورد هلاک کرد بدو هر که بنو مسک جست راه بخار از اینتر گرفت پس از ان در و ابر آمدند تا بر می
 رسیدند کو باد و بساط کردند بدو بوی انها مثل مثل خوشبو بود پس حضرت امیر فرمودند
 ما بر خیزید و بنشینید بر ابر ما هر ششیم بروی یکی از ان ابرها و بجای خود قرار گرفتیم پس از ان
 حضرت برخواستند و سیرنا البنادند و تکلم فرمودند و اشاره کردند بفرقین بطرف مغرب
 نفهمیدیم و ندانستیم که چه سخن گفتند کلام حضرت تمام شده بود که بادی بر ابر آمد و ابرها
 بلند کردند بنوعی ناکاه حضرت را دیدیم بر ابر دیگر بر ابر دیگر از نور نشسته و بر حضرت و جانه زد
 و بر سر و ناجی از با فون سوغ بود و دیای او و بغلان که بندها از با فون در خشنده بود
 و در دست و انگشتی از دست سفید بود که نزد بن بود نور و حضرت دیدها را چیزی گفتند
 حضرت امام حسن ع عرض کرد که ای پد سلیمان بن داود بسبب انکشتن اطاعت او ای کردند قوی

پدر چه چیز را اطاعت می کند و چه وقت فرمود و لدی منم و خدا منم چشم بدیده خدا منم لسان نا
 خدا در غلو او منم و خدا منم نور خدا منم نابا لله منم کثر الله منم ملاذ و معذره منم صفت که کشنده
 بخت و دفع منم پیشوای فرشتگان ایضاً ندانم و شنیداری که بنویسم انکشتن سلمان بن داود
 و امام حسن عرس که بی سلمان کوبید حضرت امیرالمؤمنین دست خود را بر بجا آورد و انکشتن
 بیرون آوردن اژدها و نیکین و ان با قوت سرخ چنان سطر را نوشتند بود حضرت فرمود منم بعد از این
 است انکشتن سلمان بن داود که اسما ما بر او نوشته شده است سلمان کوبید ما تعجب کردیم از این کار
 حضرت فرمود ندانم چه تعجب کند این عجبی نیست من امر و زشتا بنام چیزها که احدی پیش از من و من
 بعد از من ندیده باشد حضرت امام حسن عرس که با امیرالمؤمنین ما دوست میباشیم که بنیاد بنا
 با جوح ما جوج را باشد حضرت فرمود بیدار که بروی بجهت ما سلمان کوبید ما چون سخن حضرت را
 شنیدیم بر زبان رفت ما را بطور او داشت ما رسیدیم بکوه بلند و بران کوه درخت خشک ملائکه
 کریم که بر کوه ای و در پیچیده شده بود ما گفتیم چه شده است این درخت را که خشک شده و مرده و
 از خودش بر سر سبیده که درخت شما را خبر میداد حضرت امام حسن فرمود ندانم چه شده است بوزن
 ابد درخت که بر سر سبیده آنچه ما می بینیم از خود درخت جواب داد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند
 من بر تو ای درخت جواب ده آنها را باذن خدا سلمان کوبید بخدای عظیم منم که شنیدیم درخت را ای
 گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بقیع حق بعد از او حضرت فرمودند که
 خبر ده آنها را بجز خود پس درخت با امام حسن عرس که با با محمد پدر تو امیرالمؤمنین هر شب از
 در پای من خان میخواند و تسبیح خدای عزوجل میگوید و بسا ابرو من درخت هر وقت از نماز فار
 میشد بر سبک می آمد که بوی مشک از او بلند بود و بر رو کریم بودی درخت بران کریم
 و صبر و من از صبر و هر شب ندانم که میگویم دیگر چه شب است که با بچا بنامند و خبری
 نداشتم ناخال و با بچا که بمن می بوی از بدن بلند بدست بمن روی داده و از همه غم و حزن بر او خشک
 شدم و بوی که با من ریخت از او بخواب نماند شنیدم از من نامن ندانم که کنم بیوی او را این وقت بنظر

در بیان معجزه

کودن من با و سلیمان گوید ما تعجب کردیم پس حضرت بنو نوحوا استند و از کس پیرو دامت و نور یک
درخت رفتند و دست مبارک را دید و خشت مالیدند و قسم بخوراند که جان من در قبضه فلان
شندیم از درخت آله را و من میبایدم درخت را که سبز شد و بولد در آورد و میوه داد بفلان
خدا و بزرگان و از نبوه آن خودم از خدایم از خدایم بنی بر بود عرض کردیم نا ابراهیم و من بنی امر عجم
فرمودند بعد از این عجم بنی خواهد دید و برخواستند بمکان خود رفتند بنیاد فرمودند و بنا
نیاید و راند و معاد را بداند که به بلبلت که در بنیاد مثل خانه شری ها و بدیم در هوا ملک کردیم
ایستاده سر برافراشته دو پا او در زیر دریا یکدست است در مغرب دست بگری در مشرق
چون ملک نظر نما افتاد گفتا شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد عبده و
و شهدان میبایم که فوجی و خوا و هستی و شکی در او نیست هر که شک در او دارد کافر است گوید
عرض کردیم نا ابراهیم و من بنی این ملک کیست چو است و در مغرب و دیگر در مشرق است حضرت
فرمودند من او را به یاد داشتم باذن خدا را اینجا او را موکل کردم بنظر ان شیت و روشنای روز
و همیشه را اینجا هستند تا روز قیامت من ندیدم مردم بنیاد میکنند و میکنند اینجا را بخوام باذن خدا
امرا و اعمال خلایق بسوی منست من بلند میکنم ان اعمال را بنظر خدا پس از ان رفتم تا رسید
است با جوج ما بجوج حضرت بیاد فرمودند و زای بر این کوه و بدست خود اشاره کردند بکوه
بلند که نزد است بود نا چشم کار میکرد بلند بود و این قدر است بود کوه پاره شیب بود که از او
رو به بر میخو است حضرت فرمود من صاحب این سد بر این بندگان سامان گوید بدیم انها را
سر منم بودند بکشم انها را زانند بودند بدست بکن راع طول انها ده ذرع انها ای انها یک
منم دیگر انها طول لای قدر فامنا انها اصل ذرع و پیکتای انها هفتاد ذرع و منم یک کوه است
خود را بر پا چون فرشت میبایند خند بکوش بیک روی خود زای و شامند حضرت بنیاد فرمود
بر ما را بکوه فان ما را بود بکوهی که از ما فوز سبز بود و چو خط بد بنا بود بر آن کوه ملک بود چو
بنیاد و این ملک موکل بقای بود چون نظر ان ملک با ابراهیم و من بنی افتاد عرض کرد السلام

در بیان معجزات

اعمالک نا ابرار و منین با اذن مبدعید مرا بخی کهن خضی جواب سلام باز دارند فرمودند
من نور اخیر هم با پنجه میخوای بگوئی و از من بپرسی تا بگویم که عرض کرد بلکه شما بفرمایید تا ابرار
المو منین فرمودند میخوای نور اذن هم که بروی باز فرستد فیض خود بر وادیت دارم ملاک شما
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از نظر غایب شد سلمان گوید گفتیم زکوه نارسیدیم بگذر
خشکی مثل آن رخسایش من عرض کردم نا ابرار و منین چرا این درخت خشکند فرمودند که از خود
سؤال کنید حضرت امام حسن برخاستند نزد یک درخت رفتند فرمودند ما هم میبایستیم بگوئیم
المو منین که ما را خبر ده چرا اینجا ای درخت را به تنگان هستی سلمان گفتی درخت بسختی زامد بزبان
گشوده گفت با محمد بن فخر میگردم بهاء درختها و فخر درختها بنی بجهان که بدت هر شب نیز من
می مدد دلت اول شب تا غیبه اسرار حقین میگردم و نماز میخواند و بیسج خدای عزوجل می نمود پس
از آن سایه هم رنگی می آمد و او سوا می شد من دیگر او را نمیدیدم ناوقت دیگر از وی و دلت که
میگردم فخر میگردم چهل شب است که دیگر نیامدند اینجا الت مراد داده که می بینید عرض کرد
نا ابرار و منین از خدا بخواه که بحالت اول برگردد درختی درخت مبارک با و می آیند و فرمودند
ای شاه شاهان ناله از درخت بلند شد شنیدیم می گفت شهدان لا اله الا الله وان محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و شهدا از شنیدند هم که نوبت امین بر افتاد و حق رسول خدا هر کس بنویستد
شد بخلاف آنست هر که تراختا گفت که کراه شد پس از آن درخت بیست شدند و بر لیا و زد ما شنیدیم
بزبان شهدا و آن درخت و فغانه بود عرض کردم نا ابرار و منین آن ملک کجاست فرمودند برون
یکوه ظلمت بودیم آنک از آن کوفت بر بارش با بملک بیابان و اذن دارم و این ملک دیگر از آن کوفت
که باز بدید که او اذن دارم عرض کرد بعد نا ابرار و منین از موضع خود میزدند مگر باذن تو حضرت
فرمودند منم اینجا که آسمان را به سنون بلند نموده گمانند از آنکه از موضع خود بروید
اذن من بملک بکفایت کشتن مگر اینکه بسوی عرض کردم نا ابرار و منین ایا تو با ما نشستته بودی
که در فضل شما بودیم چهره و شب بکوه قافل مدیم فرمودند چشمها خود را بپوشید پو شانیدیم فرمودند

در بیان معجزه و نذیر و سزا و عقاب

۳۶

و شهادت میدهم که تو محمد و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر من هستی و من از خدا خواستم
که مرا از شیعیان تو گرداند اگر این را میگویم چیزی مما لا یغنی عنی سلیمان گوید این سخن را که شنیدم
از خدا جستم قد میهای مخصوص را بوسیدم سلیمان خوابید ما برخواستیم کردش میگردیم در قاف
پرسیدیم پشت قاف چیست فرمودند پشت قاف چهل دنیا است مثل آن که چهل مرتبه بگوید
گوید پرسیدیم که چگونه داناشد بداند فرمودند مثل داناشدن باین دنیا هر که در دنیا است
و من حافظ و خاضی بر اینها هستم بعد از رسول خدا و هم چنین او صلی الله علیه و آله را در حق
پس از آن فرمود که من شناسایم براههای آسمان از راههای زمین اسلمان است اما نوشته
شده بر شب ثار یکصد روز و نوشته شد و شنید من حج و اقامه من طاهره و الکبری
نامهای ما نوشته شد بر سر و شنید و اسمها نوشته شد ایستاد بر زمین نوشته شد
قرار گرفت بر پایها نوشته شد بر آکنه شد بر بوف نوشته شد و خشنه شد بر بوف نوشته
شد ساطع شد بر عد نوشته شد خاشع شد نامها ما نوشته شده بر پیشانی اسیر ابل کرد
بالا و که در معرفت مشرقت و او میگوید سبوح قدوس رب العالمین و القرح الا فی حضرت امیر
المؤمنین و بعضی از خطبهای خود چون خطبه البیان میفرماید بعضی از مقامات خود را میفرماید
منم انکسب که نزد من است کلمه عینها که میباید کسی آنها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله غیر از من
و منم بجز خیر و نامم انکسب که پیغمبر فرمود من شهر علم و علی دین شهر منم ذوالقرنین که در صحیفه
اول مذکور است منم حجی که بسبب دوازده چشمه آب از سنگ شکافته شد منم انکسب که نزد من
است خان سلیمان منم انکسب که بخت احوال و میر منم لوح محفوظ منم جنب الله منم قلب الله منم ان
النبأ ابابهم مرجع خلق منم ان علیها حسابهم رسید بهجست آنها منم انکسب که رسول خدا فرمود
یا علی صراطی صراطی تو است موفی و موفی است منم انکسب که نزد او است علم کتاب گفته شده و ایند
منم آدم اول منم نوح اول منم ابرهیم خلیل و طایف که در آتش انداختند منم موسی و هارون منم
گشاینده سببها منم ربنده ابرها منم برک دهنده در قضا منم مبنوه بیرون آورنده منم جا

بیان مناجات مناجات مناجات

۷۴

سازنده چشمها منم یمن کنده زمینها منم بلند کننده آسمانها منم فصل الخطاب منم منیم الجنة و
 منم نرجان و منم خداوند منم معصوم از منم خدا منم حازن علم خدا منم حجت خدا بر کسی که در اسما
 و بالا ای زمینها استون منم ایستاده بعد از منم دایره الارض منم و احضر منم راز منم صبحی با الحق
 روز خروج منم انکیسکه پوشیده نیست خلق آنها و زمینها منم قیامت که هر که نکند بآن کند آتش
 خای و است منم آنم ذلک الکتاب و یسینه منم اسما اینجا که خدا امر فرموده که خوانده بان اسما
 منم آن نور که موسی اقتباس کرد از او و دایره است با منم خراب کننده مفرها منم بیرون آورنده منم
 از قبرها منم انکیسکه نزد منم است هر کتاب ز کتب اینها منم سخن گوینده هر بنای در دنیا منم صا
 نوح و نجات دهنده او منم صاحب بوی صبا و شفا دهنده منم صاحب بوی و نجات دهنده او
 منم انکیسکه آسمان هفتگانه را بسا داشته بود پروردگار خود و خلقت او منم بخشا بنده هر بنای
 و عذاب منم خدا ای است ایلم منم انکیسکه از منم خلیل السلام نگاه داشت و اقرار کرد بفضل
 منم عصای کلیم و باو کبر نه ام پیشای همه خلق را منم انکیسکه نگاه کردیم در ملکوت پوشیده نشد
 از منم خبری پوشیده شد از غیر منم انکیسکه می شمارم این خلق را هر چند زیاد باشند با رضا
 بخت منم انکیسکه بنده یل عیش و کلام نزد منم و نیستیم ظلم کننده بر بندگان منم و خدا در زیر
 او و او اکل رده با و امر و حکم کننده میان بندگان او منم انکیسکه خواندم افتاب ماه را اجابت
 کرد منم انکیسکه خواندم آسمان هفتگانه را اجابت کرد و آنها را امر کردم ایستادن با امر
 منم انکیسکه مبعوث کردم اینها و مرسلین را منم انکیسکه ایجاد کردم عالم را منم انکیسکه طین کردم
 زمین را و عالم را با منم انکیسکه خدا و روح که می فرماید و بسط و نزل عن الروح فل الروح من امر
 منم انکیسکه خدا فرمود به پیغمبر خود المانی جهنم کل کفار عیند منم انکیسکه نگویند شپا گویم بعد
 از نگویند آنها با پروردگار منم انکیسکه کوهها را بسط دادم و زمین را طین کردم منم بیرون
 آورنده چشمها و دریا بنده زرعها و غریز کننده درختها و بیرون آورنده میوهها منم انکیسکه
 بقلی بر منم قوت آنها را منم فرستنده ناران و شفا دهنده زعد و درختان کننده برف منم

نمبر نمبر

روشنائی دهندۀ امانت ظاهر کنندۀ صیقل بخود کنندۀ ستارها من ایجاد کنندۀ کسینہ ہادری
در باہا منم انکیسکہ فیما منم بریا کسم منم انکیسکہ اکثر ہر مژدہ ام واکر کسشہ شیدم کسشہ شدہ
منم انکیسکہ مبدانم ایچہ روفہ ہدایہ بعدان و سنا بعدان سنا عیض منم انکیسکہ مبدانم خبا لات
دراوہ من چہ ہمارا و ایچہ در سینیہ ہا پینہا سن منم صلوٰۃ مؤنکۃ اھا و حج اھا و حج اھا منم
ناخوری کہ خدا می فرماید فاذا انقضى النافور من صاحب لثرا قل من انکیسکہ اول ما خلق الله نور
بود منم صاحب کوکب زابل کنندہ دولت منم صاحب لزال و رجف منم صاحب یحنا کہ فیلا منم
منا با ویدا با و افضل الخطاب منم صاحب کذبات العباد لئلا یخلو مثلها فی البکاد و نازلان
منم انقار کنندہ و بجشنہ با ایچہ داشت منم انکیسکہ ہلا کہ فرم جباران و فرعونہ را کشتہ
بشمیر خود زوال الفشار منم انکیسکہ نور در کشتہ بود منم انکیسکہ ابرہیم را از آتش نبرد بجا نش
دادم و مؤمن او بود منم مؤمن یوسف صدد یوسف در چاہ و بیرون او رندہ او رندہ منم صاحب حق
و خضر و معلما منم ایجاد کنندہ ملکوت و کون منم خلوق کنندہ منم صورت دهندہ در زمین
انکیسکہ شفا دادم اکر و ابرو را و مبدانم ایچہ در ضمیر ہا است منم خبر دهندہ بشہ با ایچہ می خود
و نہ چہرہ بینکنند رخسارهای خود منم ان بعوضہ کہ خدا با و مثل زدہ منم انکیسکہ سپا داشت خدا
مرا با خلوق را ظاہر و خواند مردم را با طاعت منم چون ظاہر شد منکر شدند خدا را چنانکہ خدا
فرمود بدلائل جاہلہم ماعرفوا کفر و ابر منم انکیسکہ یوشام کو شتر را اسبخوان و ایجاد کنم او را بعد
خود منم بردارند عرش خدا با بنکان اولاد خود و بردارند علم منم را تر با و بل و ان و کتب و نشینا
منم راسخ در علم منم و جہا للہ در اسماء ہا و زمین ہا چنانچہ خدا می فرماید کل شے ہا لک الا وجہہ
منم صاحب جنت طاعون و سوزاندہ اھا منم با د الله ایچنا کہ می فرمود بدان الذین کذبوا
با باننا و اسبیکر واعینہا لا یفتحہم ابوا لاسما ولا بدخلون الجنة حتی یبلغ الجملہ منم الجاہل و کذب
مخبر و الحیر متہن منم انکیسکہ جبریل و میکا بل خدا مستر کرد منم انکیسکہ جبریل و میکا بل
برای من ابرار نیستند: رندہ منم انکیسکہ ملک بفرش من با یکداری و شناساندن علم اعلیم دینا

فناشود علی

انوار علی بیگ

نظم مناجات

۹۳

وایمنم انکیسکه بر کردایندم افتاب براد و مرتبه منم انکیسکه مخصوص اساحت جبریل و میکائیل و یسایا
من منم امی از اسماء حسنی الهی و او منم اسم اعظم و اعلی منم صاحب سطور و کتاب سطور منم بیت المعمور
منم حرث و شغل منم انکیسکه خدا واجب کرد باند بر دل هر صاحب روحی منقوسی از خاوند طاعت خدا
منم انکیسکه بر انکیسکه از خلق اولین و آخرین را منم کشته اشقیای بند و القهار خود و سوزاننده الهی
یا تش خود منم انکیسکه ظاهر ساخت مراد دین خود منم انقیام کشته ان ظالمین منم انکیسکه کشتی
دعوت منم بطاعت من هر که بن کافر شد و احوار بان داشت منم انکیسکه منافیان دارد
کنم از سر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله منم در کسوفه خدا بر بندگان هر که داخل شد بمن شد
و هر که بیرون رفت کافر شد منم انکیسکه بدست است کلبه بخت و دوزخ منم انکیسکه جبار بر کوه
کردن نکه نور خدا را خواست کشد و با مال کند خبرش و از خدا خواست بخیر نام کرد نور خود را
منم انکیسکه خدا به پیغمبر خود کوثر داد و بمن طهر الجوه عطا کرد منم بار رسول خدا و زمین پس شایسته
خدا بمن ایمنه را میخواست و منع کرد مرا از ایمنه میخواست منم انکیسکه ایستاده در اطله حضرت افاضه کرد و
بنود هر که کند و نفس نبوده نفس نبکشد غبار منم علم صامت و متجمل است علم ناطق منم مرون
اول منم صاحب فری منم انکیسکه گذارندم موسی را از دنیا و عرفا کردم فرعون را منم عذاب بوم الظلة
منم انکیسکه میدانم هر حیوان و منقط الطیر و امنم با الله و حج الله و امنم الله من رنده میبکنم
و میبکنم من خلق منبکم در روزی میبکنم منم شنونده و دانای منم نبیا منم انکیسکه میبکنم از اسماء
هفتگانه و زمین هفتگانه در یکطرفه العین منم اول منم ثابته منم ذوالقرنین چنانچه رسول خدا
فرمود منم و القریبنی این منم صاحب نقره که خدا او را پیر و زاهد و زاهد و صالح پیغمبر منم انکیسکه خدا
فرمود و نفری النافور و ذلک بوم منم بوم عسیر علی الکافرن غیر شمس منم اسم اعظم و او است
که یحیی منم سخن گوینده بر زبان عیسی و که وارد و در حال کوه که منم سخن گوینده بر زبان کوه
پوسته صدق منم انکیسکه نیست مثل ایچیز منم عذاب اعظم منم آخرت اول منم ابتدا میبکنم و بری کرد
منم فری از فریغ زبون که خدا میفرماید و التین و الزیتون و قد بلی از قد بله ای بوقت منم

این نظم مناجات است که در کتاب
المنجیات منسوب به مولانا
محمد باقر کاشانی است

کتابت شریفه

مظهر الشیاء هر کونه بخوانم منم انکسبکه مبینم اعمال بندگان و او شیده بنسب از من چیزی نبرد و در میان
 نذر و آسمان منم مصیبتا هک منم مشکوکه که در او است محمد مصطفی ص منم انکسبکه بنسب از عمل
 عالی و کبر عرفت منم خازن آسمانها و خازن زمینها منم دانا به یقین زلفان و جاد ثبات او منم انکسبکه
 مبینم علمد مورد جهان و وزن سبکی آنها و مقدار کوهها و وزن آنها و عدد قطره های باران
 منم اباب نیر خدا که بفرعون نمودند و او عاصی شد من کشته میشوم و دفعه زنده میشوم و
 دفعه منم انکه خالک پاشاندم بروی کفار و برکشند هلاک شده منم انکه انکار و کذب منم که
 هلاک است خداوند همه را منم ذکر شده در زمان پیش و خروج کشنده در آخر زمان منم دریم
 شکنده فراعنه و ابن و بر و نادر و زنده آنها و عذاب کشنده آنها در آخر منم عذاب کشنده جنت
 و طاعون و سوزاننده آنها و عذاب کشنده یعوف و یعوف و یغوث و نسر منم سخن گویند به فساد دانان
 و مفسدین هر چه بود هفتاد و نه منم انکسبکه دانا نراست تا و بل القرآن و آنچه است با و محاسبان منم
 انکه مبینم اندا آنچه در و مبینم در و زمری بعد از امری و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت
 منم کسبکه نزد من است هفتاد و دو اسم از اسمای بزرگ خدا منم کسبکه مبینم اعمال خلائق را در عشا
 و صبح و مغارب و تحفه بنسب بر من از آنچه آنچه منم کعبه بیت الحرام و بیت الهی و حینا انکه خدا
 صیغه نماید قلبه بدو و این است هذا البیت منم کسبکه خدا مرا مالک میکند شرق و غرب زمین را و در
 نزل بچشم منم در و لجه بصر منم محمد مصطفی ص منم رضی جنایچه فرمود رسول خدا علی بنسب است
 منم محمد و روح القدس منم از معنی که واقع شود بر من نه اسمی نه شبیهی منم ظاهر منم انکه استبداد و
 را بر کونه بخوانم منم باب خطرها که داخل او میشوند و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی
 رسولنا و آصورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود سلطان
 سما و کر و جو علی بود هم موسی هم عیسی هم خضر هم الیاس هم صالح هم یونس هم ادریس هم ایتوب هم یوسف هم یونس هم هود علی بود علیه بوجود
 هم آدم و هم شمس هم ادریس هم ایتوب هم یوسف هم یونس هم هود علی بود علیه بوجود
 امد و در حال سخن گفتن ان فطوف و مضاحت که در او بود علی بود سبوح منم ان که شد آدم

این کتابت در روز پنجشنبه ۱۲۸۵ قمری در شهر تبریز

در تفسیر کتاب

مذ علی شد در قبله محمد مصطفی بود از لحاظ کمالی نشو و نما که بی گمان بار که ان نفس بی بود
 ان شاء کفر از که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود همچو نبودند کشتا که ندیدند
 کاندیده بن احمد محمود علی بود ان معنی قرآن که خدا در هر باب کور در صفت صفت است و علی
 این که نباشد سخن که نباشد نیست ناهست علی باشد تا بود علی بود ان قلعه کشتا که در از قلعه خبر
 بوکد بیکله و بشود علی بود ان کور در از که اندر که اسلام تا کار نشد و است نباشد علی بود ان
 بشود لا و رک برای طمع نفس بر خوان چها پیغمبر نباشد علی بود چون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
 مظهر صفات کماله الهیه اند و بنویز از صفات جلال و جمال او متصف کرد به اندایشان از کلمات الله
 و اسماء الله میگویند چنانکه شمس در احادیث که نشسته و چنانچه اسماء الهی دلالت بر کمال او میکند
 ایشان نیز از این جهت که بر توفیق از صفات او متصف کرد به اندایشان دلالت بر صفات او میکنند
 اسم رنجی که دلالت کند بر اوصاف الهی بصفته چون رحمت شفاعت سؤل خدا را صلی الله علیه
 و آله مشاهد می کند دلالت کند بر کمال رحمت خدا و نک که این رحمت با این نسبت و فطره از دای رحمت
 او است هم چنین جمیع کمالان بلکه دلالت ایشان بر ان کمالان زبانه از دلالت اسماء است بر صفات
 و اسماء مفسر الهی از این جهت نا پذیر است بر ایشان منزه ایشان که دلالت بر ان مسمی میکنند خدا و ایشان نیز
 آثار عجب در عالم ظاهر میگرد که اسماء مفسر الهی اند مظهر قدرت و کمالان و این چنانکه کبر صفات
 وفات و داشتن محال است لکن در جوهرات صفات و غیر این در جانات مختلف است در هر یکی صفا
 مظهر در خود معرفت خود از ان اسم طبری باید مثل اعتبار است بر مردم در معرفت پادشاه مختلف
 بسیارند که هر یک از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد او را و او
 خوردن میسر است و اگر خواهد که هزار دینار بر رحمت بکشد هدیه تواند داد و این پادشاه را
 بصفه اش احوال و است از شناخته اگر پادشاه را بصفه اش احوال و است از شناخته اگر پادشاه را
 شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین نامرئیه الشخص که از عظمت پادشاه افتد دانست که او
 قادر بر عطا ای حکو مشاهیر است و منصفه میباید بخشد که در سکا الاف والوف و محبت

تتمه فی شناخت حضرت علی

میتوان کرد بادشاه بچنین شخص درخور معرفت او میدهد هم چنین عارفان را در مراتب معرفت
 بلا تشبیه این تفاوت هست بکلفظ در حق راه کسی نمینماید و در خور این پیغمبر فائده می
 نا آن عارف کامل که طاعت و جود ممکن را بافت از حق منقذ از ل و ابید را برای محکات مستطابند
 و میرساند و هم چنین در معرفت انسان کامل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم علیه السلام
 که اسما مفلسه الهی اند که در حق شناخت و معرفت ایشان از توسل با ثبات منفعتی می توانند
 بکشف علیهم السلام شناخته اسب که هر مسئله که بر پی می آید و علی را مثلاً در مرتبه جلالت شناخته
 بلکه علی را مسئله نکرده علامه را مسئله کرده دیگری علی را چنین شناخته که شیء با قصد بقدر حق
 کشت و علی را شناخته ما لا اله الا الله را شناخته دیگری علی را چنین شناخته که اگر سخا و کشتی حد
 هزار و پانصد می تواند داد و هم چنین تا برسد بان بزرگ عارفی که علی را در مرتبه کمال چنان شنا
 که اگر نام علی را بر اسم آن بخواند آن یکدیگر میپاسد اگر بر زمین بخواند میبکشد از چنانچه شنیدند
 که در احادیث وارد شده که نام های ایشان بر او عرش نوشند عرش فرادگر فرود بر کرسی نوشند
 بر پا ایشان را بر آنها نوشند بلند شدند و بر زمین نوشند تا نبشند در او شادان حضرت
 نابزم را و این شده که وقتی اهل المؤمنین هم با ایشانند برای قتال با معونی مردم را با محض منبر
 در مقابل ناگاه دو نفر خاصه کردند و رکاب حضرت یکی از آنها بجهل در سخن کرد و زیاد روی
 کرد نسبت بحضرت حسانت کرد حضرت نکاهی با کردند و فرمودند ایضا افسس صدام کن ناگاه
 دیدند سر او سر استند بر موز شدند کسانی که در او بودند اندام را با انگشت بتای خود تضرع
 میکرد و از حضرت خواستند بموکه او را بر کردند حضرت نکاهی با کردند و لبها خود را ح کردند
 این در مجال اول بر کشت بعضی اصحاب را زجا برخواستند عرض کرد با اهل المؤمنین نور این فکرت
 هست که ما مشاهده کردیم و نور هم بتجلیک با معونی همیشه چه شده است که شر او را کفایت
 کند بعضی از فدای آنها خود و حضرت را اندکی شریز بر انداختند و بعد سر را بلند کردند بسواطاف فرمودند
 منم بخدا که جبهه دانه را شکافت و مخلوق را بیافرید اگر بخوام بنیم نای خود را در دوزی این بیابانها

لکن اگر قیامت برپا شود و کسب و کارها

و صفاها و اودا بهما بسینه معویه و بر سر سخت او و او را با سبزه بپا ندانم نمی کنیم اگر قسم بخورم بخدا
عز وجل که او را بیارم پیش از آنکه از جای خود بپا بر خیزد و پیش از آنکه احکام از شما چشم خود را بپوشد
او را می آورم لکن ما کسب می کنیم که خدا فرموده عباده مگر مومن را بسبقه و بالاول هم بامر
بمعلوم یعنی دادن کار می بینیم در چند بکر از پیش تماد و دانسته که پیشتر امیر المومنین بعد از
اینکه صبح زده زدن کسب می کردی فرمودند حضرت امیر المومنین بکرم و بیخیال کم بر سر هندای مبارک
خود را در آن کسب نداد و حال آنکه بر او منبر بودند و از ابوان مستبد بر او نبردند و با او خود فرمودند ای
گروه مردم تا بر نخیز و قرا بگذارید و نشان کنید که من را پیشتر عشا پای خود دارم بسینه معاف
و او را از تحت پادشاهم بروگان کرد که با بنی او را می کشیم صبح زده با امیر المومنین کجا رفتن مهملی
که بمن داده بودی من پای خود را کشیدم مردم منظر خیره شام بودند و میدانشند که علی راست
میگوید جز و نوشتم مدتها آن ساعت که حضرت فرموده بودند که باقی از حاجه معرفی کشیده
تا ابوان معویه بر آمد مردم نظر میکردند تا ناچورد بسینه معویه و بر در داشت از تحت صبح زده
تا امیر المومنین کجا رفتن مهملی که بمن داده بودند آن پابر کشت در بستان و دانسته از حضرت
صنا و عم که حضرت امیر المومنین آمدند پیش با بکر و حجت بر او کردند که غضب خلاف کردی با بکر
گفت راضی میشو که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم میبازد و میبازد ابوبکر گفت پیغمبر کجا است
حضرت گفت که او را فرستاد و در نزد مسجد قبا رسول خدا را آوردند و رسول خدا فرمودند شما
بر بعضی از بانه بکر کرای با بکر گفت بالذی خلفک من تراب جلافت داد کن با همتش ابوبکر بکشت
عمر را ملاقات کرد و او را خبر داد عمر گفت تو را چه میشود و میباید که سینه هاشم را حضرت امیر
الله است همان سرتی بود که ظاهر شد از برای حسین علیه السلام و فقی که جنازه پدر بزرگوار خود
را برداشتنند بر نه نقاره داری رسید با آنها گفت این جنازه را هاشم من نمایند نقاره را در بر
داشتند و بدندان همان پدیر بزرگوار خود را امیر المومنین است فرمودند اما حسن که با با محمد بمنر و صفا
فیس مکرانکه بدرت بجانه او خاص میشود با با محمد خود حاضر میشود از خا بر جعفری دانسته

در بیان معجزه امام زمان علیه السلام

دوستدار امیر المؤمنین علی و اما مان را شد بن از صلیب و دایو سن گفتن چگونگی دوستی
 کسی را که ندیدیم و پیشنا سم قدری معاصی غضبنا از رفتن خداوند بن و حی فرشتا که
 بولسن را بیایم و از پی با سخنان او و سنانم چهل صباح در شکم من بود در دین باها سب و میگرم
 در ظلمات ثلاث ندایم که لا اله الا انت سبحانک انک کنت من الظالمین قبول کردم و لانت علی بنی طای
 و اما مان را شد بن از صلیب در بستان الزمان از جابر از حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول
 و طایفه شده که فرمودند حدیث ال محمد صعب مستصعب ایمان باو نمایی و در مکر ملک معتبر باقی
 مرسلی نایب که خدا دل او را امتحان کرده باشد از برای ایمان پس ایچو دنیا می رسید از حدیث ال محمد
 و دل شما از برای او نرم شد و شناختید او را قبول کنید و ایچو دل شما مشتمل شد و انکار کردید
 و دیکند خدا و رسول و بسوی علی ز ال محمد هذا لانه کسی است که هر کس یکی از شهادت می گوید
 که نتواند تحمل کند و بگوید این حدیث نیست و این انکار است که در دایو سن دیکر وارد شده که
 فرمودند مثل اهل بیت من چون مثل او را سنان کشته فوج است هر که سوار شد یکسره نجات یافت
 تا اینکه فرمودند منکر که لایق با کافر است منکر فضل ما کافر است و عبور از صنام و راست
 از پدرش از پدرش از علی علیه السلام از رسول خدا از جبریل از میکائیل از اسرافیل از لوح ان فلم
 که گفت خدای عز و جل فرمود و لایق با علی بنی طایفه من است هر که داخل قلعه من شد امن شد از
 عذاب من یعنی پیشان و لایق که واجب است بر هر مخلوقی در مسافت از عبد الله عمر و ابنته
 که گفت پر سیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله از علی بنی طایفه عرض کردم یا رسول الله چیست
 خدا و منزل علی بنی طایفه از جانب شما می گوید رسول خدا غضبنا از شد ند فرمود و ندیده شده است
 مردم را که ذکر میکنند مردم را که از برای او و خدا منزه است مثل منزه من و صفای است مثل صفای
 من مکر مقام نبوت ای پسر علی در سبب منزه علی بنی طایفه منزه روح و جسد است و در سبب
 که علی از من منزه نفس است از نفس بدست که علی از من منزه بود و دانست از نور بدست که علی از من
 منزه است از جسد بدست که علی از من منزه میان پیراهن است ای پسر عمر هر که علی را دوست

مضائق و ثواب و سبب علی

مراد و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 دشمنی و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 او را بدست سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 مراد و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 باش هر که علی را بشناسد و او را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 اینها فرستاد و او را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 راه و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 شود هر که بدار و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 از فرج اکبر اگاه باش هر که علی را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 خالت ایمن اگاه باش هر که علی را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 بدار و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 اگاه باش هر که علی را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 بدار و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 کشاید اگاه باش هر که علی را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 بدار و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 باش از برای خدا در و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 هر که علی را در و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 شهر در و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد
 بر همه مردم و سبب شنیدن و سبب بدار و خدا داد و سبب شنیدن و سبب علی بدار و مراد

در بیان فضیلت علی

ای پسر قسم بخدا که مرا بهیچ معصوم و داینده اگر یکی از شماها مبارک کن و مقام بر و قدم خود
 با نهند عیانت کند خدا را هزار سال پس از آن هزار سال روز نشو و نه بداد و سبب استاده که
 کند و این برای او باشد بقدر که من بران ظلا و همه را انفا و کند و همه نندکان خدا بنده او باشند
 و همه را ازاد کند و بعد از این چیزهای بسیار بهان صفای و مرقه شهید شود پس خدا را ملاقات
 کند و بعضی علی را در دلهاش نه باشد خدا از او قبول نکند نه عذر باری نه صدمه با اعمال او
 او را باقی اندازند و محسوس شود بان با نکان در صد و فرح و جود و این صیقل بکند با سناد خود و آن
 پدرش را هادی بنید که او گفت حدیث کرده مرا عبد الله بن جعفر از ائمه اربعین فرمود که از سواد خدا
 از علی بن ابی طالب حضرت غضبناک شدند فرمودند چه شده است فرمودی که اسم من در جایی بودند
 که از برای او نود خدا منزه است معافی مثل غزلت مقام من مکر نبوت آگاه باش هر که علیه او
 بداد مراد و سست است و هر که مراد و سست است خدا از او راضی است که تا نیکند او را بهشت
 آگاه باش هر که علیه او سست بداد از دنیا فرود نماند شود از کور و محذور از طوطی و نه پندیده مکان
 خود را در بهشت آگاه باش هر که علیه او سست بداد خدا از او قبول کند نماز و روزه و پنا
 او را و دعای او را مستجاب نماید آگاه باش هر که علیه او سست بداد خدا از او راضی است که تا نیکند او را بهشت
 کرد و اند و فیل و در و ضل و در و ضل آگاه باش هر که علیه او سست بداد خدا عطا کند ما و
 هر که در بد است خود را و شفاعت هشتاد نفر را از اهل بیت خود و از برای او است شهر
 مؤمنه شهر در بهشت آگاه باش هر که علی را در و سست بداد خدا و نند ملک الموت را بسوی او فرستند
 برای این فرشته خداوند دفع کند از او هول و نگر و منکر او و فیل او را صورت کرد و در و سست بداد
 من او را مسافر هفتاد سال راه را و در و سست بداد من سیصد تا صد و با حرمه سبت الشهدا با
 آگاه باش هر که علیه او سست بداد خدا او را بجای دهد در سبزه عرش خود با صلیبین و شهیدان
 صفا لعین را و از این که از روز قیامت اگر از هول قیامت آگاه باش هر که علیه او سست بداد خدا
 بر او باند و دل او حکمت و جاری کند و زبان او صواب و بکتابد بروی او درهای جنت را

این حدیث را از کتب معتبره نقل کرده اند

در هر که خ
 از او راضی

در بیان حب علی

هر که علیه او دست بدارد خداوند او را ملکی از بر عرش که ای نبی خدا عمل را از سر یک خداوند
 کما همان نور از بندگاه باش هر که علی را دست بدارد او را در آسمان و زمین پس خدا گویند
 و ملائکه آسمانها با او مباحث کنند با جمل عرش آگاه باش هر که علیه او دست بدارد بنیاد و
 در و او مثل ماه شب چهارده باشد آگاه باش هر که علی را دست بدارد خداوند نایب ستا
 بر سر او گذارد و او را حله عزت کرامت پوشانند آگاه باش هر که علی را دست بدارد می نویسد
 خدا برای او بنیادی از نشیمن و کدشتن از صراط و امان از عذاب و پوای برای او نهند و پیرای
 برای او نکند از ندامتی گویند داخل بهشت شود آگاه باش هر که علی را دست بدارد و ببرد
 با حب ملائکه با او مصافحه کنند و اینها او را باری کنند خدای عز و جل هر حاجت را بر او
 آگاه باش هر که دست بدارد ال محمد را این است از خست و پیران و صراط آگاه باش هر که ببرد
 ال محمد من خدای او و هسم بهشت را به غیران و هر که دشمن دارد ال محمد را در دنیا و آخرت
 باشد میان او و چشمان او امید است از رحمت خدا آگاه باش هر که ببرد با دشمنی ال محمد را فرست
 آگاه باش هر که ببرد با دشمنی ال محمد بوی بهشت شود ابو رجاء گوید که حماد بن زید با این حدیث
 مخبر میگردد و میگفت اصل همین است و تفسیر آن شریف و لا تحضر المیزان آمده که یعنی علیه السلام نکند
 در حق او بداند که لا یبدر و سنی علی میزان بندگانش و زینب کرمه آسمان و زمین را با اینجه
 آنها است از کوههای بلند و بلندها بگذارد بکفه مقابل لا اله الا الله فراز و پیران و هرگاه و لا
 و دوستی علیه بگذارد مقابل آن که علی و لا اله الا الله باشد کفه مقابل بر خیزد چون که لا یبدر و سنی
 را دارد با حق از کهنه لا یبدر و سنی باشد جامع است بر یوحید و نبوت و او خاتم النبیین
 و از اینجه است که هرگاه بنده را بیاورد و در نزدی عمل او کوههای بلند باشد از عمل صالح و در
 او و لا یبدر باشد که ال ایمان و یوحید است و زینب ندارد بلکه لا یبدر عملی کمال سایرینها است و
 که خداوند مشق نکند هیچ چیز را که مردم را دعوت کند بسوی خود و لا یبدر بگوید که خداوند
 آنکه گرفت از او پیشتر و لا یبدر علیه السلام را به میل پس دینی که با او است و لا یبدر او را و لا یبدر

در بیان حضرت لایب مخلوقات

۴۹

ان بین ما فضل است کمال ندارد و نول خورشید از بین بمان حساب در میان ملکین بن پاکیزه و الوریق
 الحق و حق یعنی عدل است و عدل بمعنی و لایب و حق علی است فرمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 علی ما حق است و حق با علی پس هر که منزه از او کامل شد بجهت علی راجع شود و در سنگار شود این گروه و شکار
 اند این گروه اند که خدا اعمال آنها را قبول نماید و شریح صمیمه در ترجمه و اهل التلوه گفته و لایب عباد
 استغفارند سپیده که خداوند بخواند عذر نه کرد و لایب همه را علم است و عالم در و اوج بن جمیع مخلوقات
 هر که سبقت گرفت و دل خود را بولایت بسازد از بهادر و سلک اولوا العزم منظم شد بحکم این آیه که در کتاب
 آدمی فرما بدین معنی که بعد از عیسی بن مریم که در و لایب اهل بیت را و دل خود را با و بنیت بسازد بنی
 و هم چنین هر که سبقت جست بسو و لایب از ملائکه مقرب خدا شد و از بنی نوع انشا هر که سبقت
 جست از اصحاب پیوسته انشا در خفا هر که پیشه گرفت بسوی لایب خوش بپوش و شپش بن شد
 و از قطعات زمین قابل زراعت شد و از بهایم هر که سبقت گرفت بممدوح شد نمی بینی که اجتناب آرد
 در مدت کجاش چو نیکه او فلان و فلان زاد و ست میاد این فضا بل را بشنود و بگوید میکی عجیب
 اگر و لایب علی بود فلک و زمین و بنده بود ملک بسبب خدا بپیکر چنانکه گذشت و اخبار و فرمودند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنبه را علی اگر بمنزرتیدم از اینکه امت بگویند حق توانا
 در حق مسیح گفتند در باره تو چیزی میگویم که گذر نمی تکی بقوی مگر آنکه خالق قدم تو را برای استغفار
 بردارد و حق ضعیف و خن را پادشاه را در خیر است که نند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 انا و حتی رسول را و بود از او پرسید پیغمبر بیا و دا عرض کرد که علی و حق بطلعه مدد و فاعله را
 حرکت داد فلعله بلرزه در آمد همه بر و افتادند نظاره گان بحث بلرزه افتاد من و بر و افتادیم چو
 چوب تخت صورت مرا زخم کرد فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بصفه علی بر کشتن خدا علی و حق در
 فاعله را حرکت داد فلعله بلرزه در آمد آسمان هفتکانه و زمین هفتکانه بلرزه در آمد عرض خدا از غضب
 علی بلرزه در آمد فی عیبر سیدنا ابا الحسن تو فاعله محکم خبر را کندی با اینکه سه روز بود که سینه
 بودی با بقوت بشریت کندی فرمود من کندم خبر با بقوت بشریت بلکه بقوة ربانیه طبعه کندم

در بیان امداد جبرائیل علیه السلام و روح نوری و الفضا

و من بعد از آن خدا بفرموده او مطمئن بودم و حق محبت در پاره کوه بیک احبار و خون انداخت جبرائیل
 امد بستم کمان بجای کمان و مؤنند پیغمبر صلی الله علیه و آله بجای حضرت عیسی علیه السلام برای آنست که
 ملائکه بجای که در انداز حملها علی حق بنیکه گفتند لا فیه الا علی لا سیف الا فدا السفار و ندای لا
 در صوامع جوامع اسمانها پارسد و اما بجای برای آنست که من و حق ما مؤر شدیم که قوم لوط بی
 کوزان شهرها آنها را که هفت شهید بود بماند کردیم از طبقه هفتم زمین بسو هفت آسمان و بیکال
 خود نگاه داشتیم بحدی که بشنیدند خاملین عرش صفا از و سبها و کبریا طفال ما هیچ نگاه
 داشتیم منتظر آمدن بودیم سبکیه او را نماندیم و امر و حق علی ضربها بشی بکا بود و بیک
 گفت ما مؤمنانیم که بیکم زبانی شمشیر علی را زمین داشتند بکا و ما هی نرسد آمد بالا سر و
 کرد زمین با هاشم سبکی شد نیاید شمشیر علی سبکی نرآمد و مراد شهرها لوط این اسرار و
 میکا بد از و حق نادر هوا گرفته اند پس از بجای بنیست نیک که شهر لوط پاره زمین بود و ضربت
 علی از نا پس خدا بود از جای برد و این شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که سبده
 عیسا کنند خدا را بعد از آنکه روح زمین قوم خود بدعوته اسباده و از برای او مثل کوه احد طلالا باشد
 و در راه خدا انفاق کند و خدا عمر با و دهد تا بجای کند هزار دفعه بود و پاشان از آن کشته شود مظلوم
 پس از آن نراند و سبده نداشتند با شد با علی نشود و بوی هشترا این حدیث بطریق دیگر از آن سبک لک
 هوا بنیست در طایفه گفته و از جمله عجاای بنیست و ابی که چهار رمن هبت و این کرده اند در باب
 حب علی بن ابی طالب مریدان کرده اند و این کرده احمد مرید و پی حافظ که در نزد عامه نقل میباشند
 حنیف مبرسانند صالح بن مبین از پدرش که او گوید شنیدم از ابن عباس که میبگفت شنیدم از رسول خدا
 که میفرمودند هر که خدا را ملاقات کند و منکر و لایب علی بن ابی طالب علیه السلام فایده آنست خدا
 را در خالینکه خدا بر او غضبنا الله باشد بول نکند از او چیزی را از اعمالش موکل گرداند و او هفت سال
 که بریند بصوت او خدا او را عفو کرد و اند سببار و کبود چشم را وی گوید از ابن عباس بنیست
 که ابی حنیفه علی بن ابی طالب میفرمودند را حق بن ابی عیسی گفت که اصحاب رسول خدا سنان عده

کردند

است

عَلَى حَسْبِ

است که این برای خدا و لدی هسنت ای ابن عباس اگر چه آنکه مفسرین را بنیامرسلین اجتماع کنند بر سر
علا و نکند هر بنده خدا و ندانها را با قرص مذهب کردند ان عباس کو بد عرض کردیم بار سؤل الله با
کس هسنت که غلبه دشمن بداد فرمود ندای ابن عباس بله کرد و هی و داد دشمن را و ندانست من انها
را میگویند و از اسلام میروند و ان عباس بدو سپید کرد و غلامانند دشمنی انها علی ابن ابی
که تقصیل میدهند بخلاف از کسانی که نیستند و از او هستند من بخدا بله که مرا بگو میگو کرد و ایند
میگو نکرد خداوند پیغمبر را اگر ای نژاد من و نه و صید کرد امیر از وصی من علی ابن عباس کو بد همیشه
با علی بودیم پنج پانچ علی علیه السلام فرمودند و از وصیت کردند بدو و سینه او را ان که علی من نهت
نزد من ابن عباس کو بد رضای کن شش ایچه کن شش حصص را و وفات سپید عرض کردیم بدو و سنا
خداست بار سؤل الله اجل شما را نزدیکست را پنجه مرتبه فرمودند ای ابن عباس مخالف کن هر
با علی مخالف کرد و البته ظهور و پیش آنها نیاش و دوست آنها میناش عرض کردیم بار سؤل الله چرا
مردم را و نه مخالف آنها امر منی که کو بد حضرت کریم کردند با همو شش شدند پس از ان فرمودند
ای ابن عباس که با خدا و علم خدا پیشی گرفته منم بخدای که مرا بگو میگو کن و بیرون زد و احد
از دنیا از کسانی که مخالف را کردند و حق او را منکر شدند تا اینکه خداوند پیغمبر هسا ایچه را با او
از دنیا این عباس هر که بخوای خدا را ملاقات کنی و از نو ادای با شد بر و پراهی که علی علیه السلام
رفس و با او میل کن هر جا میل کرد و ادای شو با و از اینکه امام تو باشد دشمن بداد دشمنان
او را و دوست بداد دشمنان او را ای ابن عباس بجز از اینکه داخل شود تراشکی در علی فبر که
شک در علی که راست و منافق خوار زنی از جا بر و ایستاده که گفت فرمود سؤل خدا صلی الله
علیه و آله و سلم من امدانجا بخدا با و در آس سبن پوشیده بود در او بیعتی که من واجب
کردم بحجت علی علیه السلام طایب الخلق خور بوس با انها این فرض محبت را از جانب من از سلمان فارسی
روایت شده که گفت خدمت سؤل خدا بودیم در مسجد او ناگاه امری بنزد او آمد من ابلو خدا را
مسئله صحیح و غیر صحیح از او سؤل کرد چون سؤل خدا جواب او را دادند عرض کردیم بار سؤل

سوال فی اسرار خداوند عزوجل

۵۳

خارجی قوم من از کساید که با شما حاضر بود ندیدیم خبر بدیدیم که بنوعی عین الی طالبی بعد
از برکشتن شما اینج واداشته او بشیران خم و واجب که فی بر صلی بن طاعت او و محبت او و واجب که
بر همه آنها و لای علی را و بر ما بسجده گفتند در این باب بفرماید یا رسول الله بن محبت و لای علی را
است بر ما از زمین چون از ندادی از چندی درم و صبر کردن شما است یا از جانب خدا و من کریم
را و واجب که فی او را از جانب آسمان و واجب که لای او را اهل آسمانها و زمینها و جمیع ارباب و رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند ای علی بدین سینه که جبرئیل بن فرید آمد و در آنجا که گفت سلام بر
و بفرماید که من واجب که تم جت علی بن طالب را و مودت او را بر اهل آسمان و زمین و عذری بدی
در باب محبت او را و احکام است خود را امر نماید بدین سینه علی هر که علی دارد و سینه دارد بسینه و سینه او
نابا من و با تو او داد و سینه و هر که او داد شمن بدید بسینه شمنی با من و با تو او داد شمن را
اگاه باش که خداوند عزوجل نفرستاده کتاب را و خلق نکرده خلیفه ام که این که فراداده از برای او است
و این قرآن است که گاهای نازل شده از آسمان است ماه رمضان است ماهها است و شب قدر است
سید شما است و فرمود و سید بفرستاده است و بدین الله الحرام است بدینها است و جبرئیل سید
ملایک است و من سید اینها هستم و علی سید اوصیاست و حسن و حسین و سید جوانان اهل
اند و ان برای هر کس از عمل خود سید است و جت علی بن طالب سید علمها است و سید چیزها است
است که بفرستاده میجو سید مفریون از طاعت پروردگار خود ای علی هرگاه روز قیامت شود
می کنند از برای او بهیم منیر بر طرف راست عرش و می کنند از برای من منیر بر طرف چپ عرش
پس از آن می طلبند که سید بلند را که از او فرمود می بریزد او را می کنند من این دو منیر پس ابوهم بر
منیر خود و من بر منیر خود و بر آدم علی بن منیر میان من ندیدم طیار از او و جیبی را میان و خلیل
ای علی جبرئیل بن فرید بدینا آمد مگر اینکه از من احوال علی را پرسید و با آسمان من گفت مگر آنکه
علی را از من سلام برستاد و بنام او را لا بافتد و بفرستاده قولم نعم انما است منند و کل قوم هادان
ای بریده اسلمی و این است که گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدند نظرنا بر علی بن

در بیان تفسیر بعضی از آیات و روایات

ای طالبان حق و حاضر بود پس رسول خدا بعد از ظهر از دست علی گرفتند و چنانچه بنده خود فرمودند نماز آنقدر که در بعضی خود حضرت رسول پس دست علی بردند و سپید علی فرمودند و لکل قوم هاد پس فرمودند یعنی هر یک که بخواهند از عالم و غایت اهل دنیا و آخرت را هدایت میدهم بر آنکه در چنین تفسیری که اکثر الناس الا کفورا از تمام محلهای چنین روایت شده که جبرئیل بر این چنین آورد غایب اکثر الناس بولا بن علی الا کفورا در تفسیر من هاد بنی اسرائیل اجنبینا از امام محمد باقر روایت شده که فرمودند علی بن الحسین علیه السلام در سوره مريم سجده میکرد و میگفت من هدینا و اجنبینا ما ضلنا شده ایم با این آیه و ما یم اهل بیت در تفسیر فطره الله الخ فطر الناس علیها سیرجند بد بعضی و لا بنی امیة و منین بعضی بوقت و توحید و ولایت در تفسیر انما امرنا الا ما نر فرمودند و امراد یا ما نر و لا بن علی است و تفسیر فلما اعطاکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی سیرجند و واحدة یعنی امر المؤمنین شیخ طاعت سو خدا صلی الله علیه و آله علی و فرادی یعنی طاعتی در تفسیر و تفسیر فقوم انهم مسئولون یعنی و لا بن علی و عیون و ادب که حضرت امیر المؤمنین میگردانیدند بر روی از اهل بیت را دیدند و راه هر دو رفتند و بود که رسید که میگذشت خبر بر روی آب رفت و گذشت حضرت و اصداد که ابرار که میباید استیغاثی من مبدل استم نو هم از لب میگذشت چنانکه من گذشتم حضرت فرمودند مکان خود بنیاش پس از آن اشاره باب کرد ندانسته شد چون پنج و حضرت گذشتند خبری از پیغمبر را که دید خود را انداخته بیک حضرت پس رسید ایوان چه گفته بود که ابراسنک کردی حضرت فرمودند و چه گفته که بر روی آب خبری که گفت من خدا را با اسم اعظم قسم دادم حضرت فرمودند از اسم اعظم چه بود عرض کرد خدا داد قسم دادم با اسم و حق محمد صلی الله علیه و آله که اسم اعظم است حضرت فرمودند من و حق محمد صلی الله علیه و آله خبری که گفت راست گفته ای از آن مسلمانان شنیدم طوسی در شرح صحیفه روایت شده که از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمودند چون در دنیا مت شو خداوند خلق یق و جامع کند و احیای اول کیم را که میخواهد نوح است با وی کویندا با بلیغ کردی نوح میگوید بلی میگویند که بیست

شماره

در بیان مکالمه حضرت علی علیه السلام

۵۵

شاهد بر تبلیغ نوح میگوید محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند نوح برادر ابوبکر
 مردم گذارد تا خود را بخند من محمد بن عبد الله برساند و حضرت بر تل مشکی نشستند و علی در حد
 انحضرت هستند اینست که خدا می فرماید فلما راوه زلفه سیدت وجوه الذین کفروا نوح عرض میکند
 یا محمد خداوند از من تبلیغ پرسید عرض کردم تبلیغ کردم از من شاهد خواست گفت محمد شاهد من
 حضرت سلیمان و بلال و جعفر و بکر و شهاب و ابی بن کعب و نوح تبلیغ کرده حضرتان و فرمود
 جعفر و حمزه شاهد یغیران هستند یا جعفر تبلیغ کردند و ابی گفت عرض کردم فدایت شویم پس علی
 کما است فرمودند علی بن ابی طالب از اینست صفا مشران محمد بن عباس و ابی شهاب و زبیر بن عوف و ثقیف و
 لکم نور انتم و به و بفرمود که در نوکم و الله عفو و رحیم با سنان خود از کعبه عبا ص که گفت پیشتر
 روی حضرتنا مبر کرده ش میگردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبین من و فرمود ای
 کعبه برای علی و نور است و نور است و راسان و نور است و زمین هر که چنان که بنور او خدا و او را
 داخل بهشت نماید هر که خطا کرد خدا او را داخل آتش نماید مردم را از جانب من بشارت ده از اسلام
 فارسی و این شده که گفت ابوبکر و عمر و عثمان حد شد سید ابیها و رسول خدا و رسیدند عرض کردند
 یا رسول الله چه شده است شما را که تقضیل و برتری میدید علی داد و در حال رما حضرت رسول خدا
 فرمودند من تقضیل و برتری ندادم علی را بلکه خدای تعالی او را تقضیل داده گفتند لیل ان
 چیست فرمود اگر من قبول نمیکند از مردمان شما را است که کونرا اهل کعبه نیستند من شما را
 بسوی آنها می فرستم یا علی و مسلمانان را شاهد بر شما میگویم سلام کنند بر آنها هر کس را که خداوند
 اصحاب کعبه برای او زنده کرد و جوابش را دادند و افضل است گفتند و احیای سلام پس قبا طبرک الله
 و پس کردند و علی بنیوانند و مینا بساط نشاندند و هر یک از آنها را بر سر کوشه بساط نشاند
 سلمان که از من داد کوشه چهارم نشاند پیشتر فرمودند بنیاد که ای بنیاد بر اینها و بسوا اصحاب کعبه
 و بسوی من بر گردان باد بر بساط و زامد و ما را بود ناگاه بخاری بر زد رسیدیم ما را فرمود
 از سر نفر کنند ما پیشتر میفریم هر یک از آنها را خواستند گفتند السلام علیکم یا اهل الکعبه

حدیث کتاب

احکام جوابها را نداده پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که اینها را فرمودند که اینها را
 کردند و صدای ندا می آید که گفت پس گفت هر که در او بود لبش گفتند فرمودند حضرت امیرالمؤمنین
 السلام علیکم ایها القبله الذین امنوا بقرآنهم همدک گفتند علیک السلام ای برادر رسول خدا
 و وصی و امام المؤمنین خدا عهد نما که من بعد از ایمان بخدا و برسانت محمد ص و بولا نبی و نایب
 المؤمنین تا روز قیامت و زجر اهل همان حضرت بود و رفتند و گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ص
 و این کرمان سلمان گفت یا من نفس من تنه و انم گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ص ما را بر کرمان گفتند
 یا ابا الحسن یا بر کرمان حضرت فرمودند ای یار ما را بر کرمان بخدمت رسول خدا ص سلمان گوید باد
 ما را بر داشت نگاه ما پیش رسول خدا ص الله علیه و آله بودیم رسول خدا ص ما را تما از کرمان
 فرمود این جانب من جبرئیل را خبر داد بفرستد شما همه گفتند الا انما نسیم فضل علی بر ما کرمان
 جانب خداست بر امت بود و تا و بل الا بان از محمد بن عباس رسیدند خوان حضرت سلمان و این کرده
 که رسول خدا ص الله علیه و آله امر کردند تا با بکر و عمر و علی را که بر وند بسوی کعبه رفتیم و بکر وضو
 بکردند و ما خود را در دست نهادیم و گفت نماز بکنند و سوره نهدا کن تا که احاطت کردند که هیچ والا
 مثل انرا بر بگویند که احاطت کردند که هیچ والا مثل انرا علی بگویند و ندانند گفتند که ندانیم و ندانیم
 حدام آنها را اما ما را و کرده بود ابو بکر و عمر و جبرئیل را نشینند حضرت برخواست وضو گرفت و نماز
 کردند و ندا کردند و جواب دادند گفتند لبش لبش سر من بر حضرت امیرالمؤمنین فرمودند ما را
 چه شد شما را که جوابها را نداده و جواب او را و سب می داد بد گفتند ما ما مور نسیم که جواب بگویم
 مگر جواب به پیغمبر را و صی پیغمبر را از آن مراجعت کردند ندانند حضرت رسول ص حضرت رسیدند اینجا
 را کرده بودند و اینها خبر دادند پس رسول خدا ص پیغمبر را و زدند فرمودند ما آنها که شما
 خود را بنویسید بچه خود را و این بچه پیغمبر را دیدید و شنیدید خدا می فرستد این را بر او
 و سنکتها شما را هم و بسا و از این عتق را و این شد حدیثی که رسول خدا ص فرمودند و این حدیث
 چگونگی علی را امیرالمؤمنین نام کرده می عرض کرد که خداوند بن و می فرستاد و غرض بدو که فرستاد

فصل در حدیث طحا

ابراهیم بر پیغمبر و بگویم که امر ما بدو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است اینک چون گفتند و وصفی بر آنکه ملک
 دوستانند که نظر ما و بنا نبند و او چنان بنامد و وصفی از خدا او را در آسمان را میفرستد
 خواند پس او را با علی امیر هر که در آسمان او هر که در زمین است و امیر آنکه که گذشت و امیر آنکه که آمد
 پس امیر قبل از نو بود و بعد از نو هم نیست بر آنکه چنان نیست که کسی خود را با بن میخواند مگر کسی خدا
 و او امیر المؤمنین خواند در شرح صحیفه نقل میکند حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند
 یا علی کسی خود را با بن اسم بخواند بعد از نو مگر خدا را تا با محنت در کار آن حضرت صادق را روایت
 شده که پس بعد از حضرت زید که چنان است سلام کردن با او باطل است امیر المؤمنین فرمودند بن
 اسمی است که خدا امیر المؤمنین را با بن اسم خواند و احدی خود را امیر المؤمنین بخواند بعد از او
 و نه قبل از او مگر کافر را وی پس پس چگونه سلام با او کنند فرمودند بگو سلام علیک یا
 بعینه الله خبر که آن کس که مؤمنین را بجا آید از این شیخ فرمودند حضرت صادق را روایت از ابی سلمان اینچنین است
 از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده میشود و اینچنینی کرد با او داشته میشود از او خبری و
 فضل جاری است اینچنین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام جاری بود از فضل هر جمیع خلق خدا
 عیب گرفته و امیر المؤمنین در چیزی مثل عیب گرفته بود خدا و رسول است و رد کننده بر او قدس
 یا کبریا بر خدا و شریک ندارد امیر المؤمنین یا با الله است که آمده نمیشود مگر از باب سبیل خدا
 اینچنان را هر که هر کس چنان در بجا و هلا شد هم چنین خوار است که الله علیه و آله بگویم که امیر المؤمنین
 و احد بعد از احد خدا اینها را از کان زمین فراداده آنها هستند بجز بالغ بر کسانی که نالایق زمین
 و در زمین هستند با اینند که امیر المؤمنین فرمودند من فیسم الله مناهشود و من من فاروق
 اکبر من صانع صفا و مبسّم یحیی و یمیت که افرا کرد ندان برای من جمیع ملائکه بار و من مثل اینچنین افرا
 کرد ندان برای محمّد و من من مثل شدم مثل من مثل شدن محمّد صلی الله علیه و آله که آن حوله
 حوله بود در کار است بدو کسی که محمّد میخواند و میخواند و میخواند سخن میگویند سخن میگویند من
 هم میخوانم و میپوشم سخن میگویم سخن میگویم عطا شده است من عطا شده که با خدا عطا شده که

این حدیث در کتب معتبره است

در بیان خیر و شر و احوال و عیال

پیش از من دانستم منای و فضیلت با و فضل الخطاب را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند
 هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند از بطنان عرش کجا است خلیفه خدا در زمین و او در پیغمبر
 بر خیزد ندا از جانب خدا برسد که ترا خواستیم اگر چه خلیفه خدا بودی باز ندا کند کجا است خلیفه خدا
 در زمین امیر المؤمنین بر خیزد ندا از جانب خدا ای کبریا که خلیفه بن علی بن ابی طالب خلیفه خدا است
 در زمین و حجت خداست بر بندگان هر که چنانکه بجهت او در دنیا با بد چنانکه در دنیا و دنیا
 ثبات او در امر و دنیا ثبات کند را کنند و بسوی شش و نند باز ندا از جانب خدا ای کاه شاهد
 هر که افتد کرده با ما می آورد اما منبسط کند هر جا اما منبسط می شود پس این هنگام بنی بر روی جویند کجا
 که منبسط کرده اند از کسانی که منبسط و کرده اند و بدند خدا بر او اسباب بسبب ظاهر و
 شده روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود بالا رود علی بن ابی طالب
 بر خیزد و در آن کوه بلند است و پیش از او ای و عرش بر روی درگاه راست و ازین احوال و طریقهها منبسط
 و بر روی پیش منبسط می رود و علی نشسته است بر کرسی از نور و پیش روی او چشمه نشین جاری است و
 احدی از صراط مکران که با او بر آید باشد بگوید علی و ولایت زبیر او و اهل بیت او و علی مشرف
 بر پیشانی است پس داخل می کند و دست خود را در پیشانی و دشمن خود را در آتش و در عجل از حضرت
 صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند چون روز قیامت شود منبری بگذازند که جمیع خلائق او را بر
 پند و بر منبر باشند علی بن ابی طالب طرف راست او و علی و اهل بیت او و اهل بیت او و اهل بیت او
 او است ندا کند که ای کبریا که خلیفه بن علی بن ابی طالب خلیفه خدا است داخل پیشانی هر که و
 بخواند و آن ملک که طرف چپ او است ندا کند که ای کبریا که خلیفه بن علی بن ابی طالب خلیفه خدا است
 داخل آتش کند هر که بخواند از این عجل روایت شده که در حدیث قدسی است که خدا فرمود
 اگر علی نبود جنت بهر خلق می کردم پس علی ما را که پیشانی است و من این را که هر کس خلق شود
 چیزی از برای او پس از این چنانکه او است در عجل از مفضل بن عمر روایت شده که گفت عرض کردم
 خدا من حضرت صادق را و آن که برای چهره امیر المؤمنین منم کننده پیشانی و دروغ است فرمودند

در بیان حق علی علیه السلام

بهمه اینک در و سینه او ایمان است و دشمنی او که از این طاعت برای اهل ایمان خلق شد و در
 برای اهل کفر پس علی بن ابی طالب و از این است از این جهت تا اینکه فرمودند حضرت که جمیع پیغمبران خدا
 مرسایین جمیع مؤمنین هر دو سینه علی بن ابی طالب بودند و تا اینکه دشمنان آنها و مخالفین آنها
 بودند برای تمام دو سینه آنها دشمنی را و گویند که بنی دین داخل طاعت نشود مگر کسی که علی
 دو سینه مبارک از او این و این و داخل جنت نشود مگر کسی که از او دشمنی مبارک از او این و این بر
 علی است این هنگام حین الحجه و انوار از حضرت صادر و روان شده که فرمودند بنیست این پیغمبری
 و ادعی این و حتی ملک مقرب در آسمانها و زمینها مگر اینک ما آنچه خدا هستیم بر اینها و خدا
 هیچ خلقی را خلق نفرموده مگر اینک عرض کرد بر او و لا یستاد او ما را حجت بر او کرد پس مؤمن شدند
 بسبب ما و کافر شدند بیکری حق ما و زمینها در کافی از حضرت با و ان شده که خدا
 عز وجل بصدی که علم احکم مباح خود و خلق خود هر که او را شناخت مؤمن شد و هر که منکر
 شد کافر شد هر که جاهل شد کافر شد و هر که با او چیزی فرارده شد مشرک شد هر که
 امد با و لا بت او داخل طاعت شد در محاسن صدق و از این است که گفت رسول خدا ص
 فرمودند تا علی بن ابی طالب صاحب فوض من و صاحب ائمان و وفا کننده بوعدها و حبيب قلب من
 و وارث علم من و پیش توانست مبراث پیغمبران نوبت ما پس خدا در زمین او نوبت حجت خدا بر خلق
 او نوبت بر کن ایمان نوبت بر خراج نار یکی نوبت منار هدایت نوبت علم بلند شده برای اهل دنیا هر که
 ترا مناعت کرد بخان ناوت هر که از تو تخلف کرد هلاک شد نوبت راه روشن نوبت راه راست نوبت
 فانما الغر المحجلین نوبت بعسب الدین نوبت مولای کسی که من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و
 مؤمنه هستم دو سینه مبارک را مگر کسی که ظاهر او لاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر کسی که
 العاده باشد و ایمان بر او برود و کار من مگر آنکه گفت با محمد علیه السلام بر شما و بیعتا
 با و که او شما را اولیای من و نور اهل طاعت من فیهما الذی با علی هذه الکرامه فصل فی اثبات
 اصنام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و انما وصی بالفضل بعد رسول الله ص

در بیان معاصی اعضا کتاب

۱

ما چنانچه گفته شد اما مبدء است بر آنکه جمیع مذاهی و ذوق که در دنیا اصول و فروع خود باقیمه عیان
 اما مبدء و مشهور که در اصول معتبره در ایمان و محبت و خیر و نیکوئی اند و چیزهایی که مساوی و
 اثبات و نفی و مثبت و ایمان بان باقیمه که طایفه ما مبدء و نیکوئی اند و اصول و فروع که مبدء
 نابعه عیان و فروع اثنا عشری باشد باقیمه نابعی باشند در مبدء و مبدء و نابعی در سیده و نابعی
 میکنند بر این که فروع نابعه فروع ما مبدء هستند لا غیر معنی این کارم اینست که لایق میکنند آن است
 که جمیع فروع منفرد بر اینکه دخول بهشت و نجات از آتش کفر و کلمه یوحید و اقرار بشارت این لا
 اله الا الله و محمد رسول الله این در کلمه شهادت داخل بهشت میشود و احدی با انها مخالفت
 نشود در این اعضا ما مبدء که میگویند داخل بهشت نشود مگر کسی که فائز باشد بولایت اهل
 بیت و پیروی بخوبی و بسوی خداوند شتمن انها در محال و صدق است که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلمان فرمودند یا مبدء ای وصی موسی از من امتش که بود سلمان گوید که من بوشع
 بن یونس فرمودند یا مبدء ای چرا او را وصی نمود که من خدا و رسول را نازید فرمودند و صفت
 بسوی او نمود بجهت آنکه اعلم امت او بود بعد از او و اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است
 بر و این یک سلمان گوید خدا من حضرت رسول و رسید حضرت در غایت مودت بود که من با
 رسول الله با وصی فرموده فرمودند یا سلمان یا مبدء ای وصی که پیوسته گفتند خدا و رسول را نازید
 بن فرمودند که ادم ششتر و وصی خود و ششتر افضل گشته بود که بعد از او ماندند از اولاد او و نوح
 و صند لیسام کرد و او افضل از کسانی بود که بعد از او ماندند موسی و صفت بوشع کرد و افضل
 از کسانی بود که بعد از او ماندند و من و صفت کردم بعلی و او افضل از کسانی که بعد از من
 بر و این یک سلمان گوید یا مبدء ای که شد که سلمان پرسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 از وصی و حضرت ناظر رسالت ماندند پس از آن و از آن خود طلبیدند فرمودند و وصی خود
 که بود از من امتش عرض کرد بوشع بن یونس فرمودند یا سلمان یا مبدء ای که چرا موسی و
 بوشع کرد عرض کرد خدا و رسول را نازید فرمودند و صفت با و کرد از جهت آنکه بوشع اعلم

کتاب اول در شناختن خداوند

او بود بعد از او و اعلم الله من بعد از من علی بن ابی طالب است جامع است نیز بر این معنی است که
 به طالب است اعلم الله من بعد از من است این عبارت صحت و فضل است چنانچه طریقه مستحق عقاب
 هر شخصی بوده چه نقیصه جاهل و عالم عقل و عیاج است خداوند میفرماید ما کتب شهداء از حضرت
 یعقوب الموت ان قال البیه ما بعد من بعد الا درین جمع اینها هر وقت مردند بجای خود
 نشانند مگر اول خود را با بعضی از خود را چنانچه شست بجای آدم نشسته ستام مقام
 نوح قرار گرفته و اسمعیل و اسحق مقام ابراهیم و یوسف مقام یعقوب و یوشع بن نون مقام موسی
 و ابن عم او بود و بنی مقام عیسی و پیغمبر او بود و سلمان مقام داود خداوند میفرماید و الا
 نجد لسنننا احوال و چنانچه بنای که سنت من تغییر ناپد باز میفرماید بگو و ما کتب بد عاقل است
 بنی خیر نازد نیست برای من یعنی بیشتر از من پیغمبران بودند و وصی داشتند باز میفرماید خطاب
 به پیغمبر خود و اولاد الذریه هم الله به هم آمده ظاهر این کرده اینها خداوند است
 کرده اند اینها است آنها که و آنها اعلم الله خود را وصی کردند و هم اعلم الله خود را وصی کن و
 عقل نیز این معنی است که اجتناب است بر منی بجهت آنست که بلیغ احکام الهی از امور معاش
 و معاد با ایشان نماید و این وظیفه کسیست که در عصر خود اعلم باشد با منی یعنی که کتابت
 و نقش را بنویسند و اینکار را بکنند که جاهل باشد یا نه پس چگونه اسرار ما است و
 خاتمه را بنویسند و او را بجا اهل میکنند در کاف از منصور و حارث که گفت خداوند حضرت
 عرض کردم که خداوند اهل و اگر از این است که شناخته شود بسبب خلوص بلکه خلوص شناخته شود
 بسبب خداوند خدای خود را دانسته گفته راوی گوید که هر که بداند که پروردگاری دارد و سراو
 که بداند که از برای این پروردگار رضا و غضب است و دیگر اینکه شناخته میشود و معلوم
 میشود رضا و غضب و مگر بوسی از جانب خدا با رسولی که هر که داند حق نیاید سر او است که طالب
 کند رسول را در هرگاه ملاقات کرد آنها را دانست که آنها بچند و از برای آنها است طاعت
 و اجبه مردم گفتن اینها بداند که رسول خداست و آنچه بود از جانب خدا بر خلوص خدا گفتند چرا

در تعین امام علی

گفتن مانی که حضرت رسول از دنیا گذشتند محبت بر خلق بعد از او بگشت گفتند و این بین
 نظر بقرآن کردیم و بدیم محاصره میکنند مری قدس و زندیق که ایمان بقرآن ندارد تا بمرگم غالب
 مخصوص فران دانستم که قرآن بخت نیست مگر بختی که آنچه را گفتند و قرآن حق باشد گفتیم و تم فران
 گفتند این مسعود قرآن میداند و عمر میداند حد بفرمیداند گفتیم هر فران که گفتند و من بدیدم
 احدی را که بگوید کسی هر فران میداند بنحی علی و هر که چیزی میگوید میباید این بگوید میباید این بگوید
 میباید این و دیگر میگوید من میدانم من شهادت میدهم که علی قیم قرآن است و طاعت او واجب است
 و او است حجت بر خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و هر چه گفتند و قرآن خواست امام عم مخصوص
 فرمود رحمت الله و دیگر آنکه در هیچ عصر بعین امام با ائمت نبوده ماند بی که از جانب خدا بوده
 نه از جانب سیدگان و از جانب خدا در عصری اشاره نبی بعین زمان می شده که فلا را که اعلم امت است
 و حق خود را چنانکه شنیدید و اگر امر امت مقوض بایم باشد باید مکر باشد تقویض ما مورد است
 شارع یا امت این امت که تقویض بر او است و اجمع امت است یا بعض امت که محال است چون امت
 جمع ممکن نیست و بعض امت هم نامعین است یا غیر معین اما معین که با او نیست شود یا با اهل بلد
 باشند یا طایفه معتبر از بلد یا باشند یا از ناحیه دیگر و در جمیع اینها امت لازم است اگر چنین تقویض
 باشند و اگر غیر معین باشد لازم است بطول حدود شرعیه و جماعات و جهات و غیر اینها و
 اگر بین اینها اختلاف است یا امت نباشد هر آنکه ممکن است قویض باشد در میان اعدا و بعین که اینها
 که حاکم است اما امت از دنیا با احبنا ایمانند علی هر بلد یا با هر محله بصب یکبار از برای امام است
 و او هر ندارد که رعیت امام را بصب کند چون امام منبع فتنه است چنانکه بی فتنه واقعیه بمقتضای
 محله یک مداهب پیدا شد دیگر آنکه ممکن است شیطان بشکل آدمی شود بجهت زویج امر خود
 بیکر و مدعه و مردم را اغوا کند چون مغویب نزد علمای ما اللعنه که امر جاهلست تا آنکه در نزد چون
 غر و فتنه و غیر اینها و احبنا اما قیامی امتنا از اصل باطل است زیرا که سعد فاضل علی معتبت
 نکرد و نامعونه بصب کند تا آنکه از عشر مبشره بود و هم چنین سائرین بد و حسن این ثابت است

در باطل تویر یغینان مارا امت

و محمد سلمه و عبداللہ عمر و خالد بن ولید و اراکشت دیشام و جهم و صحابه بعد از علی با معویہ بیعت کردند هم چنین قوی با علی قوی با معوی و بعد از علی قوی با حسن بن علی و قوی با معوی و قوی با یزید و قوی با جبین علی و هم چنین شیطان کرد با ملوک بنی امیه و مردم که او را شنیدند اگر بگویند که مردم بیعتی امیر کردند از ترس مشر بود میگویند که در صد اول هم چنین بود که فاطمه را از خانه زدند با علقش ان بیعتی احمد و بلدت مکان او که دراع میباشد و از این خبر دینار و داغ کردند و علی را که فرستاد از روی مهر ناز و بیشتر استند بر دند پیش خلیفه اول بطریق اعتساف است بخود و در وجه و بلد که بهر بیعتی چند کلام مهر از این بدتر کدام خلط از این اعطای اگر بنا با حنیفا باشد و مردم عثمان را اختیار کردند و او را کشتند غیر از امت او را که کشت از جمله مهاجر و انصار و قاصد و فاقه او بودند که از عیش مبشر بودند محمد بن ابی بکر که خال المومنین بود عمار با سه که مؤمن بود و شهادت پیغمبر و امت با علی بیعت کردند پس از آن اجتماع کردند و دید که علی هزار ماه و بیست و سه سب هر که در جانب معوی بود مشهور است شده معوی بهر لعن جلیل است که قوم او را ستم کنند که این بیعت را اسمش است گذاردند که آن همه با عین ابدت بود چون عمر بن العزیز از این بدعت از میان اخلاص برداشت و بدو علی را موفوف کردند سنیان گفتند سنت بر طرف شد سنت یغیر کرد و تفصیل موفوف و سنیان سب علی در زمان عمر بن العزیز می بداندش تقم و از جمله کسانی که قوی بهقتل عثمان را در عایشه بود که همیشه میگفت اذلتوا عتک ابی بکشتید این لغش را چون در مدینه شخصی شودی بود و امش لغش بود و این خلیفه ستم شباهت صورت و معنوی با او داشت عایشه او را غسل میزدی گفت یکشید لغش احد بکشد لغش او بعضی گویند که لغش اسم نری است که بر مویا باشد و عثمان هم بر مویا بود از این جهت او را غسل میگفت سب عداوت عایشه را او این بود که ابا بکر برای عایشه و حفصه و زینب کذاشته بود و عثمان با آنها میداد و از برای گفتن آن بکر پیغمبر یا یصد و عثمان که آنها انفسهم میشدند زمان عثمان که او خلیفه شد عایشه گفت هر کانی بددت بیشتر

در بیان اجتماع

۴۵

آوردن میکنم بدین خاطر را غضب کردم من هم وظیفه نورافطع میکنم آخر وظیفه عاقلانه
 بر اینجا پیشه با او بد شد قوی بغض او داد و طمعه و زیاده از عیب پیچید و در کشتن او و اگر امرها
 و خلالت با جماعت با اختیار آنها باشد و بیعت کردند نامت با خلیفه چرا ابو بکر و جنت کرد بعد
 چرا عیسی و کرد و اگر خلالت ابو بکر بغض نباشد چرا سمری گفت و اگر اید مراد این بقض عیسی
 خدا و رسول است که خود را از جانب خدا و رسول منصوب یا شد خود را از خلالت خارج کند
 و مردم را چنین کند بکر آنکه هیچ عبادان از جمله بنی است و هم چنین است اما من پس هم چنانکه
 جایز نیست مگر فتن چنین از عبادان و عثمان از احکام شرعیه از خود و رسول و هم چنین است
 و در کتاب سیر امامت ذکر شده و کل امت متفقند که عمر گفت بیعت با بکر فتنه و اگر اید شد
 خدا مسلمانی از این بیعت نگاه دارد هر کس بمثل این بیعت برکشت او را میکشید و معنی فتنه و فاکها
 است که از جانب خدا و رسول بنا شد بلکه مردم اتفاق کردند و او را خلیفه کنند هم چنانکه در سقیفه
 جمعیت شد و فاکها را و او را خلیفه کردند پس معایم شد که بغیر امام با رعیت نیست بلکه بغیر
 از جانب خدا باید باشد پس هرگاه باطل شد امامت کسی که رعیت او را بغیر کردند و خلیفه بودند
 تا بشنید امامت علی خداوند میفرماید و از ابنی ابراهیم تبریکات فایمهم قال لا جاعلک للناس
 اما ما قال من ذریقی قال لا یقال عهدهک الظالمین و مراد بکلیات بنا خانه کعبه مناسبت عطف با و
 و ذیح اسمعیل و بنابر بعضی احادیث کلیات شما میباید که حشمت النبی علیه السلام حضرت ابراهیم از روی
 شوق گفت و من ذریقی خدا با امامت پدر ذریقی من فرار دادی خطاب سپید عهده امامت
 بظالمین نمی رسد ابراهیم عرض کرد در اینجایی معنی الصلوة و من ذریقی از جهت طمع را طاعت پس اما
 از ذریقه ابراهیم شد علی از ذریقه ابراهیم است و بنیاد و نه نماز است و بعد از علی از الصلوة و
 بعد از او و پیش از او دلیل بر این مطلب و این است که فقیر این معاذله نشاء فی این مسعود و این
 کرده که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله من عوہ ابراهیم بدیم کو با عرض کردم چگونه
 شما دعوی ابراهیم خوانده شده میدان شده فرمودند که خداوند در جمل و صحیح فرشتا با ابراهیم که

در بیان ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه

بمشهور امام ما بنی ابراهیم را فرج و داد عرض کرد و از دین من امام فرایده و سخن سپیدی است
 من بنو عهده کردند هم عطا کنیم مگر آنکه وفا کنیم عرض کرد ناریان عهد چیست که وفا نمیکند خطا
 و سپید که البته عطا کنیم بظالم از دین تو عهد را ابراهیم عرض کرد و اجنبی و بنوان بعمدا احصا
 خدا با ما و دلیران نگاه داران اینکه عیثان بن کینم و بیاض اصلان کثیرا من الناس خدا با ابراهیم
 بسیار از مردم را که از دین ان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند پس عوه منهی شد
 بسوی من و بسوی علی که احد از ماه هرگز بی پرستی نکردیم خداوند ما پیغمبر خود و علی را وصی کرد پس
 با بنی ابراهیم شد که امام باید معصوم باشد از فعل و فعل منکر که میشود و فعل منکر را و خدا
 فرمود که عهد ما من ظالم نیست چه بخود ظلم کند مثل بنی پرستی با بغض ظلم کند مثل اینکه
 مردم را بعبادت بنده عوذ کند با ظلم دیگر بکند ما اجماع کرده ایم که اجماع امت شد
 در خلافت بیک از اجماع فاش ظاهر است نه آنکه علی و رضا نبودن و اظهر من الشمس
 صاحب جمیع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و سنن ابی داود و ابی حنیفه و ده اشان
 از مالک بن ابی انس که علی و عباس بنی عمر آمدند و طلب برآوردند و خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند
 عمر گفت که حق رسول است از بنی امیه و بنی امیه گفت که رسول خدا فرمود که ما کرده ایم
 میراث نمیکند و بنی امیه از ما میماند صد فرستاد شما ابو بکر را دروغ گو و کلاه کار و خبانت کنند
 دانسته اند و خدا صمد اند که او را سنک و بنک و کار و نایع جو بود و چون ابو بکر در من گفتیم
 که و رسول خدا و ابو بکر را دروغ گو و کلاه کار و خبانت دانسته اند و خدا صمد
 که من را سنک و بنک و کار و نایع ختم اول اینکه کلام عمر که گفت ابو بکر بنک و کار و نایع حقیقت است که
 راست باشد که ابو بکر نایع حقیقت است که می آید بغور با الله تکیه نیست پیغمبر چون پیغمبر فرمود
 علی با حق است و حق با علیست با تقوا و عافه و خاصه و نکر نیست سؤل کفر است و اگر من را بشنوی
 دانسته باشد کلام عمر دروغ است که گفت ابو بکر نایع است تا بنا اینکه از حدیث و صحیح بخاری
 عامر است قبول دارند پس عمر که گفت علی و عباس که شما ابو بکر را دروغ گو و خبانت کار

در بیان سخنان گذشتگان و اخبار

کردند و اگر من هم چیز را فراموش کنم این را فراموش نمی کنم که با پدرم گفت و رفتی که میگویند از اینجا
 بدو از در که اگر چه بل نفری با من که صاحبی نبودند قال میگویم ما ابو بکر با ابن ابی الحدید گفت ما
 امشاع علی از بیعت ابو بکر با آنکه او را بیعت نمودند به نحویکه حدیثی از عثمان و ابان سهری تواریخ
 روایت کرده اند و هم نشانند و ما می بیند و باز گفته که حدیثی از ابن ابی الحدید که فاطمه از دنیا رفت
 غضبنا ابو بکر و عمر و وصیت کرد که آنها را و عثمان نگذاشت اینها را و عثمان ما از جمله کاهان
 صیغری بوده است و امر شده است بان گفته که من و ابوبکر جعفر بن قیس اسناد خود میخوانیم این حدیث
 را که بیان سود بنیر حواله نمودن بنی خنزل رسول خدا نمود و او را می بیند و من ندانی شکست
 شد و این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هلاک کرد چون من این حدیث را خواندم و بغیر
 گفته که رسول خدا خون هیز را مباح کرد از برای ساینده و بنی بنی سقط او را هلاک
 است که اگر در تنجای بود مباح می نمود خون کسی را که فاطمه را ساینده و زن نداد و هلاک کرد
 و ابان ابن ابی الحدید بیعت سقیفه را روایت کرده از محمد بن عمرو و ابی که معتدل ترین مورد حسن است
 ایشانست و از واقعه که عمر با اسیر حضرت سلیمان بن اسلم با جاعی بدو خانه علی رفت و گفت بنی
 ایند و الا خانه را بر شما میسوزانم و این خوانند از حدیثی از اسلم روایت کرده است که من آنها را دیدم که با عمر
 هیز را ساینده و بدو خانه فاطمه را دیدم در وضعی که علی آنها را مباح کرد ندان بیعت ابو بکر و عمر را
 گفته که عمر را که در این خانه است و الا میسوزانم خوانند و ابی که در این خانه هست و ابان
 وقت علی فاطمه و حسن و حسین و جمعی از صحابه را می بیند و از خانه بودند فاطمه گفتا با خانه را بر من ندان من
 میسوزانم عمر گفت ای والله میسوزانم و ابی که هم شقی از هر دو روایت کرده که بیعت نکرد علی مگر بعد
 از شش ماه و جواب بهم می ساینده و بعد از وفات فاطمه و ابی که هم روایت کرده است که بیعت
 اسلم با ابی که ندان بیعت ابی بکر و گفتند تا بریده بیعت نکرد ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول
 خدا را می بیند که گفت است که علی و من را ساینده و روایت شده که ابی بکر نوشنی چنان اسانه و
 نوشنده و اسامه گفتی بود که رسول خدا در مرض موت او را سکرده و امیر کرد بر قوی که بر او بود

در میان کاتبان و کرم و اشیاء

و هم داخل در قوم بودند که مختلف کردند و فرستاد بجهت بیعی که عایشه با آنها داد که پیغمبر داد و
 رفتن است که شما را دید که از دست شما بر وزن است و علی امیر خلیفه می شود و حضرت رسول او
 که بعضی از ایشان اسامه بخلاف میکنند بعد از آنکه رفتند و فرستادند حضرت پیغمبر و فرستادند
 بدین کارگاه آوردند حضرت فرمودند بر و بد خدا گفتند کسی را که از ایشان اسامه بخلاف کند
 اسامه و عقیل از دوزخ فرمانند نداشتند آنچه شد اسامه بیکر عید بنام بعد از ایشان شدند حضرت
 مسند المرسلین و خلاصه مضمون نوشته ابو بکر که بعد از پیغمبر رفتن از مردم نوشت با اسامه این
 بود بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است ابی بکر صدیق خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله بنزد
 اما بعد بدو رسیده که مسلمانان مرا خلیفه کردند و راضی شدند بخلاف من و هرگاه نوشته مرا
 خواندی بسوی من بیای یعنی من فدا می گردم از امارت که رسول خدا تو را امیر کرده بود یا اینکه اسامه
 امیر بود و تو با جمعی دیگر بصبه من رسول خدا او را امیر و اسامه جواب نوشت بسم الله الرحمن
 الرحیم نوشته است اسامه بن زید که پیغمبر را امیر کرد بسوی از کرده پس خفا اما بعد گما
 از تو بمن رسید که اول و آخر و منافض داشت اول نوشته که من خلیفه رسول خدا هستم باز از آخر
 او نوشته که مسلمانان را چه شدند بخلاف من و مرا خلیفه کردند اگر مسلمانان تو را خلیفه کردند
 من هم یکی از مسلمانان هستم من که تو را خلیفه نکردم و راضی هم نیستم بخلاف تو پس هرگاه نوشته
 من بود رسید و کن ز راهی که پیغمبر تو را مامور کرد با من یعنی تو امیر من نیستی تو از خلیفه من نیستی
 بیای بر من بمؤمن چون نوشته اسامه با او بیکر رسید مطلع شد از مضمونش و عمر گفت با ابی اصل کا
 را در دست کرد و اینها را خود دست شود با او بیکر گفت چه باید کرد عمر گفت باید دست بعت از علی
 گرفت تا علی بعت کند این امر تمام نمیشود علی که بعت کرد کار اسامه نفی ندارد این بود که آن نقاب
 رفتن در خانه علی واقع شد که خانه را خواندند علی را بر دند بیکر گفتی من و الله و این بعتا طهر کرد
 و محسن اسقط کرد و بعد عبا هم منکر خلاف نشد با سفیدان بن حویث و غیر بن عوام که در بیرون
 رخصتند اینجا همی که رفتند و شمشیر را شکستند باضا را بر داشتند و زکات در در و در

در بیان منکب بیعت

بیعت نکردند مثل سلمان فارسی و ابوذر و حدیقه و خنیز بن ثابت و الشهاد بن ابوالهثم
 البهمان و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و سعد بن ابی وقاص و حیان بن اریه و اسلمی و خالد بن
 سعد بن العاص و ابویوسف و خالد بن زید و انصاری و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و قیس بن سعد بن
 عیاض و خزیج و جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعد خدیج و عبد الله بن عباس و درون سفینه
 خضر بن یحیی و خدیج بن علی و رسید بلبل بن ادریس بر سر راه و فرمود میگوید و زیست مثل روز
 آدم ایست که خدای فرماید و صد صد و علمم ایلیس طایفه فانی عوه الاخر بقا من المؤمنین که ایلیس
 شمر خورد که همه را غوا کند و غرق کند لا غوینهم اجمعین از جمله غریب که اکثر منافقین بن عامه خویش
 سعد و مضافه صاحب موافق و سید شیرین و دیگران چون بدیدند که مفسد با بنی امیه
 شدن و بیعتی شدند سنت از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه اما منافقین باشند حصوا و اما من
 بر بیعت و اختیار است پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل اهل و عقد نکرد که دلیل بر آن قایل نشده
 نرا و عقل و از نقل بلکه بیعت بکرد و و نا از اهل اهل و عقد کافینست و بنوا ما من و حوا و منا
 امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که خطاب به اهل اسلام است که در دین داشتند کفا کردند بهیچ
 عقد عذر برای ایلیس بکرد و عقد عبد الرحمن بن ایزدای عثمان و شرط نکردند و عقد شراجماع هر که
 در مدینه باشد چه باجماع آنها از شهرها و کنی ایشان انکار نکردند و بر این امر اتفاق کردند
 جمیع اهل اقصای بعد از آن تا این زمان و فخریازی در منابه العفول که اجماع منعقد نشد برخلاف
 ایلیس بکرد و زمان خود بلکه بعد از وفات او در زمان خلافت عمر که منعقد عبادت و در اجماع منعقد
 شد تا اهل اقصای را بر این کلام اگر اجماع بر بیعت ابوبکر نبود پس بجهت استحقاق و خلیفه صلی الله علیه و آله
 بکشتن و در اقصای و با شد چه امین الله علیه و آله و خراج با ابوبکر معاوضه نمودند و بر ابوبکر و عمر
 علی و جمیع بنی هاشم معاوضه نکردند حال آنکه اجماع اهل بیت جمیع است بجهت خدا و پیش منوا
 له تا ربکم الثقلین کما قال الله و غیره و مثل اینست مثل اهل بیت کشتن سفینه نوح و از این قوه
 لازم می آید که هرگاه بکفر با کسی بیعت کند هر چند مایه اهل فضل و صلاح و علم در طرفه دیگر

در بیان معاصی که بعضی اصحاب

با شنیدن به سبب آن بکفر امانت تائید شد و اینها همه که مخالفند با بنده و با شنیدن حال
 آنکه اگر بکفر شهادت دهد که در حق بنده و بنده را در شهادت قبول نمی نماید اما در
 امانت که عده دین است به سبب بکفر که قاضی نمایند این سبب بدو و لید را حلیفه و الاطاع
 خلق میدانند که مصالح ایشان نیست یعنی در رسول خدا و حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله
 علیه و آله از آن مشهور است که محتاج بلکه باشد و در جمیع مصالح از حد بفرزنها و این که آ
 که رسول خدا فرمود که فاطمه زهرا زن من است هر که او را زده کند مرا زده می کند و هر که او
 را زار می کند مرا زار می کند هر که او را بر عیب اندازد مرا بر عیب می اندازد و اخبار بر سبیل توان داد
 است و بعضی آنها در معجزات و لایب که شست که پیغمبر فرمودند که علی از من است و من از علی ای
 علی ایمنای من است خداوند فرموده هر که از بکشت خدا و رسول او را کافرند در کتاب آمده که
 است که ابوبکر و عمر و خالد بن ولید را امر کردند بقتل علی بن ابی طالب را و گفتند که کلاهوی علی را بکش
 چون من سلام نماز دادم بر خیزد که نشد باز چون ابوبکر بر تندی نشست از آن داده پشیمان
 شد و از قتل و سباحت و سطون آنحضرت نرسید و نشهد و مکرر میخواند و از بر سلام
 می گفت تا آنکه مردم گمان کردند که نماز سه و کرده است پس ملتفت شد بجای خال که گفت ای خال
 مگر ایمنه من بود و این امر کردم بر و ابی سبه مرتبه این سخن گفت و بعد از آن سلام نماز گفت این
 ای محمد بن قتل کرده است که از آنست که خواهر ابوجعفر یحیی بر سیدم که انا حقست و ضمه خالد و امر
 ای بکر و عمر را بقتل علی ابوجعفر گفت که و این سادات علوی این را بابت کرده اند باز گفتا
 کرده اند که موردی آمد نزد فرزند بنی شاکر را ابوجعفر و سؤال کرد از قول ابوجعفر که می گوید
 چنانچه شنیدم و از آن زمان بعد سلام ما شد سخن گفتن و عجز چون فعل کثیر و حدث و فرزند
 و چنانچه است چنانچه ابوبکر بر تندی گفت ایمنه گفت چه بود و ایمنه ابوبکر گفت و خبر گفت
 و یوسف بنی سکه این سؤال را بکر بر سیدم و فرزند کیندا پیغمبر را که از اصحاب ابوجعفر
 است فضل شان در کتاب اینصباح نقل کرده و گفته که این حضرت از سفینا و ابن جوی و کعب

در بیان اسرار خاندان فاضل علی

در بیان

پرسیدند که چه میگویند و اینکه ابو بکر کرد هم گفتند یک بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل بیت
گفتند و تصور می نمودند که از برای اصلاح امت که منفرق نشوند مردم را یکپشتند چون علی مردم را
از بیعت ابو بکر منع می کرد و هم امر قبیل و نمود این را به اجداد از جاحظ و ابی عوفه است که چون
عمر شدند که چهار میگویند که عمر بن خطاب من بعد از پیغمبر است و عمر بن خطاب گفت بیعتی بکر فله
بود خلا مسلمانان از میان بیعت نگاه داشت پس هر کس بر کرد و بمثل آن بیعت او را یکپشتند که
عمر این کلام را داشت گفت پس ابو بکر این قدر از اهل بیت خلافت و داشت که متضمن شریعت است
تا حدیکه موجب فساد است اگر در دو عشتی را و قابل خلاف نیست حال اینکه خلاف عمر
مستحق بر خلاف ابی بکر است هرگاه خلاف ابو بکر را جل شان عمر نیز باطل است بکرانکه
روایت می کنند که پیغمبر فرموده ما کرده اینها میراث من است و وصیت ما است هم می کنیم و الا
تکذیب پیغمبر است بر که پیغمبر است به پیغمبران گذشته کرد نظر خطا ما و لکن این هدیه ما است
فهمیدیم از جمله و از جمله این پیغمبر صبی بود تا بیا اگر پیغمبر وصیت کرد بر خلیفه پیغمبرین علم را
وصیت کرد بعد از عمر شو کرد که آن هم وصیت بود عثمان پس اگر وصایت حق بود که پیغمبر را
حق است اگر باطل بود چرا مخالف پیغمبر که نه بد عوفه با الله من هذه الغواصه والصلالة
فصل در رساله ابن جهمی و نقض امامت خلفاء الثامنة فی طریح باختره مع الفاضل الطهری فی المطا
بشخ محمد بن علی بن ابرهیم بن جهمی و الاشیاء فی شری و کوبل که در مشهد مقدس در حضور علی بن
البحر و الشنا و دهانه سید فقیه است محمد بن جهمی از سادات و طلبه ضیافت فرموده و ملا می کرد
نیز حاضر بود در آن اشخاص و جوانان که به زبان نام من پرسید گفت نام محمد است بغداد آن
پرسید که مولد تو از کدام دیار است گفت که من از دیار کربلا میباشم و از اهل علم و فقه و از اهل
مشهورند گفت که من از دیار کربلا میباشم از اصول پیغمبر با فروع گفت از هر دو گفت من از کربلا
در اصول هر چیز است که مراد لیل قائم شده بر آن حد فروع فقهی است که مفسر و است با اهل بیت
علیهم السلام گفت چنان می بینم که من از دیار کربلا میباشم از اصول پیغمبر با فروع گفت از هر دو گفت من از کربلا

در بیان نقض خلاف خلفاء

۷۶

طالب بعد از حضرت رسول امام است بلا فاصله گفتن بی چنین است من این قائم گفته دلیل بگو ترا
دعوی خود را اینجا بیاور اقامه دلیل را بیاور تا گفت چرا گفتیم بسبب آنکه تو امامت علی را بباطل
را بیکباره منکر نیستی بلکه من و تو متفقیم بر اینکه او امام است بعد از حضرت رسول و این را در
هست که من نفی واسطه میکنم پس من در این مسئله با فی الشیخ و مؤمنان برابرین بر تو است که اقامه
دلیل کنی مگر آنکه امامت علی را طالبی با امر منکر نباشی و خرافات جماع نمائی که آن هنگام اقامه
دلیل بر من واجب میشود گفتن شاه مبر از انکار امامت او و لیکن میگوید که او را بر سه کس است
که پیش از او خلافت کرده اند گفتن پس تو را دلیل باید بر دعوی ترا که من با بود را اثبات این و بطلان
موافق بینیم و حاضران حسن بقره را پسندیدند و گفتند خوب حاجت شیخ عربست که میگوید
تو مدعی منکر مدعی را اثبات دعوی خود محتاج بگو هست پس چون الزام او بر اقامه
دلیل نمودم گفت لا ائله بر این دعوی نیست است گفتن بگو دلیل را بر این کافینست گفت جماع
واقع شده بر امامان بکر بعد از حضرت پیغمبر بلا فاصله و جماع در شروع حجت است گفتن
اگر ترا چیزی از این جماع اجماع عیسست که از کثرت مخالفین با امامت او بگو بگو در این وقت حاصل شده
اینچنین جماع حجت نیست پس آنکه مخالفان امامت او بگو بگو نیز در این وقت موجود بودند اگر چه
نظر بکثرت موافقان او قلیل می نمودند و حجت نیست بدلیل قول خدا بنعم و قلیل من غش
الشک و بلکه کثرت در بسیاری از امور مدعوم است چنانچه خدای تعالی فرموده لا حجة کثیر
بجورهم و کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين و اگر از آن جماع است
که از اتفاق اهل حل و عقد در روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاصل شده باشد
مرا در ابطال آن دو طریقهست یک طریقی که استغنا منان در مدعیان بی فتنه پیوسته و اگر چه این
موانع نتوانم کنم و آن اینست که جماع نزد من حجت نباشد الا بدخول معصومه و آن و هر
اجماعی که خالی از آن باشد بحدی حجت نیست زیرا که جابز است خطا بر هر یک از آن احاد پس این
اجماع بطلان نماید و در سبب است در ابطال آن طریقی که در نزد شما نیز مستقیم و آن اینست

در بطلان اخباری مستحبا

واجباً و تقصیر دادان را هفت بنا بر آنکه چون اشرف علمای او زمانها دیدند که معتقد باطل
 عوام کلاً انعام را که از روی علم بصیرت بهر باطلی میل میکنند و از دنبال هر لغت میدویند و
 داده بنحو تاربا میکنند و بزبان ایشان استماله نفیایدا مور و عده نفیایا بالت بلاد و
 نفیایا دادند لاجرم از مخالفان ایشان برخاسته خود را بکشدند و از روی تقصیر و اکرام تابع ایشان
 کردند و منافع ایشان را بکشدند که از روی اکرام باشند باجماع مبطل اجتماع است فاضل
 گفت از کجا دانستند که ایشان از روی تقصیر و اکرام تابع شدند تا مدتها ای و در دست شود گفتیم
 که در علم میزان مقرر شده که از اخبار الاحتمال بطلان است لال و احتمال اکرام در این اجتماع قائم
 است پس باید که باطل باشد تا آنکه اماره اکرام در ضمن نسبت با این از و با نظر هر شده از آن
 جمله آنکه این ابی الحدید نیز و ابی که در آن برای بن عمار که گفت من همیشه محبت اهل بیت سالت
 بودم و چون حضرت رسالت ص و فاشا افت من و اندوه بسیار بمن رسید از خانه بیرون آمدم
 تا به بنیم مردم در چهره کارند دیدم که ابو بکر و عمر و ابوعبیده در کوچه میروند و جمعی از خلفاء
 بر همین و بسا ایشان میروند و در عیش و شرب مشغول شده بهر یک از مسلمانان که میسرند
 با و میگویند که ابو بکر محبت کن چنانکه در بکران کردند و خواهی نخواهی از او بیعت میکنی چو
 اجماع داد دیدم بغایت زده کشتم از علی بن ابی طالب رفتم و بصرایا عت بدیشان رسانیدم
 در وقتی که قبر منور حضرت زاده و دست منکر دین میباید که در دست داشت بر زمین نهاد و گفت
 بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احسب الناس ان یبقوا ان یبقوا و الله یحکم بینهم و الله اعلم
 حاضر بود و گفت زبنا بد بکم بی هاشم الی اخر الدهر یعنی شتابی هاشم زبیر دست شد
 و این را بپنداشتند و اکرام و این که علی و عباس موقع خلافت از برای خود را داشتند بکرانکه
 روایت مشهور است که چون سعد بن عبادة در روز سقیفه بیچاره بود از بیچارگی بکران مشاع
 ابو بکر خود گفت که لکن مال کیند بعد از او این بکران دانستند که گفت بکشد و بکشد و بکشد
 بکشد دیگر این را بپنداشتند مشهور است که چون ابو بکر در حبه را از ابا ام خلافت خود بر بالا میبرد

مختصر اخبار و مناقب شیخ ابوبکر گرد

دو از ده نفر از مهاجران و شش نفر از انصار بر پا خواستند و بالا رفتن او را بر منبر حضرت پیغمبر
 انکار کردند و چند تن از بنی نضیر و عتاب کردند و بالا ای منبر می نمودند و جویای نتوانست
 بر آن بالا رفتن تا عجز برخواست با ابوبکر در شش کوزه گفت ای کعبه از کشتن لا تقوم بحجة فلم اقتضت
 فی هذا المقام ای بپست فطرت هرگاه منواله امامت حق کنی چرا خود را در این مقام واداشته انکار است
 ابوبکر را که فتنه از منبر بر آورد و بخانه آورد و چون روز جمعه دیگر رسید با جمعی که همراهی
 شدند بن و فاضل خالد بن ولید و همام هر یک از ایشان صد جلف پدید آوردند لشکر کشیدند و با جماعت
 شمشیرها کشیده بمسجد زامدند چون نظر بر حضرت امیر جماعتی از صحابه مانند سلمان و غیره
 که با او بودند انداماد با ایشان خطاب نمود و سوگند یاد کرد و گفت والله ای جماعتی اگر امروز
 کسی از شما متکلم شود یا بچه دراز و جمعه متکلم شد چشمهای او را از سوراخ بیرون خواهیم آورد
 سلمان برخواست گفت صلوات الله علیه انما قال بنی النبی فی این حال الس فی منبر کاذب و علی
 ظانته من کذاب اهل النار برید و زشتی و لا شک انک منهم میلان گفت پیغمبر راست فرمود
 که فرمود در چنینی که برادر دم و پیغمبر در مسجد نشین شد بروی او بر خیزند طاعت از سگها
 اهل هجم واداده میکنند گشتن پیغمبر را و شکی نیست که نوابی از آن سگها مینمایند عمر شمشیر
 کشید تا او را بر منبر تمبر و از او گرفت و بر زمین کشاند و گفت ای پیغمبر ها که حبشیده با
 پیغمبرهای خود را را مبرسانند با جماعت خود زیاده میکنند منم بخدا اگر کتاب خدا و عهد
 و مواعید اسبقیت گرفته بودم بشما که کدام یک از ما کسر عذر و بی ناصیه هستیم انگاه
 اینحضرت با حق خود گفت از مسجد بر نروید و هرگاه احوال بد بمنوال باشد ظاهر میشود که
 بعضی بیکر اندوزی کرده بودند و آنکه جماعتی که در روز فتنه از بعضی اهل بیت خود نتوانستند
 که بعد از آن روز منابعت نمایند و این هنگام اجاعی که مدعا بود حاصل نشود دلیل بر وجود
 واسطه که منابعت پیغمبر بود و خلافت امیر المؤمنین قائم نگردد و فاضل هر که اعتراض بطلان
 این دلیل نمود گفت دلیل دیگر ملاحظا خود دارم گفتیم ان کدام است گفت آنکه حضرت پیغمبر در

باطل بود در دلیل ایشان ابو بکر بنی هاشم

موت امر خود که مردم در خلف ابو بکر نماز گذارند و این دلیل است بر تقدیم او بر سایر صحابه بزرگ
مقدم در نماز مقله است در غیر از امور و قابل بعزیز نیست گفت این دلیل از چند وجه ضعیف
و دلیل است اول آنکه خبر تقدیم ابو بکر در نماز اگر صحیح باشد همچنانکه کان است و بر تقدیم
دلیل بر امامت او باشد و باشد هر بنده رض خواهد بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر امامت او و هرگاه این چنین نضی در باب امامت بودی بایستی که دلیل ضعیف را نمیشناس
محتاج نکردی بلکه بایستی همان رض با و اهل سقیفه و ردی و طریقی از راه سایر افاضل و با
سپرد و خلاف فرموده نمیداشتند بر بعضی که چندین خلاف و شش بهیرون و ردن از خلاف
دادن واقع خواهد شد و چون باشد از چنان نضی که موجب سهولت کا بود و همچنین امری
در شوار عدول نموند معلوم شد که ایشان از دادن رض جفت نبود و غرض بود و احباب توان
احتیاج بان مغلطه بوده که دیگرانکه تقدیم در نماز دلالت ندارد بر امامت که عینا است
از نباست و امور بدین و دنیا بنیاب رسول خدا که خاصه دلالت بر عام نباست خصوص
بر من و شما که امامت فاسق را بخیر نکرده اید و عدالت اودان شرط نمیدانید و انما من در
آنکه در امامت عامه عدالت شرط است و نزد شما از امام ضعیفی که ظاهر شود عزل و واجب است
پس چگونه چیزی را که احتیاج به عدالت ندارد محض پنداردان چنین بکه محتاج به عدالت است
و دیگر آنکه در واجب تقدیم انحضرت ابو بکر را در میان منفق علی بنیست و اگر آنچه ما بصره
آست که چون بالا آمد و از رسید وقت نماز خبر داد عایشه را که حضرت سالتان متهمان تاب
مرحس میبود در اضطراب است بالا گرفت که با ابو بکر که امامت نماز مردم میکند چون بالا
کان کرد که امر حضرت رسول در آن باب واقع شده است بنیامد و ابو بکر را بران خبر داد و چون
ابو بکر پیش ایشان و تکبیر نماز گفت حضرت سالتان بهوش آمد و از تکبیر و راستی رسید
که این کیست که نام مردم امامت نماز میکنند گفتند ابو بکر است پس امر فرمود که سر بسجده
که در اسلام منتهی عظمی نباشد نگاه بر علی و عیسی و فضل بن عباس نمکند و فرمود و بیرون رفت

مطلب ثانی از باب دیگر

در استخلاف در مدینه که در هجرت آنحضرت در حال حیات و اختیار او از میان سایر ائمه
و نیز نکرده و تا زمان رحلت عجلت است بر استخلاف او و در دیگر امور نیز که قابل بغیر نیست
و چون سلسله کلام با این مقام کشید سفره طعام سبب شستن مذکور و رسید و جنبه
و مجازله منقطع گردید و همگی بطعام خوردن اشتغال و درین بدند و در اثنای طعام خوردن
مرا مثنی بخاطر در رسیدن و در حدیث مشهور که من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة پس خبر بران نکردم و از فاضل همدانی اجازه الفای سخن نمودم که چه میگوید در این
حدیث با چه استنباطی گفته اند چه استنباطی بر حوزان نقای است گفت پس بگو امام فو کیست گفت
بر ظاهر و مستحول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث است تاویل و آنست که هر که بمیرد
امام زمان خود را که فرستند شناسند بمرحله جاهلیت مرده است گفتیم بنا بر این لازم
می آید که تعلم فران بر هر یک از مردم واجب عینی باشد تا آنکه هیچ احدی بر این قائل نشده گفتند
فران مراد نیست بلکه فاحه و سوره است که ضرائف آنها شرط است در صحیحان و بنا بر این واجب
عینی اند با جماع گفتیم که حضرت رسول را بعد از ما امرضا و ساخته فرمود و لم یعرف
امام زمانه و محض اهل امام با اهل زمان چنانکه در حدیث واقع است دلیل است بر اختصاص
اهل زمان با امامی که معرفت او بر ایشان واجب است و بوقوعی قایل شد تا آنکه مراد بر این امام
فاحه است محض فاحه میماند پس آن تاویل مقتضای حدیث نیست شد آخر از آن تاویل جلیل
برگزید گفتیم بنا بر این حدیث مذکور حال من و حال تو بر او است در مقتضای آن در این زمان
گفتیم نه چنین است بجز آنکه مرا ما میباشند که اعتقاد با ما ماند و ما و معرفت او بدلیل
ها صل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما و تو بر او نباشیم پس گفت آن ما می که اعتقاد با ما نیست
او داری هرگز او را نمی بینی جای و مقام او را نمیدانی و در دین خود از او نفی و بهره نمی ناپی و نفی
مسائل خود را از او غنیشگو پس من و تو در این حکم برابر باشیم گفتیم خائشا و کمال حدیث را دلالت
نیز بر آنکه جای و مقام امام را باید شناخت و الحمد لله که من و تو را میباشند که دلائل و

کتاب تلخیص احادیث و کتب معتبره

۸۱

بر وجوب جوانام و لزوم متابعت ایدام بخوبی فاما در هر وقت و ظهور و بروز و نشا امت
 میبایم و اینست آنچه مقتضای بر من واجب است بر آنکه حضرت رسالت نفرموده که هر که از امام زمان
 فتوی را نکند یا مکان امام زمان را نداند است ببردن جاهلیت مرده است و الحمد لله که من و ا
 و بقره اعظم است که امام نداری و آنکه زمان نواز امام خالی است پس بر من برای بنایم چون سخن
 باین مقام رسید فاضل هر چه عاجز شد گفت من نیزم طلبی گفت امام و شبندم که در ولایت
 بمن مردیست که دعوا ما نمیکند میخواهم که خود را با برسانم تا صحیح دعوی امامت را بدانم
 و آنکه تابع او شوم گفت حال تو و این وقت اما می بینی پس را بنویف از اهل جاهلیت و اگر می بینی
 جاهلیت خواهی مرد یا آنکه اهتدای خود را بر آن امام در طلب ملایان امام خلافت نموده و احباب تو
 از اهل سنت است بر آنکه ایشان فاضل نیستند بر وجود امام در هر زمان و حکم بر وجوب وجود
 هر وقت میکنند پس سنا گفت جوابی نکت و حاضران مجلس انخوردن طعام فارغ شدند سفره
 برداشتنند هر یک بمنزله خود مراجعت کردند و فاضل هر چه برای ایشان رفت **فصل** چون
 اینجا ایچکه ما مؤالرشید بر وفای او متکلمین عامه در خراسان بر او نموده است مجموع آنها را از مع
 بنویف اخذ نموده بوده است و اخبار منقوله از ائمه علیهم السلام در هر یک از اینها وارد شده و حق تعالی
 از همه امام تحت بر زبان وی جاری گردانیده است و نظر اینک فضل الله علیه را لا احدا
 اخبار اجابت او را بر ادعی نمایم نا آنکه طالب خود در نهایت بصیرت است و ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
 در کتاب عبود الرضا علیه السلام گفته و فرایست کرده است که ما مون بحاجت معتمد
 میکرد برای نظر در امامت و مخالفین را جمع میکرد و با آنها تکلم میکرد و امامت را مایل بود
 علی بن ابی طالب و تفضل او بر جمیع صحابه بجهت تقرب بحضرت و خدای و معشای و فرمود ما حکما
 خود کسانیکه اعتماد با آنها داشتند که معز و بشو با ما مون بخلاف اسم غیر از او را نمیگشتد لکن
 با بد صبر کنیم تا کما با جل خود برسد حدیث برسد کوی جمع کرد ما را بچون اکتفا فاضل گفت که ما مون
 مرا امر کرده با حضرت امام اهل حدیث و جماعه از اهل کلام و نظر جمیع کردم از برای ما مون

فاجتنبوا ما أصبح الفقه النكاح في امار المؤمنين وفضل الصلوة

از هر دو صنف چهل نفر را از آنها بردم در مجلس ناخاجی صامو و از خبر کنم رفتند نشستند ما بنویزا
 جنه کردم امر کرد که داخل مجلس کنم آنها را پس آنها را بردم سلام کردند ساعته با آنها سخن گفت و آنها
 ما نوسن ساخت پس از آن گفت من میخواهم میان خود و خدا و شما را بخت نام هر که او را بول
 شد بدکفته ناخاجی دارد بر خیزد بقضاء حاجت خود و بنشیند موزه های خود را بکشد
 عبا های خود را بنشیند همه کردند اینچنینها گفت بود ما مون گفت آنها القوم من شما را حاضر
 کردم ناخاجی که بشمار و خدای عزوجل آن خدا بنرسید نظر خود و امام خود بکند جلالت
 و مکانت من مانع متا نشود که کمان خویش را بجای خود ناطلارد بکند هر که گفت بنرسیدان
 جاها خود برایش بفرستد بخدا جویند برضوان او و ایثار طاعت او احدی بفرستد بخلاف بخت عصبیت
 خالق مکرانکه خدا را مسلط کرد بر او با من مناظره کنند همه عقلها خود و من مردی هستم
 کما نم ایستد که علی بنی بر مردم است بعد از پیغمبر خدا که و است گفتن شما قول مرا راست بیا بید
 و اگر خطا کردم بر من رد کنند و بیابند و مجادله میخواهم من از شما بپرسم میخواهید شما اول بید
 اهل حدیث گفتند هائی بر سر ما موز گفت بیاورید و یکی بعد از دیگری سخن خود را بیاورید
 اگر یکی از شما سخن گفت اگر نزد یکی از شما هاز یاد رفتند باده کندا که خلل باز و اصل را کند
 یکی از آنها گفت که کان داریم که بپزیرم بعد از رسول خدا ص ابو بکر است از همه روایتی که بشنید
 رسیده و احادیثی که فرمودند آمدند و ابواللذ بن من بعد ابو بکر و عمر چون ما ما مود شدیم
 بافتد با آنها را اینست که پیغمبر را امر یافتند انکرده مکرر بپزیرم ما مون گفت روایت
 نسبت است باید با همه آنها حق باشد با همه باطل باشد با بعضی حق بعضی باطل پس اگر همه آنها حق
 باشد همه آنها باطل است از همه آنکه بعضی از آنها ناقض بعضی دیگر است اگر همه باطل باشد از
 ابد بطلان دارند و انداز سن بر بعضی چون این دو وجه باطل شد باید بدستیم باشد که بعضی
 از آنها حق باشد و بعضی باطل باشد حال که چنین شد بلای باید که حق را اعتقاد کنیم و حال
 را باطل پس اگر دلیل خبر بنفسه صحیح باشد ایندو است اینکه فلا بکری و اعتقاد کنی اما

باطل کردن مال مؤمن و حاکم و غیره

این روایت که گفته از اصل باطلست زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم الحکماء و اولیای بخلاف بود و در استکونی و در
 نزد مردم بود و از آنکه حال و داداشن مردم را بودند بنی بخل و بی انصاف و بی عدالت و بی رحم که با بداند با آنها کرد
 با هر دو متفقند با هم از هر چه با مخالفند پس اگر متفقند از هر جهت باید و عدل و صورت و جسم یک
 باشند این نیست و در دنیای بی شرف و بی شرفی که مخالفند چگونه جان است افتاد با آنها و این
 تکلیف و الاطاعت است زیرا که مؤمنان را افشا کردی یکی از آنها مخالفت کردی دیگر را بدلیل این اختلاف
 آنها اینکه با یکی اهل دین و با دیگری اهل دنیا و از اد کردی و بر کردی ایند عملشان باید بیکدیگر بغل
 خالد بسبب قتال الدین و غیره ابو بکر امتناع کرد عمر متعنه نشاء و متعنه حرام کرد و ابو بکر نکرد
 عمر در توان عطیه بنی هاد و ابو بکر نهاده ابو بکر را خلیفه کرد و عمر معین نکرد و امثال این بسیار
 در این حدیث جعلی است که ما مؤمن نکند برای خصم در دنیا و در آن نکند این است که در دنیا
 میکنند مانند و ابوالدین بن بکر ابو بکر و عمر و روایت نکردند بکر و عمر بعضی با بکر با الفدقا
 کرده اند و اگر این روایت صحیح بود باید بکر بنی با باشند و او اینها که نواد روایت کرده اند معنی
 او اینست که آنها الناس با ابو بکر و عمر افشا کنند با این بعد از این است از کتاب خدا و غیرت من و نه
 بنصبت و این گفته یعنی با الفدقا او این است که ای ابو بکر و عمر افشا کنند با این بعد از این است از
 کتاب خدا و غیرت من و اما این روایت با و او که ابو بکر باشد صحیح نیست پیغمبر که افضح صفحا است
 نیست و این را و دادن محض کند راست چون و این بعد از ده دست نیست خلاصه بکر از اصحاب
 حدیث گفته که پیغمبر فرموده اگر من میخواستم دو سینه بکر را بپر دادم و دست خود میبستم بر من و ما مؤمن
 گفت این هم محال است از جهت اینکه روایت کنند که پیغمبر عقیق مواخات نیست با این صحابه و علی را از آن
 علی گفت یا رسول الله مرا با کسی عقیق مواخات نیست پیغمبر فرمود ترا از آن جهت خودم پس هر کدام از
 این دو روایت اگر ثابت شود بیکدیگر باطل میشود بکر گفت که علی را پیغمبر عقیق مواخات نیست بعد از
 پیغمبر ابو بکر و عمر ندانم مؤمن گفت این هم محالست بجهت اینکه پیغمبر اگر فضلی را بدینها داده بود بیکدیگر
 من بن عمر و بن عباس را آنها امیر نکرد و با و بکر اسامه را امیر نکرد و بر آنها نیکو نیاید و این را میگویند

از روایت آنکه ثابت شود و دیگر باطل میشود بگری گفت که علی گفت بعد از رحلت پیغمبر که
 من سر او این مجلس را هفتم بنصب او لکن منبر ششم اگر خود را بجالس و نشانم باند بگری کند بکفر اهل
 خود و دیگر گفت که ابو بکر در خانه خود را بست و گفت ای اباکم هفت طلب ظاهر کند من اقاله کنم
 یعنی هر که را از مجلس هفت من بنسب بگوید من خود را از خلافت عزل میکنم علی باقی گفت و سؤل
 خلا را مقدم داشته گفت که ترا مؤخر بدارد ما مؤخر گفتن این هم باطل است از جهت آنکه علی در
 خانه نشست و بیعت نکرد با ابوبکر و شما خود را این میکنند تا فاطمه چنان داشت علی بیعت نکرد
 و فاطمه وصیت کرده که علی شایسته را دفن کند و عمر را ابو بکر بخاند و خاصه نشوند و چه بیک
 آنکه پیغمبر را و خلیفه کرد پس ابا بکر اقاله کند و با بضاعت بگوید من را خیر شدم که یکی از این دو بنا
 خلیفه شوند یعنی اباعبیده و عمر بگری گفت که عمر و عاص گفتند رسول الله میان دو جنا
 کدام را پیشتر دوست دارد پدر فرمود عاص پیشتر عرض کرد از منبای مردان فرمود بیک ش ما مؤ گفت این
 هم باطل است چنانکه و این میگویند که پیش روی پیغمبر عز نر بای نبود عرض کرد خدا با برسان
 دوست بر من خلاق خود را انبوی خود که از این مرغ بخورد علی آمد پس از این دو روایت کدام یک
 را قبول میکنند بگری گفت که علی گفت هر که مرا تفصیل دهد بر ابوبکر و عمر و احدی از بنده
 من نه ما مؤ گفت چگونگی که خبر او بنسب علی او را ندانند که بعدی کند از حد و خدا را بکشد
 امر خدا بجل کند و حال اینکه تفصیل علی را ابو بکر و عمر فرمود بنسب شما خود را امام خود را
 میکنند که گفت من خلیفه شما شدم و بهتر از شما نیستم نزد شما ابو بکر است کونرا است از علی
 پس او پیشتر است شما و اینکه گفتن این کلام را با ادا است گفته با دروغ اگر است گفته با بد یا
 از حج بگوید یا از روی مظنه بگوید اما او نمی که منقطع سند و اما منظره که منجر است در
 کار خود و اگر دروغ گفته که کذاب است که کذاب است و امور مسلمانان شود و با حکام آنها
 اینان را می کند و اقامه حاکم کند بگری گفت از پیغمبر روایت شده که ابو بکر و عمر دوستند
 بر این اهل بنسبند ما مؤ گفت که محال است چنانکه در طبع پیغمبر بنسبند و این شده که آیه

سؤال هفتم از علما در فضیلت اهل علی

گفته بود که نواز اهل بیته و بضای پی پیغین نکرده تا اینکه حد بقدری او را بگوید و بضای تو چند
 کرد و بضای پی پیغین نکرده پس چرا از حد بقدر میسرید که من از منافقین هستم تا بدو این دو خبر هر دو
 منافقند اما اینکه ما مؤمن گفتیم چرا از حد بقدر میسرید اشاره بعقیده بنویس است که خضر منافقین
 را نشان دادند بحد بقدر لیل العقیقه که خواستند شن خضر نوازیم دهند و خضر را بقتل رسانند
 حد بقدر آنها شن را گرفته میفرستند که شتر دم کرد خضری بیک از منافقین را بحد بقدر نماید تا با
 و شخص عمر داخل منافقین لیل العقیقه بود داخل صحنه بگری گفت پیغین هر دو که مراد نواز و نهادند
 و آمدند در کف دینک من و آنها هیچ داشتم پس او بگری داد و مکان من نهادند باز حجاب نواز
 عمر بجای او نهاد که هیچ یافت پس از آن پیران برداشته شد ما مؤمن گفتیم این هم حجاب است بحد
 خالی نیست از اینکه اجسام آنها است و نواز و با اعمال آنها پس اگر اجسام است پس هر ذری و وحی
 مخفی نیست که حجاب است بحد اینکه اجسام آنها باز نواز و با اعمال آنها پس اگر اجسام است و اگر اعمال باشد که اعمال
 نکرده این آنجا هیچ پیدا می کند و اگر اعمال باشد کدام عمل نفاض و نواز دارد بعضی گفتند که
 اعمال صالحه ما مؤمن گفتیم هر که نواز ندهد صاحب خود را بر عهد پیغین پس از آن حجاب
 نواز ندهد عمل کند بعد از وفات پیغین پیشتر از عمل نواز نکرده و عهد سؤلیا یا هم میسرند این دو
 اگر میگویند که این عمل بعد از عهد سؤلیا نواز نداد و بران عهد سؤلیا پس در این عصر پیدا
 می شود که جهادش پیشتر و حجاب نواز و روز و صدفه اش اکثر باشد گفتند ما مؤمن که رایت
 گفته نواز نکرده عمل در این عصر نمی رسد به عمل عصر پیغین ما مؤمن گفت پس نظر کنید در آنچه روا شده
 از امام های خود که از اهل افراسیاب بودند و خود را بر او ای که در فضایل علی سید که بر بیست و دو
 میبکنند با اجتناب فضل علی را اخبار بیک برای تمام آن نوزده نفر از عشره مبشره و سید که شهادت دادند
 اما اهل بیته نماند پس اگر با یکدیگر از اجزاء فضایل علی بر ابروی کرد و روایات فضل امام شهاب با آنها
 و اگر در فضایل علی اخبارش پیشتر است پس همان اخبار فضل علی را از امام خود روایت میکنند
 بخدی نکند مثال بیک از اخبار فضل علی اگر چه ما مؤمن نکند اینست که پیغین هر دو در صحنه

سوال در مأمور در جهات علی

عباد در روز خدایان این عبادت جز و این که این خبر شبانهار و روز و بکر از رضا بل و لادت
 با شحات و او است و خانه که هر یک برای احدی نه پیش از او نه بعد از او و اینها و بیفتاده که امام سید خود
 افراد دارند و فضیلت خبر و سید است این سخن از جهات که بگوید سخن با اینها و سید قوم سر که خود را هر
 بسیار این انداخته مأمون گفت و اساک شد و بد گفتند هر خبر بود گفته شد با آنها و سید آنها
 مأمون گفت از شما سوال میکنم افضل اعمال چیست و زید که خدا پیغمبرش را معوض کرد گفتند
 پیشتر که فیروز اسلام استند را که خدا پیغمبر را بدو استایفون استایفون اولئک المعزبون مأمون
 گفت با و استند بدو با فضل کبیر که سبقت و اسلام که خدا شد و غیر علی گفتند علی بدینی
 گرفت و اسلام ناز سن بود مجد بلوغ نرسیده بود که حکمی را مجاری شود و ابو بکر اسلام آورد
 و حال پیری که حکم را مجاری بود و میان این دو حالت فرق است مأمون گفت و از اسلام
 علی خبر دهند با الهام از جانب خدا بود باید عونی پیغمبر اگر بگوید با طام بود که علی را پیغمبر
 تقضیل داده اند زیرا که پیغمبر صلام نشد بلکه جبریل از جانب علی و معترف بود و اگر بگوید
 پیغمبر بود این را عیسی بن مریم خود بود یا با خدا بود اگر بگوید انبیا پیش خود که خدا و گفته اند
 که وصف کرده پیغمبر خود را که پیغمبر صلام و اما من المکلف و میفرماید و ما بنطق عن الهوی
 ان هو الا وحی و وحی را که با خدا بود که خدا امر کرد پیغمبر را که علی را بخواند بس که اسلام از دنیا
 کودکان و اینها را علی را میپرسد و بخواند با اسلام چون اعتماد با و داشت میباشند که از جهات
 نایبند میشود علی مأمون گفت اما از برای حکیم جان است این که خالق خود را مکلف با الایمان کند
 اگر بگوید جان را است کافر بداند که بگوید جان بدست چگونگی جان است که پیغمبر خود را امر نماید
 با اینکه بخواند کبیر که نمک از قبول مأمور نباشد بلکه همه در حدائت سزا و و معضات و آن
 قبول بکر نکند یا بدیده اند پیغمبر را که بخواند احکام از کودکان اهل خود را با غیر اهل خود پس اگر کان
 کنند که پیغمبر حد را غیر از علی با اسلام بخواند پس از فضل است از علی جمیع کودکان پس اقتدا کرده
 بر سؤل نایز مأمون گفت کدام عمل بعد از سبقت و اسلام افضل است گفتند جهات در نبیل

مؤان مومنین در جهاد علیه

ما مومن گفتن ابا باقتدا بد از برای احد از بی جهاد رفتن آنچه از برای علی الهی است و جمیع موافقت
 بنی امیه غرقه بدر بود که کشت علی از مشرکین در آن غرقه از بنی امیه و کشت و چهل کشته
 مثال باقی بود که از اینها گفته که ابوبکر با پیغمبر بود در عرشه بدر و پیغمبر و ما مومن گفتن
 پیغمبر گفته ابا ابوبکر خود بدنها بود با پیغمبر شریک بود در بدر با پیغمبر محتاج بود برای او بدنها
 ابوبکر کدام بلد از این سه قسم نزد شما در شهادت اگر خود بدنها می بود که بخود یا الله از این کان یا شریک
 بود با پیغمبر در بدر این هم چنین با پیغمبر محتاج با و داشت و هم بدتر از این فضیلت بود از ابوبکر
 در عرشه بدر بود پس اگر فضیلت با بکرا این بود که بجنگ برود پس باید هر که جنگ نکند حاصل
 افضل باشد از مجاهدین و حال اینکه خدا میفرماید لا یستوی الفاعلون من المؤمنین غیره
 العترة و المجاهدون فی سبیل الله با موالم و انفسهم فضل الله المجاهدین با موالم و انفسهم علی
 الفاعلین و کل اولی الله الحسنة و فضل الله المجاهدین علی الفاعلین با عطاء خداوند
 فضیلت داده مجاهدین از کشته که بجنگ برودند اسحق بن حماد گوید ما مومن بمن گفت بخوان بر
 من سورة هل الاذام بگو بدین خواندم یا رسول الله یا یارب و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یدینا
 و اسیرا تا این که سجدیم مشکور اما مومن گفت این ایادت در شان چه کس نازل شده گفت در شان
 علی گفت یا نبور سید که علی و فقی اطعام کرد مسکین و یدین و اسیر را که گفته باشد من شما را اطعام
 نمیکم لوجه الله بخوبی که خدا میفرماید گفتن نه ما مومن گفت پس خدای عزوجل میداند سیر علی
 را و بدین او و بدین او ظاهر کرد در کتاب خود بجهنم شما حقن خلقت امر او با دانسته که خدای عزوجل
 وصف کرده باشد پیغمبری را آنچه در طهشت وصف کرده آنچه در این سورة است از قوایم قوایم
 از فضل بوده گفتن نه گفت این هم بکف فضیلت است چگونه قوایم از فقر میشود گفتن نمیدانم گفت
 گو تا سر وصف قوایم باشد از فقر مثلاً او بدیده میشود چنانکه میرون او بدیده میشود مثل
 اینکه بگوید ای اسحق رو بدیده اشوق بالقراری و مراد از آن باشد که گوای قوایم از فقر و
 لطافت مثل اینکه دکت و سیر علی طه و بعد تر بجا که گوای از فقر و رفتن و بدین از اسب مثل

تا حلقه که نشاند که الیه تانی است

مردم منتهی شدند در چنین ایامی مانند با پیغمبر مکرهفت نفر از بنی هاشم علی با پیشتر میر
 عبدی بن حاتم مرکب پیغمبر را داشت پنج نفر دیگر را طرف پیغمبر بودند مبارک گفتار با اسلم
 خود بر پیغمبر تکیه می‌نمودند تا اینکه ظفر و دایس مؤمنین را بر موضع علی بود با آنها که حاضر بود
 از بنی هاشم پس افضل گفت از کسان که با پیغمبر بودند سیکه نازل شد بر خضر ابا انکس که در غا
 بود افضل است که با پیغمبر بود و اهلبیت و سیکه را داشت با انکه بجای پیغمبر خوابید نه
 و جان خود را فدای پیغمبر کرد تا اینکه تمام شد آنچه مضمود پیغمبر بود از هر خدایند پیغمبر را امر
 کرد که بجای امر کند که بخوابد و بجای پیغمبر جان خود را فدای کند پیغمبر علی را کرد علی عرض کرد
 اگر من بخوابم شما سالم نمائید فرمود بی عرض کرد سمعاً و طاعة پس از آن رفت و بر خوابگاه
 پیغمبر خوابید و خود را بجا آمد و پوشید و مشرکین در خانه را گرفتند و بودند شکی ندا شدند
 که پیغمبر است خوابیده و اجاع کرده بودند که او را بزنند از هر طایفه بگرد و ضربت می‌زدند اینک بنی
 هاشم نتوانستند خون او را طلب نمایند چون از هر قبیله فائل بوده و علی می‌شنید آنچه قوم می
 ازند بر د و تلف کردند آن خوابیده که علی را بشد و بچنان فریاد پیغمبر را بشد پس علی از شنیدن کلام
 قوم جمع نکرد چنانکه ابو بکر و عمار جمع کرد با اینکه ابو بکر و خدیجه پیغمبر و علی آنها بودند فریاد
 ابو بکر را بلند کردند و ابو بکر جمع می‌کرد و در و علی گرفتند بودند علی همیشه صبر می‌کرد و در راه
 خدا پیغمبر خداوند ملائکه خود را فرستاد که محافظت کنند علی را از دست مشرکین فریاد چون صبح
 و قوم رفتند با این علی را بدیدند پیغمبر نیست گفتند محمد کجا رفته علی گفت پندام گفتند ما
 خبر می‌آوریم بچنان حال اینکه پیغمبر است کفار رفتند علی خود را بر پیغمبر رساند پس همیشه
 علی افضل بود هر چه رو می‌داد خون او را میخواست تا اینکه خدا او را مقصود روح کرد امر دیده و
 استایش و پسندیده شده خدا ای سخا با حدیث لا یتزلزل و ابی بنی کنی گفته چرا گفتند طابت
 کن به بدین حدیث و لا یتزلزل طابت کردم گفت لایق پیغمبر که خدا واجبی کرده از برای علی چنین که
 نکرده برای ابو بکر و عمر گفتند مردم می‌گویند این بسبب بدین حال است گفت پیغمبر حدیث

وَجَعَلْنَا مِنْكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ مُبْرَرَيْنِ وَمَا جَعَلْنَاهُمَا عُشْرًا مِمَّا نَمْنُ عَلَيْكُمْ بِرِغْمِ أَنَّكُمْ أَنْتُمْ بِلِقَائِ رَبِّكُمْ كَانِتِينَ

۹۱
 ملا علی قاری گفت و واجب بر من که بعد از این گفتن از حجة الوداع مأمور گفتم بنده بن خوار نه گما
 شد گفتم بمؤمن که پس از این بن خوار نه بود که کشته شد پیش از آنکه عذر بگفتن او گفتن بن بگو که تو
 اگر پسری داشته باشی و یا نوه ساله شده باشد بگو بد مولای مولای یا نرا خوشی می خدای بد گفتم
 نه گفت پس خود را منم که از غیر بگو پیغمبر را منم نمی گفتم وای بر شما ابا صفها خود را و ابا جود
 گفتند خدای من را بداند و اخبار هم در دهانم ادا یا من در آن روزی که خداوند روزی ای گشتا
 که منم نه نماز خواندم لکن مأمور شد ندا طاعت کردند پس اول گفتا یا و این بگو که منم نه
 پیغمبر را منم که فرمودند علی یا علی تو غیر منی مثل منم هر من از موسی گفتن مرا گفتا یا بمندای
 که هر من و ادریک تو مادی موسی بود گفتن مرا علی هم چنین است گفتن نه گفتن پس هر من
 پیغمبر بود و علی بود پس منم چه بود و خدای منم چه بود این است که منافقین گفتند علی
 خلیفه کرد بجهنم درانی یا او خواست پیغمبر را و او خوش کرد خداوند پیغمبر را بد حکایت از موسی
 که هر من خلیفه فرمودی و اصلح و لا ینفع سبیل المفسد بن گفتن که موسی هر من را خلیفه خواند کرد
 در میان قوم در زمانه که حیات داشت موسی پس از آن رفت بمقام الله و پیغمبر بجهنم رفت
 و اینم مأمور گفتن خبر ده از موسی زمانه که هر من را خلیفه کرد که موسی بود از اصحاب انبیا
 بمقامات رفت گفتن اری گفت بر هر قوم هر من را خلیفه کرد گفتن مرا گفتن هم چنین پیغمبر و خلیفه
 کرد و او داد و مدینه گذاشت خود بجهنم رفت و علی را بد پیغام مغفرت از آن و گوید کان گذاشت
 اگر چه پیشتر قوم با حضرت بود لکن علی را خلیفه بر همه آنها کرد دلیل بر این که علی را خلیفه کرد بر همه
 قوم در میان خود و بعد از آن خود فرمایش حضرت رسول که فرمودند علی از من است پیغمبر
 هر من از موسی مگر آنکه پیغمبر بعد از من نیست و علی و بن پیغمبر بود یا بن فرمایش حضرت زینب
 که موسی خدا را خواند و دعا بش این بود که خدا یا و بن بر برای من کرد ده انا اهل خودم هر من بود
 خود را هر من حکم کن دیشتر مرا و او را شریک کن در کار من پس هر گاه علی از پیغمبر غیر منم هر من
 باشد از موسی پس بن پیغمبر است چنانچه هر من و بن موسی و خلیفه را بود پس از آن مأمور

در خلافت علی در زمان

او کرد با صحت نظر و کلام گفت از شما بپرسیم با شما می پرسید گفتند ما می پرسیم گفت بگوئید یکی
 از آنها گفت ای امام علی از جانب خدا بود که نقل شده از پیغمبر مثل نقل شدن واجبات مثل چنانچه
 رکعت نماز ظهر و پنجدهم زکوة و دو بیت زهم و حج بمکه ما مور گفت چرا گفت چه شده که در
 آنها اختلاف پیدا شد و باید در امام علی بندها اختلاف شود ما مون گفت جمیع واجبات
 مثل خلافت نسیب که مردم میل و رغبت با او کنند مثل رغبت و طمع خلافت بگری گفت چه می بیند
 که پیغمبر کند مردم را که هر که را بخواهند اختیار کنند که قائم مقام پیغمبر باشد و از روی ذات
 بخلاف و رفت بر او خود را و از خلیفه کند پس اگر خلیفه را تعیین کنند عذاب از او شود ما مور
 گفت این کار نشد از جهت آنکه نسبت به خدا کان از پیغمبر رحمت خداوند مهربان تر است و معصوم
 کرد پیغمبر خود را و با او میل است که میبایست که کاش هم عاجز و هم مطیع هستند مانع
 هم از است بیکدیگر که اگر پیغمبر مرید مردم را که هر که را بخواهند اختیار کنند آن بعضی که
 باید علم است نشاء داشته باشد اگر بگویند که فقهها هستند باید محذوف فیه شود با علم
 او دیگری گفت که پیغمبر مریده اینها را و امساک خویش به بینند و نزد خدا خوش است
 و آنچه مسلم از آن او داشت بدانند و نزد خدا مانع است ما مور گفت لابد است از اینکه هم
 مردم خوب بمانند با بعضی از اما جمیع آنها که اجتهاد است میکر نیست اگر بعضی باید خوب با
 به بیند که هر طایفه رضا خیز خود را می بیند شیعه میگویند شیعه میگویند علی شای گویند
 او بیکر خوش میگویند کسی بیکر پس آن خواهش اما مشککا در شش پیشود که اختلاف نشود
 و بیکر گفت میشود که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خطا کرده باشند ما مور گفت چگونه می شود
 این کار آنکه که اصحاب پیغمبر خطا کنند و بیکر از اجتماع کنند و حال اینکه میبایست که خطا کنند کلام
 و سنت کلام است زیرا که تو که میگویند که امامت را هر چه است از خداوند مسخر است و حق
 خدا پس چگونه است نزد تو چیزی را که من واجب است نزد تو و نه مستحق است از خطا شود و دیگر
 گفت تو که مدعی امامت هستی شایسته است که بیاوری بر ادعای خود ما مور گفت من مدعی نیستم

اگر چه در امور دیگر که با اختلاف است باید که با اختلاف باشد و از آن جهت که

گفتگوی مامون با اصحاب نظر

۹۳

خبر از آنکه امیرامان علی از افراد کهنه شاهد بخوانند شاهد بامدعی میشدند مامون
که بگوید بولیت و عزل بامدعی خیار است و از این است و شاهد باید در طرفش بامدعی باشد که
خاصه با او میکنند باید در طرف خبر باشد غیریکه در کار نیست پس باید در طرف خصم باشد
پس شاهد بامدعی نیست که مقرر هشم با خصم است و یکی گفت که پس علی چه واجب است بعد از
پیغمبر مامون گفت آنچه پیغمبر واجب کرد بر علی از جانب خدا از امامت گفت آخر باید مردم بوسانند
که من امام مامون گفت که امامت با خبیث خود نیست و بفعل مردم هم نیست که بیکل اخبث
کنند با فضل دهند با غیر آنها امامت از جانب خداست چنانکه باینهم گفت ای جاعل فی الارض
امام او را برای من که گفت ای جاعل فی الارض خلیفه و جانشین خود را بگو و گفت ای جاعل فی الارض خلیفه
پس امام از جانب خدا امام می شود و با خبیث خود دردد و خلفت یعنی میشان و غلام او تشریف
دست و طهارت در منشاء عظمه و امور آینده و اگر بفعل خود باشد پس هر کس این کار را بکند
باید ستم شود و اگر بخلاف او را کنند معزول شود و خلیفه است از جانب افعال خود
و یکی گفت چرا ابدا امامت واجب شود از برای علی مامون گفت بجهت آنکه از طفولیت خارج شد
داخل ایمان شد مثل خارج شد پیغمبر از طفولیت و داخل ایمان شدن و نیز بودن علی از
حنالک و اجتناب از شرک مثل نیز بودن پیغمبر از حنالک و اجتناب از شرک زیرا که شرک
ظلم است و ظالم امام نمیشود و هم چنین کسی که بت پرست شود با جماع امام نمیشود و هر که مشرک
شد دشمن خدا است پس حکم در شرک بجهت شهادت بود و پیغمبر است که امت جماع کنند تا اینکه
اجماع دیگر بیاید مثل آن یعنی انجماعی که در بت پرستی و شرک بودن ابو بکر و عمر است که جمیع
مردم میکنند هنوز انجماع بنیامده در خروج او از اسلام و خلافت او مامون گفت دیگر آنکه
کسی که بر او حکم شد بکس که نمیشود که حاکم محکوم علی شود پس فرغ میباید که و محکوم علی شد
مانند بکر و گفت چرا علی ممانند نکرد ابو بکر هم چنانکه بامعویه فدا کرد مامون گفت شد
محال شد بجهت آنکه نکرد که بنسبت است بنسبت علی بنحوی اهد و علی برای کرد دست و استات

گفتگوی مامون با علی بن اخیلا

کان نکرده از علی علیه السلام میخواست و اهدای باید نگاه کرد در کار علی بن یزید بن ابی بنیامین از جانب خداست و افعال او با
 انجاست و غیر خدا اگر تاب نیست که از خداست پس شاکه دهند بر علی چون و چرا در کار او که هرگز
 خدا میفرماید بر پیغمبر فلا و تبارک لا یؤمنون حتی یحکوا بهما شیخ یزید بن ابی یزید و ابی یزید و ابی یزید و ابی یزید
 اما فیندند و سلوا السلام ای پیغمبر من قسم بر تو در کار تو که ایمان بفرستاد و ندانم این که حکم کن
 در آنچه نزاع دارند میان آنها بگویی که درخواه آنها باشد و بفرستد سر تسلیم پیش افکند پس فرمود علی
 تابع خود را است پس اگر قبا مشرد و اما من از جانب خدا است پس افعالش هم چنین است بر مردم
 است و ضا و تسلیم رسول خدا هم فمال و روزه و بیتة و ترک کرم و روزه که مشرکین مانع شد
 صلح از خانه کعبه را پس چون بناور پیدا شد برای رسول خدا و قوت گرفت محاربه کرد چنانچه
 خدا فرمود بر پیغمبر فاصفح الصغیر الجمیل پس از آن فرمود اقلوا المشرکین حبش جلد و هوهم و خدا
 و احصر و هم و اصف و الهم کل صدد بگری گفت که هرگاه گمان کنی بفرمان من علی را که از جانب
 خداست و علی واجب اطاعت است پس چرا از برای این بنا جان برنمیذاری و دعوت و جانی نشد
 از برای علی این که ترک کند آنچه مأمور بود از این که مردم را دعوت کند مأمور گفت من نمیگویم
 که علی مأمور بقتل نیست بود که رسول باشد لکن میگویم علی بود که خدا فرمود و ما اخو و خلق
 هر که متابعت کرد او را مطیع است هر که مخالفت کرد عاصی است پس اگر علی ناواری پیدا کرد
 که ما بنها فو نه بکرم جهاد میکنم و اگر پیدا نمیشد علامت بر آنها است که ناواری علی نکردند
 بر علی چون آنها مأمور بطاعت علی بودند بر هر حال علی مأمور بمجادله نبود مگر با قوت و با و در
 علی بنی بر خانه کعبه است بر مردم است حج خانه اگر حج کرد ندا کرد ندا چنانچه بر آنها بود و اگر نکرد
 ملائت بر آنها است نه بر خانه کعبه دیگری گفت هرگاه ثابت کردی بایدهامای واجب اطاعت
 باشد با صراطی چگونه باید علی باشد با صراطی دیگری نیاید شد مأمون گفت که خدا چنانچه
 را که واجب نمیکند واجب نیست اما محمول منع است باید رسول بگوید واجب چیست که خدا
 خلق بریده باشد پیش خدا نگویند ندا شنیدیم یا ای پیغمبر که اگر خدا واجب کند بر مردم روزه یا

در نظام مکرر مومنین عمل و عبادت

مدهی و عمرم نرساند که از ماه کدام ماه است و اسم بنده بر مردم هست که بفعل خود امانه را
 کنند و از این ماهها بیرون آورند تا اینکه برسند بان ماهی که خدا خواسته اگر چنین نباشد که
 مردم محتاج به پیغمبر نیستند که پیغمبر بیان کند برای آنها و محتاج با ما هم نیستند که از پیغمبر
 کنند چیزی را از جانب خدا پس باید ما هم معین باشند از جانب پیغمبر نه ما هم مجهولیم مردم پیدا کنند
 گفت که از کجا تا بداند که علی تابع بودن ما به که پیغمبر او را با سلام خواند مردم کجا می کنند که علی
 کورک بود و حکم بر او جاری شود بعد باو غ مردان رسیده بود ما موم گفت که علی کسان بود که پیغمبر
 آنها را دعوت کرد پس اگر چنین نباشد محمل است تکلیف و وفوت بر او و از این و اگر داخل آن کسان
 بنود که پیغمبر آنها را دعوت کرد خدا او را بر آنها فرستاد پس لازم آمد بر پیغمبر اینکه خدا فرموده
 ولو بقول علینا بعض الافاویل لاحدنا منه بالجهنم ثم لفظنا من اللوین و با این همه پیغمبر ما موم بود
 بعثت خدا تکلیفی که طواف سب بر بندگان بنود و این محال است که نمیشود و حکیم امر نمیکند و
 را دلایلی که در سوانح محال کند و شان رسول اجل است از آنکه کسی را امر کند بچیزی که خدا
 حکمت حکیم است قوم همه ساکت شدند ما موم گفت پس سید بنده تقض کردم می پرسم جواب میداد
 گفتند پس گفت با امت باجماع روا نیست میکنند که پیغمبر فرمود هر که عباد دروغ بر من بنندد جا
 او را آتش پر کند گفتند چرا گفتند روا نیست که پیغمبر فرمود هر که معصیت خدا را بکند صغیره
 با کبیره و او را درین خود قرار دهد و پیغمبر با احوال بر معصیت او در اطیان حجیم مخطا است گفتند
 چرا گفت ملخصه هید از سر بکه مردم او را اختیار کردند و خلیفه کردند با جانی است که باو بگویند
 خلیفه رسول خدا و از جانب مضمون شده و پیغمبر او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویند جانی است بگویند
 که خلیفه رسول خدا است این مکابره است و اگر بگویند جانی نیستند فاجاب است که ابو بکر خلیفه رسول
 خدا نباشد و از جانب خدا هم نباشد و شما دروغ بسترید به پیغمبر خدا و شما بدانید که پیغمبر گفته
 هر که دروغ بر من بنندد عدا الله جای او است و آخر هید کدام یک از دو قول شما را است
 این که بگویند پیغمبر وفات کرد و خلیفه قرار نداد یا اینکه گفت با بکر بن خلیفه نباشد اگر بگویند

در ظاهر گرفتن مومنین عمل غیر با شوم

معین نکرد که همیشه پیغمبر خلیفه باشد و اگر بگوید ابوبکر را خلیفه کرده که شما میگویید اجتناب
 نمیشد و روغ بر پیغمبر پسندید هر کدام را بگویدان قول دیگر باطل است بر سیدان خدا نظر فرمایید
 خود کنید نفیله دارها کنید شبها را اجتناب کنید بخدا قسم قبول نمیکند خدا مکرانکه بنا و در
 مکرانچه و پیونده و داخل نمیکند مکرانچه میداند حق است و بی شبهه شرک و کفر بخدا است
 و صاحبش دانست است بخدا دان گفت مرا خبر دهید بر بنم ابا جابر است که یکی از شاهان بنده و بزرگ
 بعد از پیغمبر بود مولا شود و مشورت بدو شود گفتند نه گفت چگونه جابر است که شما اجتماع کنید
 بر ابوبکر و او را خلیفه کنید و او خلیفه شما شود و حال اینکه شما او را مومنی آموخته اید و ابدا با شما
 خلیفه نبودید و او را خلیفه کردید گفتند خلیفه رسول خدا است پس از او و غضب کردید
 او را کشیدند مثل عثمان بن عفان یکی از آنها گفت بجهنم آنکه امام مسلمین و کبیر آنها است هر
 از او را صحنه کشیدند و اینها او است و هرگاه غضب بر او کرده اند عن است می کشند مامون گفت
 مسلمین بلاد و غیره از کشیدند گفتند از خدا گفت پس خدا او را است و اینکه و کبیر باشد بر بنده کان
 خود را غیر خود زبر که اجاعه است که هر که مرا احداث کند و ملک غیر ضامن است برای کسی
 نیست که احداث کند اگر چه با بد از غرضت باشد پس از آن گفت مرا خبر دهید از پیغمبر که خلیفه
 گذاشت و حاکم کرد با نه گفتند گذاشت گفت امت را گذاشت و حاکم کرد و رضایت لایق در
 هدایت گفت پس مردم است که متابعت کنند همایون و باطل را و ها کنند گفتند که چنین کرد
 گفت پس چرا مردم بعد از پیغمبر خلیفه نراستند و حال اینکه پیغمبر و معین نکرد و خلیفه گذاشت
 پس ترکه و فعل پیغمبر کرد و ترک فعل پیغمبر ضلال است و محال است که خلاف هدایت هدایت
 باشد لا بد ضلال است و محال است اگر خلیفه نکند شایسته هدایت است که بیکان شما فعل پیغمبر
 بود چرا ابوبکر را خلیفه کرد و پیغمبر نکرد چرا عیسی و کرم میا مسلمین در امر خلافت مخالفت
 ابوبکر کرد که او وصیت نکرد بعمر کان دار بد که پیغمبر خلیفه نکند است و ابوبکر را خلیفه کرد و
 عمر هم اگر چه معین نکرد با مخالفت پیغمبر کرد که شورش کرد و مخالفت ابوبکر کرد عمر مستم

بهی اختراع کرد که نه پیغمبر کرد و نه ابوبکر اما پیغمبر که میگویند اصلاً خلیفه نکنداشتند اما ابوبکر که
 معین کرد خلیفه اما بنابر این قسم نه از منم جز تا نه خوف بگویند به بیم این سر ششم کدام بلدانها
 صواب در سند است اگر فعل پیغمبر و ابوبکر است که خلیفه نکنداشتند چرا ابوبکر کذاشت پس خطا کرد
 که خلیفه را ابوبکر کرد بدو بیکر خطا کرد که عمر را معین کرد و عمر خطا کرد که شوری کرد بعد از آن
 مرا خبر دیدم آنکار که پیغمبر کرد افضل بود که بجان شما خلیفه نکنداشتند با اینکه شما کردید خلیفه
 ترا شنیدید مرا خبر دیدم که ابا احد مؤلف امر شد بعد از پیغمبر با جنبا و صحابه تا امر کرد که میگویند
 که با جنبا و مردم نشده پس باید همه مردم تا امر روز در دنیا است چون مؤلف آنها با جنبا آنها
 نشد و اگر بگویند با جنبا شده نکلن بیا متکرره این باطل کرده و قول شما و جوهر که دفع نمیشود
 باز گفت که مرا خبر دیدم از ابن ابی فلان مافی السموات والارض فلان الله ابا اینکه آسمان و زمین
 ملک خداست راست است تا دروغ گفتند راست است گفت با ما سوا الله از خدا هست بانه خدا
 مالک محمد راست است گفتند چرا گفت پس در این بپایست باطل شد از آنچه شما واجب کردید و خلیفه
 را اختیار کردید و اطاعت را واجب کرد پس اید و او را خلیفه رسول خدا خواند بد و حال اینکه
 شما خود او را خلیفه کرده اید و هرگاه غضب را کنند غلظت میکنند و هرگاه بخلاف میل شما
 رفتار کند او را میکشند اگر خود را عزل نکرد و ای بر شما جدا افتادند بیکدیگر و خدا را بپیش
 هرگاه با پسندید پیش روی خدای عز و جل و هرگاه وارد شد بد بر رسول خدا و حال اینکه دروغ
 بر او هستند بد که فرمود هر که بر من دروغ بگوید عذاب شود مکان او از آتش راوی گویند پس
 از آن مأمون رو بقبله نشسته در ستمها خود را بلند کرد و گفت خدا من اینها را پیغمبر کردم
 اینها را ارشاد کردم خدا با من بیرون کردم آنچه را جنبا بود بر من بیرون کنم از گردن خودم خدا با
 اینها را و انکذا شتم در دین شد خدا با من بفرست بفرستیم علی خلیف بعد از پیغمبر است
 چنانکه ما را امیران کرد پیغمبر و خدا گویند پس از آن ما متفرق شدیم تا ما مأمون جنات داشت
 و بیکر ما جمع شدیم در حدیث بیکر و راست که قوم همه سبک داشتند ما مأمون گفت چو

فوائد عند التوب بعد فساد الايمان

سأكتشف لك كنهاتهم بمبدأهم چه بگوئیم ما مون گفت بخت بر شما مرا کفایت پس ازان امر کرد که
 اهل اوبه چون کردند گفت ما بفرمودن چه رفتیم خبرت نداده بخت کشیده پس ازان ما مون نظر کرد
 بفضل سحر گفت اینست آنچه منشا اول و بل همین این قوم بود که کسی گمان نکند که جلالت
 مانع شد آنها را از بقض کردن بر من **فصل** بدانکه شش نفر خاصه در ايام غری پیغمبر با
 کل مسلمین علی ابوبکر در سیفیه بودند در طلب امر خلافت و امارت مشغول بودند با
 اشتراف ناس نیز در بخت حقش و من در دزدی او و نه نماز بر او آمدند بلکه از این مصیبت خود را معذور
 کردند پسند و قال و منازعه و خاصه نبودند و این رفت و پست از دین حضرت متولی امر شدند
 جوی شدند بر خدا و شما نشکرند بودند سؤل خدا فرستاده شد بدو ده بودند جوی شدند
 بر دنیا حبه با شکر گرفت آنها را با اینکه اهل نبودند و لا یقو و قابل این منصب است
 بودند چگونه شد از برای عمر که سعی و کوشش کرد در بیعت گرفتن از برای بکر با پیغمبر
 مغل منکر مجا آورد و وجه فدا شد با بزرگواران صحابه مخصوصه کرد با اینکه خودش
 هم مثل یکی از مسلمانان بود که بود خدا و سؤل او را با به مقام بر پا داشتند و نه بکر با
 گفته بود که این فدا اهتمام و کوشش بجهت بیعت گرفتن در خلافت و امارت چگونه برخود داشت
 که قیام و اقدام نماید و خاصه مقابله کند شمشیر همنه کنند اذن خدا و سؤل و این معلوم
 هر کسی که بصیرت دارد و ملتفت است که پیشه گرفتن عمر و این امر بخلانی با صحابه از روی غرض و شو
 بود و مقصودش از این امور مضحک اسلام و اظهار مخالفت بدین بود بلکه بران بود که حضرت
 امیر المومنین فرمودند امروز کار محکم کردی که فردا خود صاحب کار شوی اگر مقصودش در حق
 دین بود چرا در روز و روز و واحد پیشی نکشند بجهت امر دین چرا از جیش استماع مخالفت کردند
 با این همه سفارش رسول که فرمودند خدا لعنت کند کسی را که از جیش استماع مخالفت کند چرا درون
 احزاب قرار کردند که عمر و عبد الله را از اصدای ندیده بجهت متنازع امر صحابه پیغمبر را در سندان
 همه خائفتند و اهل بخت غیر بر بخواب است چرا وقت قیامت مرخص فرار کردند پس اگر پیشه

حکایت شریف

کمر فز در سقیفه بجهت امر بن بود باید در این چند مقام که ذکر شد بجهت سبقت کمر فز که اول سال
 بود پس معلوم شد که مسنار و عتقا و ابی بکر و سیدنا ابی طالب و جعفر بن ابی طالب و حسن بن علی
 بود و از برای همین جهت فرمودند علی در حق عمر که خلافت نصالحی طبعیت جنتی خشن و سپید از کینه
 دین مینه بر بود که وقت مردن شوری من باشش کس فرار داده تدبیر کرد تا امیرالمؤمنین کشته شود
 با بناچار سبقت کند عثمان بنی که حضرت امیرالمؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
 و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه یکفر اتفاقا کنند و خلافت را بشد و اگر اختلاف کنند اگر
 یکطرف بیشتر باشد کمتر بکشند اگر بطرف بیشتر اتفاق نکنند و اگر مساوی باشند و در نفر یک
 کس را اختیار بکشند سه نفر بکرا اتفاقا بکشند آن سه نفر را بکشند چون بیرون آمدند حضرت
 امیرالمؤمنین فرمود که ندیدم خود را برای محرم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن بن عوف و سعد است
 و اما عثمان دانست که این سه نفر از هم جدا نشوند و اتفاقا بکشند آن سه نفر را بکشند چون بیرون
 عبد الرحمن بن عوف را نظر فرستاد من با من کشته شوم تا بگویم تا یکی از آنها در بیج البلاغه میفرماید
 ما لله للشور منی اخضر الریح مع الاول منهم حتى صرنا اقربا لهذه النظائر بغضنا جدا و
 فریاد در سران مشیقت این شوری چون زمان در من شد بود در دستای من با ابو بکر تا اینکه قرین این
 نظائر شدیم یعنی مرا با عمر عثمان و زبیر بکشند و آنچه عمر در این شوری کرد قسم بستی بود مخالف نظر ابو
 بکر که نظر و مضرب بعضی مخالف اختیار که میگویند خلیفه با اختیار اما است و معلوم است که ضرب
 استخلاف از این دو بیرون نیست ثالثه ندارد و عمر برای خود طریقی بستی را اختراع کرد این است که
 در مرض موت خود گفت اگر وصیت بکنم که انکس که بفرمان من بود وصیت کرده یعنی با بکر و اگر واکذا
 انکس که بفرمان من و ابو بکر بود واکذا است یعنی رسول خدا اما من با اختیار اما است پس از آن
 مناجات پیغمبر مخالف گفت که در علم آنها اسرار با اختیار اما است و از مناجات بکر هم اعراض
 کرد که فیضی میگوید بکسی امر را بشور من استشش کس اداخت هم را حاضر و غایب و عمر شهادت داد که
 از اهل طاعتند پس از آن عیب گرفت بر هر یک از آنها عیبی که باعث جانی بیرون امرواقت بود

و در کمر فز

حکایت شریف

که در دست اهل باشد مثلا بطریق گفت که پیغمبر از دنیا رفت بر تو غضبتناک بودی بجهان و تو
 کرده بودی آن حرف این بود که زمان که این جواب نازل شد که زنان خود را بیوستانند از ناحیه
 طلع گفته بود چه منفعت دارد برای پیغمبر که زنان خود را از ما پیشوند فرمایند بر زنهایش
 بنکاح دینی و دریم پس از آن که شهادت داد که اهل بهشتند بعد عیب بر اهلنا گرفت پس از آن
 آن گفت اگر سر درون از شور گذشت بعد از من و یکی از اهلنا بیعت کردند و نکستند آنها را و
 واکذا بد مردم را که خود را خشتا کنند هر که را بخوانند و در این قصه شوری و کلمات هم
 از چند جبهه منافض دارد و الا اینکه در حق طلع شهادت داد که طلع از اهل بهشت است بعد از آن
 گفت که رسول خدا از دنیا رفت بر تو غضبتناک بود معلوم است هر که رسول خدا بر او غضبتناک
 باشد از اهل بهشت نیست مخصوصا با این حال از دنیا رفته باشد تا ما آنکه امر کرد بکشتن
 آنها اگر مقتول شدند بعد از آن ستر و چگونگی جان است فلان کسی که رسول خدا شهادت
 داده که از اهل بهشت است بر آنکه این فلان که عمر امر کرد اگر مستحق قتل بودند پس بقتلنا از اهل بهشت
 نبودند چونکه قتل بر او امر نکرده که از قواعد اسلام خارج شده باشند پس بقتل
 شدن آنها آنچه را و هر کس خالش این باشد چگونگی حرام حاصل میشود که از اهل بهشت است
 و اگر مستحق نبوی نه از اهل بهشت که خود را واجب اطاعت میدانند امر میکند بقتل جاعل که مستحق
 قتل نیستند بلکه معظم بوده اند پیش پیغمبر بعد از آنکه شهادت داد که از اهل بهشتند و این قتل
 صریح است و امر بقتل آنها و منافض صریح و تهاافت واضح است تا آنکه علی را داخل شورش
 فرار داد و از اهل بهشت است و از جمله مستحقین خلاف شمرده گفت بجای بد و بیکمها
 بوقتی با ابا الحسن اگر عابره مزاج رنق نباشد شمر بعد از آنکه بود و الی کتم آنها را و امیداری براه
 روشن و وجود اینها هر وقتی حضرت با ابوبکر در باب خلافت منازعه کردند که بهیعت از حضرت
 میخواهند حضرت میبایست بفرمانت شما بعت خود بر رسول خدا و من میبایستند
 با پیغمبر بر باره او فرموده بود ابوبکر میگفت که من شنیدم پیغمبر خدا را که فرمود ما

44

اهل بیت خداوند برای ما ائمت را اختیار کرد بر ما و خدا برای ما اهل بیت خلافت و نبوت
 را با هم جمع نکرد و اینرا عجت خود کرد و عرضید بنوا بوبکر کرد چهار نفر شهادت دادند بر اینکه ابوبکر
 راست میگوید عمر ابوعبیده و سالم مولای حدیقه و معاذ بن جبل پس اگر هیچ نباشد که پیغمبر
 فرموده خدا برای ما اهل بیت خلافت نبوت را با هم جمع نکرد چرا عمر حضرت امیر را داخل در شوق
 کرد و اهل شوق گشت ابودند که عمار را قابل خلافت میداشتند حضرت را قابل خلافت داشتند
 و نبوت خلافت را با هم جمع کرد اینکه منافض است با آن شهادت که داده بود که جمع نمیشود از آن
 جهت حضرت امیر فرمود با ما حسن که خود را داخل سوری مکن خود را از اهل بنار من خود را داخل
 شوق کردم خواستم منافض کلام عمر را بر سالم که امر و فکنته بود نبوت خلافت با هم جمع نمیشوند
 امر و مرا قابل خلافت و اهلیت آن داشت خواستم منافض کلمات عمر را بر دم اظهار کنم
 دیگر آنکه عمر گفت بود روز شوق که اگر یکی از مردم زنده بودند که ابوعبیده و سالم باشد
 مرا بجوای شکی میبرد که او مستحق خلافت است یا اینکه هر یک میداند که سالم از فضلش بود بلکه
 از عبدها بود این کلام عمر هم منافض است با آنچه روز سقیفه گفتی بود با بضاکه پیغمبر فرمود
 اما ما از فضلش هستیم پس دعاء انصار را باطل کردند بعد از آنکه من و قریش پس واضح شد
 که این شوری مستلزم چند منافض بود در و این گرفته مسلم در جمیع خود و جمیع در جمع
 بین صحیح و غیر آنها از علما و محدثین آنها که پیغمبر و منی حضرت شد در خانه چند مرتبه بودند
 مثل عمر الخطاب جمعی دیگر از صحابه حضرت فرمودند دواة و سقیف بنا و زیدنا بنو نسیم
 حدیث دیگر دواة و سنان بنیا و زیدنا بنو نسیم برای شما کایه که گواه نشوید بعد از من عمر گفت
 کتاب خدا ما را پس است پیغمبر شما هدایان میگوید حاضرین مجلس اختلاف کردند بعضی
 قول ابوبکر است بعضی دیگر گفتند قول قول عمر است اختلاف پیدا شد حضرت نگاه
 غضب الودی با آنها کردند فرمودند بر خیزید از پیش پیش من نزاع نکنید از پیش حضرت
 بیرون رفتند بن عباس هر وقت اینجد بشرا می گفت که نه فکرت نه غا اینکه سنی که نه از آب

محلث من نغیر بر عمر

همیشه میگفت روز پخشیده هر روز پخشیده میگفت همه مصیبت اینجا است که حال بلند
 مثار شود و من آنکه این را به الحدید در شرح هیچ البلاغه گفته که اگر عمر بنیاد است که پیغمبر
 میبرد و با پیغمبر منسوب میشد که کلمه نکو بود بحریه یا قدوت داشته باشد که کلمه بسجین برآید
 باز این را الحدید گفته که این عباس در سه موضع که عمر گفت که پیغمبر خواست خلافت علی
 را نصیب کند که فرمود و آنست فلم یأوید خدا نخواست من مانع شدم و قضایای این
 کلام واضح است که حشمتنا کتاب الله صحیح بود چرا در سقیفه جمع شدند دشمنان و قتل
 کردند خراشید نفران راه عدالت که با اهل بیت ظاهر باشند بیعت با بیکر کردند اگر
 کتاب خدا کافی بود چرا ابو بکر و عمر و یحیی بن کرد چرا عمر شوق فرار داد چرا در احکام جلال
 و سرکردان بود و محکم بن یزید و ابان و فرات و ابی و صوفیست بعضی گفته اند که فریضه دشمنان و راه
 در جمیع بخاری و ابی که نه که پیغمبر در عرض مؤمنان و حضرت عیسی و حوا و فرمود و یزید و راه و شای
 نایب و سیم برای شما چیزی که بعد از من اختلاف نکنید غنیه حضرت قار و رضی الله عنهما
 بنیاد و در عمر گفت پیغمبر همدان میکند چون پیغمبر طوبی آمد گفتند یا رسول الله حاضر کن
 آنچه خواستند فرمود که بعد از آنکه گفتند آنچه گفتند یعنی بعد از حرف عمر و حضرت و قار
 یافت در حال غضب عمر از این از او شنید که گفت پیغمبر همدان میکند و این واقعه از
 راه طعن است عمر اولا اینکه پیغمبر را و غضب کرد ثانیاً حال غضب بر عمر جلست فرمود و هر که
 پیغمبر را و غضبناک باشد خدا از او غضبناک است و هر که خدا از او غضبناک باشد خدا از او غضبناک است
 جز او است و قیم آنکه خود را پیش انداخت در کلام پیش روی حضرت و اخبنا کرد غیر آنچه
 پیغمبر اخبنا کرد با اینکه خداوند حرام کرد و طغی فرمود از تقدم بر حضرت و از به شرفه بنا
 ایها الذین امنوا لا تقدموا اینیدی الله و رسوله بان میفرماید و ما کان المؤمن ولا مؤمنه
 اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة چگونه از عمر جا بزد است که مقدم شوی پیش روی
 پیغمبر را اینکه امر فرمود که در راه دشمنان بنیاد و بد که بنویسد چیزی را که او میثبات اختلاف

در بیان غیبت و حلال غیبت

۱۳۳

بودارد نظر باینکه صلح است و این بدیهه و منافع شد حاصل شد باینکه صلح و کتابت
 کرد خدا خشنایان حضرت را اینکه میان مخاطبه و اختلاف و بلا قال انداخته و مخصوص پیغمبر که
 مضمون پیغمبر داشت اختلاف بود و این اختلاف انداخته که بعضی گفتند بیاوریم فرمود بعد
 از آنکه گفتید آنچه گفتید یعنی بعد از آنکه اختلاف انداختند و آنست پیغمبر که مضمون کتابت
 واقع میشود پس کتابت غیبت فایده میشود و کار پیغمبر باید حالی از فایده بیاورد بهین جهت
 نزل کرد چون مضمون شد و در استن اختلاف بود بعد از آنکه اختلاف افتاد در حضور پیغمبر
 در خانه حضرت پیش از دخول بلکه در حال امانت پیغمبر و در طاعت نشسته بود و دیگر چه
 منفعت را در این نوشتن حضرت بعد از فوت و اینکه در حال حیات حضرت مخلف میکند مثل اینکه
 مخلف کرد از پیش اسماء یا اینهمه ناکند حضرت و اصرا در آن روز که مخلف نمیکند حتی اینکه لغز فرست
 هر که مخلف کند لابد بعد از فوت حضرت هم مخلف میکند پس واقع شدن این مورد از عمر لیل است
 بر اینکه غیبت مباح است بود و درین و مراعات دین نمیکرد و او امر شرعیه را رعایت نمیکرد و عظیم
 پیغمبر هم نمیکرد و امثال فرمایش حضرت نمیکرد اینجا باینکه پیغمبر سید قول نمیکرد پس
 ایمان کجای او بود اینجا عتقه که گفتند قول قول عمر است کجا ایمان داشتند که قول عمر را واجب
 داشتند مباح است و قول پیغمبر را باطل گرفتند که اینجا باینکه نزل آن کفر از این بالا که حضرت
 همین است میماند که بعد از آنکه مانع شد از آنچه مضمون حضرت بود کفای این نکرد بلکه حجت شد
 و خصوصاً اشتباه باینکه چنانکه نیست است و این حضرت دادن بلکه در مقابل و حضرت است
 در حضوران بزرگوار در حضور مخاطبه حضرت تراشیدم داد کسب هدایان داد و حال آنکه حضرت را
 مثل حال کسی که گرفت که در آنوقت عمل میشود با اینکه حضرت عفل کامل بود با اینکه خدا
 می فرماید ما ننظرون الهوی ان هو الاوهی یوحی و هر که انصاف داشته باشد این دلیل است
 که گویند و این فضائل اعتقادی این دین نداشته و حال آنکه خداوند بجهت تعظیم مواضع
 بر بابها الی رسول بابها الیه خطاب فرموده و آن دو موضع هم بجهت صلح است و سالت

در بیان غیبت و حلال غیبت
 در بیان غیبت و حلال غیبت
 در بیان غیبت و حلال غیبت

اعلیه الدین پیغمبر هم که هر مایه بود از آنها از خود آنها انبیا و علی با المؤمنین و آنها میگویند که اما من در خلعتی هستم است از این جهت حاضر نشدند جنازه پیغمبر را فرمودند پیغمبر ص من انبراشا مثل بد بودم نسبت بولدش هرگاه بخوابیدم غوطه کیند و بخت بد و پشت بخت بد بنشیند چگونگی میشود که پیغمبر که خالص چنین است از من امت برود و اما میر و ای آنها نصیب نکند با اینکه از بزرگداشت امر اما مثل ظاهر کرد ند آمدن بجنازه حضرت و مشغول خلیفه تراشید شدند بجهت اهتمام در آن پس بنا بر این آنها از پیغمبر کامل تر بود ند که فکر دین بود ند و خلیفه را معین می کرد که اعتنا بجنازه پیغمبر نکند با اینکه با عفا و عری پیغمبر فرموده بود میگویند پیغمبر نه زده احتیاج با و خواند ند با آنکه صبیح علم متبون و با عفا و عری پیغمبر کرد در ظاهر حیات نداد و اما عارف و عالم و شاهد بر اعمال ما هستند فل اعلموا منیر و الله عملکم و رسوله و المؤمنون خرج منا این زمان و از من امت است بر این اعتنا بجنازه حضرت مثل اعتنا بجنازه حضرت است در حال حیات در سل و محل گفته اند که بجنازه حضرت رسول حاضر نشدند و بعد از سه روز آمدند بجهت حضرت نماز کرد ند چون فرمودند نداشتند ابو بکر بعد گفت البدا و البدا و قبل البوار یعنی باید بجهت کرد در این امر خلافت نداشتند که بجهت کار و شیطا است تا فی از حجت است اول کسی که بیعت کرد فرمود بعد شیطان که شهادت کرد بفرمود حضرت بعد ابو عبیده و سایرین خدا و حق تعالی که اوم را خلیفه کند و چند سال قبل از او ملک واکاه کرد که خلیفه از الارض خلیفه از این جهت عمر گفت که بیعت ابو بکر را که ند بود خدا مسلمانیان را از شر و نگاه داشت پس هر که برگردد بمثل این بیعت او را بکشید گفتند اگر بنویس ما شام فارغ شوند از عراف پیغمبر ما بگو میگویند امر خلافت پیغمبر از این جهت بود که ند پس معلوم می شود که حق با شیعیه است که می گویند پیغمبر ص فرمود که علی خلیفه است بعضی گفتند که اگر حق با علی بود و پیغمبر ص فرموده بود دیگر مخالفت نمیکردند و مقصور بود منع او می گویند اگر ان برای بیعتی بود ممکن نبود از بنو حنیفه منع او اگر ان برای بیعتی بود مقصور بود رد او خدا جبار و که کفایم توفیق

و قد يقولون ان رسول الله اياكم جوامد منكم فيكون حال ابيكم مبداء من فرستاده خدایم شما
ابا هیو تو تیره را خیر نفکر خند و کوساله بر سینه کردند خواستند پیغمبر را بکشند و او را بکشتند
کشتند و با عتقا ترا بکشند با اینکه بیکان آنها ماضی بود و در آیه اولیا برادران یوسف کشتند
مض بدش را بر یوسف و او را در چاه انداختند و او را فروختند بمن بجای معلوم میشود
که مقصود چه بود از این همه اهتمام در سقیفه و کلمات **عشر فضائل** فیما جری بعد از آن و بعضی
ما حد من المخلفین و بطلان خلافهم من تبتم اذ لم الامانه لعلی علی طالع استبعاد ممکن
که چگونه میشود که جمیع صحابه را خوبتر کردند الا قلیل و اینها در ایام رسول خدای جان و کما
خود را در دوا خود میدادند میگویند که شنیدیم بعضی از اینچه با عتقا نداده اند اینها شد آن حق بر
کشتند و قید بنا آوردند و بعلاوه آنها اینها مشرک و بت پرست بودند و ظاهر ظاهر ظاهر
اسلام میکردند و در باطن کافر و منافق بودند و ما بنی اسرائیل مسلمانان زاید میشوند و او را
مسلمانان بودند چون موسی عایشا زانها هشناد و سر هر نفر از آنها کوسه را بر پهن شدند
حای که آنها مسلمان بودند چینی شد پس اینها که اولاد مشرکین بودند و خودشان در باطن
مشرک بودند که بطریق اولی نمیدانستند و اوقع و امکان است از اینها از بنی اسرائیل گفتند
وقتی که از دریا گذشتند فرعون را بدیدند غرق شده با منایع از آن گفتند که او موسی را عتقا
برای ما درست کن چنانچه برای آنها چند خدا هست از اجناس مستعار میشود که مخالفان نیستند
امر رسول خدا را در حال چنانچه اب نجاب نیز بوده چنانچه در عوفی از بنی غارب و وابسته شده
که گفتند که رسول خدا بر من دشمنان اصحاب اخراج گشتند چون بیکم رسیدند حضرت
فرمودند هیچ خود را بدل بعمره کنید مردم گفتند یا رسول الله ما احرام حج بستیم چرا میگویند
فرمودند بیدیدید چگونه من شما را امر میکنم شما اینجا را بدیدید که حضرت فرمود که در حضرت
عضدنا ایستادند و رفتند بمنزل بعد از آداء و آثار غضب و در دو میانه حضرت نبوی بعضی
از وجوه آن بدیدید که آثار غضب در حضرت داشت عرض کرد چه کسی شما را غضب از رسول خدا آورد

عصبت کند فرمودند چرا عصبیت کنی من مردم را بچیزی امر میکنم منافع میکند هرگاه ایشان را وای
که مشغول بر عبادت باشند بخالف نمایند و شفاها امر حاضر را مکرر در دماغ نمایند پس در حفظ و استقامت
و طاعت باشند تقاضا مرا بخدمت حضور و چه مضایقه دارند خداوند میفرماید و ما محمد
اکبر رسول و جنت من قبله الرسول فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم که خدا خبر داد که بعد از
پس من بگویند که من پیشوند رسول خدا هستم فرمودند بعد از آنکه خدا ما را هدایت کرد در یکی
بر من بگویند که در عوالم است که فرمودند رسول خداست بعد از من کافر نشوید بعضی از شما کردند
بعضی را بر زمین با شمشیر بچند بخش اجزا از کفر اهل است زیرا که حضرت میگویند از کشتن بکفر و کفر
از ایمان دلایلش اندیش که فرمودند هر که با علی مقابله کند کافرند زیرا که علی را جوار است و حق را
علی است گفتند که لشکر صفین و بصره اجتهاد کردند با جهار خطا و فاسدند بلکه اجتهاد
که صاحبش را بکفر بکشند اجتهاد نیست صاحبش مؤمن است و دعوائی ذکر شده که وقتی رسول
خدا در روز جمعته بود خطبه میفرمودند که ناگاه در جبهه کلمه ای شنیدم از تجارین بگشتن و رفتن
میگشت و بعد از آن که نمائند مکرر آنکه بسوی او میفرست هرگاه می آمد بفرمان خود ما محتاج مردم
را از کندم اورد و چیزهای دیگر و طبل میزد مردم را اعلام میکرد بآمدن خود مردم میفرستند
از او خبر میدادند آنچه میخواستند و جمعه در جبهه مدینه از اسلام او طبل اعلام بواجب و قوی
رسول خدا بود خطبه میفرمودند مردم بیرون رفتند که در مسجد نماز میکردند و از آن نفرته
و اوقات دیگر هشت نفر چها را از اهل بیت و چها را از اصحاب مثل سلمان و غیره و حضرت فرمودند
اگر آنها در مسجد بودند هر یک از آنها را از آسمان بر اهل مدینه میبردند خداوند بر او در سوره
جمعه فرمود و اذا را و ابحاره اولوا الفضل الیهما و نزول قائما فلما عذبا الله خیر من الیهما
البحاره و خیر الیهم و در وایت بگویند حضرت فرمودند که هر عقبه هم میفرماید که استقامت
بانی بنما نماز و ای قش بر شما وارد میشود پس تا مل نما که هرگاه از برای دفع جزئی و بنوعی از
خدا را اینها را بنما بندگان پس از برای حجاب و دین است از باطن ابواب میفرماید که کینه در بینند

مکالمه عیسی با متی

او در دطای ایشان گویند داشته و بساطها و اسطافان فرست بودند چرا مضایقه سپا پند پس
 اینکه عامه نقل نموده اند که هر يك از خلفا ثلثه بدل اموال عظیمه در راه دین نموده اند محض فرائض
 چنانکه از این حکایت معلوم شد و از این بجوی نیز معلوم است چنانچه عامه و خاصه نقل نموده اند
 که حق تعالی آن چهار امین را به بخوی فرستاد با آنها الذین امنوا اننا نجعلهم الرسل فقد موافق
 به بخوی یک صد نفر هیچ بلد از صحابه بعین حال طایفه عمل با این ابره نمود چنانچه حافظ ابو
 رفیع و سایر مفسرین گفته اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر دو نفر از هشت که عمل
 بآن نکرده است کی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احد بعد از من و از این بخوی است که ضرب
 دینار داشتیم از این ده درهم و خرمن و هر گاه که خواستیم رازی بگویم بکدام هم بضد می کردیم الح
 انحصار داده روزه در هم داده با انحصار بخوی کرده و بغیر از او باین ابره احد عمل ننمود پس اگر
 خلفای ثلثه را اعتقاد داشتیم در این بود در ظرف ده روز عاجز نبودند از این که بکدام هم بضد می
 کنند و با انحصار مساجد کنند و خود را مورد عتاب استغفیم ان نقل موا بین بدی بخوی
 صد نفر در بنا و در نه علامه در صفا حاج اگر آنرا گفته اما اتفاقا ای بکن بر رسول خدا دروغ است
 بجهت اینکه مالی نداشته پدرش همان فقره را داشته و ندان بود بر ما الله عبد الله جلوه ان روز
 و در آنان میگویند که در آن میگویند اگر ابو بکر چیزی داشته سبکی می بود ابو بکر در حجاب
 مکتب را و کوه کان مشرکین بود و در اسلام حجاب بود چون منواله امر مسلمانان شده بودیم او
 منع کرد ندان حجاب ابو بکر گفت من محتاج به نور هستم فرادادند روزی سه سال او بکند
 از بد الحاله پیغمبر که پیش از هجرت مال چند بجهت رد داشت محتاج نبود و احتیاج به ثواب بخیر
 بنور بعد از هجرت که ابو بکر چیزی نداشته و کچیز به اتفاق کرده بود با بدایه در حق او نازل
 شود چنانچه در حق حضرت امیر نازل شد هل الی و اما و بکم الله و معلوم است که پیغمبر شریف
 است از آنکه حضرت امیر بضد می ما و کرده اند نازل شد و انبیا که ارغای کنند که ابو بکر اتفاق
 کرده که بسپا بود پس زمانی که چیزی نازل نشده دلالت میکند بر دروغ بودن نقل انفا

معو که بعد از آن بنی جعفر گفت که اینطور است که شما میگویند پس اینها را که شد و از دست تو بر
 کشند مگر شما اینها را بدست هر که بکنند شما را شد و اینها را بدست دیگر مردم قایل میباشند
 الله عیسا سر و بجو که کرد و گفتند ای فرزند فلان من عیسا را بشکورو ما اکثر الناس و کو
 حرمه بنی مومنین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم خداوند صالح قلیل فرمود
 که مومنین و کسان که عمل صالح میکنند قلیل اند و بجای نیست از این امعوبه عیسا را مرما امر بجای
 اسل سئل که سحره بفرعون گفتند یکی آنچه میگوید پس ایمان بموسوی آوردند و بعد بنی موسوی را
 کردند پس از آن بنی موسوی رفتند و بعد بنی موسوی را کردند پس از آن بنی موسوی را کردند پس از آن بنی موسوی را کردند
 موسوی اینها را کردند و اینها را کردند و اینها را کردند و اینها را کردند و اینها را کردند و اینها را کردند
 میگردند گفتند این خدای شما و خدا موسی است پس از آن موسی گفت اینها را دخیل الارض است
 الله کتب الله لکم در جواب موسی گفتند کتاب نگفتم و موسی عرض کرد خدا با من مینویسم نگاه دار
 مگر حق و برادر دم را بعد از این بنی مومنین اما او میماند که در فاسقین خطاب میدهد که تا سر خط
 الفهم الفاسقین پس بنی مومنین این است که اگر اطاعت و نافرمانی نموده و مناعت نموده
 او را که نادر سول الله بودند و نافرمانی نمودند و بفرمان او نافرمانی نمودند و اینها هستند که
 بود اگر مخالفان کردند اما مام و و خود را بختن حججه از خودی که از بنو نهار خود کوشا شدند
 ما آمدند کوشا بر سر کرده نه سجده با و کردند کان کردند که برود و کاشا و حال بیان است
 اجتماع کردند بکوشا بر سر سنی حرف و باقی ماند با صلاهی پیغمبر که بمبتلا هر فرد بود از موسی
 اهل بیت او و جواسلیمان و ابوزر و مقداد و زبیر و غیره هم بر کشت و میزدند شد بجای که امعوبه
 بد رسته که رسول خدا را اسم بود بعد از خم و در مواظبت دیگر حججه میکرد بر اینها را از امر
 میگردید بطاعت اسم پیغمبر خدا جعفر بن ابی طالب و فرستاد فرمود بجو که جعفر را بر شما امیر کردم اگر
 جعفر بن ابی طالب را بکشند بکشید بنی خاندان امیر شما است که زید بکشند شد جعفر بن ابی طالب و فرستاد
 امیر شما است پس بکشند بکشید بنی خاندان امیر شما است که زید بکشند شد جعفر بن ابی طالب و فرستاد

بنا کفر بدین پدید آمد

ای گفت و اینها را امر میکردیم بنا بکفر و اینها را از کتاب خدا و سنت رسول میکرد و بعد
 از خود طهارت و امثالها میگذاشتند که برای خود خلیفه خنبار کنند پس برای آنها تائید این از پیغمبر
 کنند و راست و در شده است ای آنها از رسول و از خدا و از نبی که نشاندند قوم اینها را
 شدند مکر بعد از نبی و تحت پیغمبر اینها را فاکنداشتند و کوری و شمشیر بکرات علی علیه
 طالب و علیه السلام آوردند و اعظم اینها از پنج کشیدند و در جهنم سبیل الله و دنیا
 هرا را و جانشین او را و رسول خدا را زل کردند و پیغمبر سختی شد و خبر آنکه علی را به قتل رسانیدند
 بجهنم اعتماد بود که با و داشتند و معرفتی که بفضل او داشتند و علی را ناسر کتاب خدا و سنت
 رسول و علی پیش پیغمبر از هر کس محبوبتر است علی در خلوت شب و روز تبارش و خدا بود هرگاه
 سوال میکرد با و عظام پیغمبر بود هرگاه ساکت میشد رسول خدا خود را بندای پیغمبر میخواند علی
 شجاع با حد بود بعد از رسول خدا در علم و فقه و همه اینها محتاج بعلی بودند از برای علی
 سوار بود و منافقین است با آنچه خدا در قرآن در حق او نازل شد که از برای احدی از آنها نبود علی
 از همه خود در نفسش از همه سخی و خضیله از خضال خیر نیست که در علی نباشد و از او و شبیه او
 که از علی سبقت گرفت هرگز رسول خدا کس را بر علی امیر نکرد و خدا در زمانه مقدم بر علی نشد
 رسول خدا اسامه را امیر حبش کرد و ابابکر و عمر را از جمله حبش قرار داد گفتند پیغمبر سنت
 میدهد و این کوکب بنده را بر ما امیر کرده چون اسامه بنده بود رسول خدا از صدای کلام
 ابن عباس را میبکند و ابی که در کافیش از حضرت عثمان از پدرش از جلدش در ابی شریقه
 پیغمبر فخر الله شمر نکرد و نه افرومودند چون امیران ما و لیتکم الله و رسوله نازل شد چند نفر
 از اصحاب رسول خدا در مسجد جمع شدند بعضی بعضی گفتند چه میگویند با بن امیه گفتند
 اگر با بن امیه کافر شویم کافر شده ایم بنیانی را بنا و اگر ایمان با بن امیه داریم ذلت است برای ما
 که پس از طایفه اماساط باشد گفتند که دادینیم که تخم را راستگو است و آنچه میگویند
 لکن او را دهم و میبایدیم و اطاعت علی را می کنیم و آنچه خدا را امر کرده این امیر نازل شد بعرف

نعم الله ثم تنكر منها فخذها اميتنا شمسنا ولا ينحلي راسنا منكم فيكونوا اكثرنا في الظاهر
 بولا بنان مصدق ابن عباس اسما لجنه طبريه كفته در كتاب سرائر الامامه كه بندي پديد كفته بعد
 از قتل حسين نا افر با وصي او است اسماحي بيك شهيدا جرع الخبز جع من رفع الاسل
 فاهلوا واسمه لوانها ثم قالوا باين لاشل است من خذلان لم انعم من بني احمد ما كان
 لعينها شمس بالملك فلك خبز اوله وحى نزل در منهاج التاب بن اسنا خذ لا فكه بن مريم فقه
 از رسول خدا و فقه يافت و اياها بجهت دهواهاى اياها بعضه طلبا من كردند بر اى انكه سخطى
 باشند و اكثر مردم او را مينا بجهت كرهند بجهت طلبك بنا چنانچه عمر محمد لعين اخذ كره ملك
 روى بجهت چند و زده بنا چو بجهت كردند او را مينا اخذ كره ملك و قتل حسين با اينكه مينا
 در قتل حضرت نه نشجهتم است خورشيد خبر را دان شعرت خود كه كفته و خانه عبيد الله من بعد
 قومه الى خيله منها اخذ حسين فوالله ما ادركوا له لواذف افكره ايسر على نظير
 انك ملك الربى والربى شمس ام اصبح ما ثوما بقتل حسين وفي قتل النار التي ليس لها
 حجاب في الربى فتره عين ابن خالها و لاناها و اصحا رسول بود و اما علماء اياها على وضو كذا
 كه هر دو امام شافعي و ناسند كند اند كه سطح بنور شمس و عست لكن چو رافضى از امتقا
 خود ما انهم منكم زعمش كه يكى از امام حنفى است در تفسير ابن ابره هو الذى بصل عليه
 و ملئكه كفته كه بقتضا ابن ابره جابر است كه صلوات ميسر سنى بر اخاد مسلم لكن بغير
 با هم صلوات ميسر ننند ما منع كرم حنفى كفته كه انكشور و دست راست كرم
 مشرع است لكن چو رافضى اخاد خود كره انده نادرد دست چپ ميكنم از ابن جليل بسيار
 ابو حنيفة كفته كه من محالف حنفي بن محمد ادر هر چه كفته و كره الا اينكه نماز است در حال سجده
 چشم خود را ميگشود كه من امر كنم بهم كذارند با اينكه بهم ميگذاشتند كه من بگويم باز كند اس
 كره كه بچشم باز كند و بچشم كند تا محالف كفته شده باشد بدين اى با اضا فطالبتى چو كوشه
 شربت سبب سبب بغير بنديل دادند و احكام را بهم زدند كه از صاحبش بقت سبب و ضد

برداشتن عیسی بن مریم علیها السلام از قبا خلاق

۱۱۲

صواب اگر گفته اند با اینکه رسول خدا فرمود هر یک عقی صندل است و هر یک نخل است و هر یک زیتون است و هر یک
 انار است و اینست که ابن عباس و ابن شداد و سحره و هر از حدیث او پیغمبر و حق تعالی
 چون محتاج به فرمودند گفتند بپناه است که ستمان بشنوند مقدم بدارند علی را با اینها با
 سوء ظن با امام خود بهم رسانند آمدند جماعتی از قبایل از یمن و بضا عمان و درین راه پیدا کردند
 مثل ابی هریره و این گفتند که حدیث جعل کنند و افتراب پیغمبر بکنند حدیثی با این است
 بکنند و چون خفا شد بگویند نا اینکه ابا هریره چهار صد حدیث از انس بن مالک پیغمبر گفتند
 حق ابا بکر فرموده معاویه علیه السلام او را بفرمود که منادی ندا کند که هر که یک حدیثی در حق
 و اینست که همه اسناد کشته میشوند و اسیر میکنند و اولاد او را و عمارت میکنند و اولاد او را
 و حکم کردند هزار ماه که هر که اسم او را در حق علی گذارد با اسم علی بزند کشته میشوند و اینست
 که عالمی اسم علی را بر سر میزد و میگویند بعد از آنکه خبر دادند که در آن عالم را بپایند گفتند
 که اسم علی را در خاطر خود نماند و فراموش نکردند و این را با اسم میزنند و قصد شتم است
 و در حق خود لعن میکنند و ابا تراب را در کتاب سوار الا ماله ذکر شده است که چون
 بویک ماله بفرستند و این روز سید بن مکر که در راه معاویه و اولاد او که لعن علی را است
 گفتند چون وضع شد و ذرا حاضر گردیدند و سید بن مکر که در راه معاویه و اولاد او که لعن علی را است
 این بود که معاویه گفت که من لعن پیغمبر را و لعن ابا هریره را و لعن ابا تراب را و لعن ابا
 گفتند رای با او است چون و چه بر میزد و بودی مالدار می خواست و خواست و خواست
 و خنای را نمود عمر گفت که تو در حق ما کافری عمل بدیستی و سخن ما بگافری گفت پس چرا
 شما فاطمه را لعن کردید که گفت بگویند علی کافر است و می گفت اگر علی کافر نیست چرا
 او را لعن میکنید و می گفتند لعن من و فرمودند و گفت بپناه است که ستمان بشنوند مقدم بدارند علی را با اینها با
 عمر بن عبدالمطلب لعن علی را از میان ابرو داشت چون که لعن علی بدعت بود و بدعت است که لعن
 و اسیر کرد با قصد شتم از حق خود و اگر اسیر کردن و بپوشاند و جمع و دیگر برین

رفت و عادت بنی قریب بود که در آخر خطبه علی را پس میگردند همچون آن خطبه را در غایت شجاعتی و
این امر را آن الله باینرا بعد از الانصاف و ابتدای الفری و بنی غیال و المنکر و البغی بعد از آنکه
ند کردن و از منبر برآمد مردم از اطراف مسجد فریاد برآوردند و امیر المؤمنین کافر شدند و او جمله خود
که او را بکشند صدان را سلیک برآورد و از قتل اخای برخواستند و برآوردند و او را سلیک
خود را عمر از دست مردم خلاص کردند و خود را بنظر رساند بعد از آن خواند این امر مستحضر شد
در آخر خطبه جمع مردم منفرد شدند و می گفتند سنت تغییر کرد سنت بنی دل کرد مردم از ابو جعفر
و شافعی استغنا کردند و ندادا بمتسکله که عمر لعن را داشت و سنت را تغییر داد ابو جعفر و شافعی خود
و نوشتند که لعن علی بدعت بود و داشت سنت که فرات باز در کتاب اسرار امامت که در دستش
چند قبیل هستند که معظم مکرم که میراث صفات و برای آنها میرند بعضی از آنها بنو السنان
میگویند که بنزه در سر امام حسین بود بعضی از آنها بنو الطیب گویند از اولادان یعنی هستند که
حسین را در میان طشت گذاشت و بر پیش روی بنی یمن از آنها بنو النخل گویند از اولادانند
هستند که اسیران را بغل میکنند و در جسد پاره پاره مظلوم میگردانند و خندند و از آن ناله ها
برداشتند با ناله ها دیگر مخلوط کردند و حلقه از آن بجهت تقال و نغم و تبرک بود و هاخاها خود
مضرب کردند بعضی از آنها بنو النکیر گویند از اولاد کشته هستند که تکبر کنند و زیاده سر میزنند
خامس از عباد داخل شام بودند بعضی از آنها بنو الفرج گویند از اولاد کشته هستند
که سرها از دروغ فروج لعل بودند بعضی از آنها بنو الفصیل گویند از اولاد کبر بودند که قضیب
چوبی سیم زید را بر صید داشت که از بید پلید لعین قضیبی اشاره به شایخص میگرد بعضی
از آنها بنو الفزح گویند از اولاد کسان هستند که بجهت شرافت فتح زید پلید سورده آنا فخرنا
خواندند آنها را جماعت هستند که خدای فرماید که اگر برای اهل عراقی و مغیره بنا ویدی
قبیل ترانند و قوم منافع قبیل آنها مکن و بعضی هم منافع قبیل بعضی کشتن قول نکردند و خا
منعت علی در بصدایه و از سو خدا قول نکردند و سی هزار حد پیش خداوند میفرماید

از اولاد که

تفسیر و تفصیل علم ارباب طریقه

چه بود و از آن به وقوع اسباب و زمین آمد آنها اعراض کردند و در کفر ماند پس هرگاه قبول نکنند
 از خدا و رسول چنین را از آنچه گذشت از آیات و احادیث چگونگی می کنند عالمی کسی از علی رسید چنانچه
 حضرت فرمودند پس بران روی بفرمود یعنی نادیده گرفتن تیران روی و غفلت یعنی از ایمان و جهل جدا
 عجل است که می گویند اصل دین به کمال مال است حال آنکه در ادبی آنها اسپر شدند و در این دنیا
 گشته شدند و چون که ابوبکر خالد را فرستاد بکشتن بنی حنیفه و منی حال آنکه بن نویره که امیر بنی
 بود خالد آنها را کشته و در کوه و سیور و بان مال خالد سلبت ناکرد و کشت که هر امری
 هر دو داشتند ناکرد خالد را الفیض گفت الله دادند از روی عداوت با علی که مملکت سیف الله است
 حضرت عیسی علیه بنی حنیفه می گفتند که پیغمبر خدا را نکرده که حقوق اموال خود را صرف و کنیم و در مضاف
 صلحا قوم خود و خلافت زبرای ما هستیم از برای تو ای پسر ابی جعفر و ابوبکر بنی امیه که مانع
 بنا و بل و او نمیکشند چون که از اصل منکر نکرده بودند لکن ابوبکر را ابوبکر و قابل ندانستند که
 پیش از بفرستند زبرای که از رسول خدا شنیده بودند که ابوبکر را حق در خلافت و امامت است ابوبکر
 در آخر عمر حسن خود را سفت خود و پیشماشتند از فضل مالک عمر و با تمام خلافتش فعل ابوبکر را انکار
 کرد اسپران ابی بیلبر بر کرد پس خالد را حاکم نازد که بان مالک ناکرده بود و کانی از حضرت امیر
 محمد باقر را و این شده که در روز غدیر خم و فقی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را بر
 گرفته و او را مولای خود و مسلمانان و خلفه کرده ابلیس لعین بغرزد در میان لشکر خود مانند اسب
 و بر و بجز از لشکر شجرانکه نبرد و آمدند و گفتند ایستد و مولای من چه شد و اگر از تو شنیدیم
 بغرزد این بغرزد و انا که ابلیس گفت این پیغمبر را و نکاری کرد که اگر تمام شود این کابلان برای او خدا
 را معصیت نشود هرگز گفتند ایستد ما بوفه آنکه آدم را از پیشین برین کردی چون نماز می خوان گفتند
 که عجل از روی هوا سخن می گوید دیگر گفت باغی بنی خیمه ها او داد و میزند و کاسه سر چون
 چشم دیوانگان ابلیس بغرزد کشید که بطر افشادند و دوستان گفتند ایستد که من بودم آدم
 از پیشین برین کردم گفتند چرا اما آدم نقص عهد کرد و بجای کافر شد و اینها بفض عهد نکردند

بنا و بل

خواهی بگو و بگو

۱۱۵

و کافر شد بر رسول چون پیغمبر خدایم رحلت کردیم و غیر از علی را بر پا کردند بلباس تاج پادشاهان و سوار
 و نشاندند بر سر کمر پیاده و سوار و خوراکه کینه خدای طاعت می شود تا اسام بر پا شود بر
 از آن روز بودند حضرت ابی طالب و پسران و ولادت صدق علیه السلام بلباس طریقه چون که پیغمبر رحلت کرد و وطن از
 بلباس بود زمانی که گفتند پیغمبر از روی هوا سحر می کرد و بلباس می کرد و آنها یعنی منافقین قصد
 کردند که آن بلباس را و کمان بلباس اعواء می آمد بود که گفتند غیر از آن که عوف بن ابی جهل در تفسیر علی
 ابراهیم دیدند خود از حضرت امام علی بن ابی طالب در حدیثی تا آنکه فرمود بعد از آنکه گفت پیغمبر من که می
 و هذا علی مولا انا لست خالق غیرها خود در پیچند بلباس زنا گفتند چه شده است شما را گفتند
 امروز از پیغمبر است یعنی که نکشاید او را می نازد و قنای ما بلباس گفتند چه چیز است شما نهانی که در
 او هستند و از عهد ندادند خلف عدله با من نمیکنند پس خداوند سبحان این را بر دافتر شد و ولادت
 صدق علیه السلام بلباس نشسته فاشعوا الاقرانها من المؤمنین یعنی متبعان علی بن ابی طالب نکردند و قوم
 گفتند باینکه ای اسیر بند او اسیر کردند تا آن ها را مثل اینکه در کربلا منافقین خلفا کشند و
 آنها را چون حبس و انضام اسیر کردند تا آن ها را و هم چنین هر روز را تسبیح و نشاء بود و
 شصت نفر از اولاد علی و فاطمه را کشت و سنجاکند هر یک پیغمبر را و یکجا انداختند و بعضی کتب
 مد کوراست که گفته اند از اولاد علی صد بیست هزار نفر خداوند میفرماید که ای رسول الله
 اسوه حسنه پس واجبست بر ما یعنی رسول خدایم اینکه محزون شویم و در حق حضرت و شایسته
 در سپاه ایران بر کوار و شکی نیست که رسول خدا محزون است بجهت قتل اولاد خود و حضور
 عاشورا بجلالتی است که در دوزخ عاشورا داد و ستادی کردند که برید بلباس هفتاد و دو نفر را
 شهید کردند که هیچ نفر از اولاد علی نبود و در اسلام سید شریف گفته اند هرگاه تبعیت کردند
 یکی از امام است و واجب طاعت که چون سبقت از برید بلباس کردند و تا سبقت از او قباح است
 کردند اللهم العزیز و منابیع و طاعت شد در کتاب شریف البیوه که ابو بکر در خواب
 دید که انبیا از آسمان جدا شدند و بپا گفتند و از آنجا باز آمدند و متفرق شدند قطعه

از آن در خانه ابو بکر اضا ابو بکر از بجزا هفت سید بعبیر را بجا گفتند و داشتند که ظاهر شود
بیکدیگر در این زمان پیغمبر و اذعان می نمودند و از او بنویسید هر قدر نادی بعد از او و آنچه بنویسند از قبو
دعوت او را خوانند و پیغمبر ابو بکر را دعوت اسلام کرد ابو بکر گفت بکدام جهت از تو میگویم که فرمودند
پیغمبر بجزا هفت سید ابو بکر اسلام آورد پس اسلام ابو بکر بجهت همین علت بود نه از برای خدا اسلام
اورد و اما علی شهادت و شهادت و بجا آورد و اعتقاد از جمله خبرهایی که شهادت بر عدالت و قدامت اوست
میکنند با اهل بیت و اینست که صدق و بر حوم ذکر می کنند در عمل از آنکه حبیل که گفته حق است
که سستی سستی میشود تا اینکه علی را دشمن ندارد اگر چه بداند که باشد و در تاریخ این خلکان که تاریخ
عبیر را با اینست میگویند که لشکر را بد و سستی علی جمع میشود تا اینکه روایت میکنند که کتب خود که
پیغمبر فرمود با علی و سستی ندارد و تمام کرم و من متقی و دشمن ندارد و تمام کرم و من متقی و دشمن
الفضل و شیخ نجیب الدین ابوالفتح صفه ای از جمیع مسلم نقل کرده که پیغمبر فرمود که خداوند
فرستاد رسولی در حقش سه دفعه که علی بن ابی طالب و حسین و امام المقتدر و قائم الزمان و الحاکم
پس تا نیست که علی امام الهی نیست بلکه امام المقتدر است که خداوند فرستاد آن مقتدر و بخت
و غیره و بعد صد و هشتاد و یک سال بعد از رسول خدا که بعد از امام با مامت با دشمن علی جمع میشود
بدانکه جماعت عامه تا ما روایت کرده اند که پیغمبر در حواله فرمود که زمین خالی بود پس
و اما سببش را نمیکنند که بر شما خبری که لا استکونوا را بود و یا شد با اینها است و اصداب و بخت
و ابو بکر را صد و نوزده سال بعد از آنکه در حواله پیغمبر چند نفر سینه و او را خلیفه رسول خدا خواند
تا اینکه رسول خدا او را در جنت خود و بعد از وفات خود خلیفه نکرد که خود را با هم میگویند
که با خیر و امتش و امیر المؤمنین و خلیفه رسول خدا خواندند تا اینکه در چند موضع او را
خلیفه کردند در عهد از جمله در غزوه بول که فرمودند با و مدینه صلوات الله و در مکه از برای
من یا از برای تو یا از برای بنیست اینکه بوده با شیراز من بمنزله هارون از موسی چرا که پیغمبر بعد
از من بنیست رسول خدا خواندند چون ابو بکر سوره امیر کرد اسماء را بر جیش که ابو بکر

بنی القابوق صومعه فیما بین القابوق

۱۱۴

و عمره را از مجلس بودند و خضر رحلت کرد و اسامه را عزل نکرد و او را خلیفه رسول خدا میخواندند
چون ابوبکر منوای خلافت شد اسامه غضب کرد گفت رسول خدا مرا بر تو امیر کرد چه کسی تو را خلیفه
بر من ابوبکر نامزد فرستاد اسامه را راضی کردند و او را مدتی حاکم خود میخواندند و عمر را فدوی
و بعد از آنکه اسامه را رسول خدا فرمود علی را فدوی است حق باطل را از هم جدا میکنند
چگونه با او عیال بشمار کردند و در امرنا جل که خروج کرد بر امام چهارم شان واحد از آنها با او جز
بغیر نکردن صفائی که حق خود را طلب کرد باز به بکر اهمل کلمه سخن نگفت و عایشه را ام المؤمنین कहند
و باقی از جانات جنین را نگه داشتند و در درش محمد را با بزرگیشان و فریبش را گفتند و خدا خال المؤمنین
با و نگه داشتند و خواهرش را ام المؤمنین कहند و معاذ بن ابی سفیان را خال المؤمنین कहند و خواهر
ام حبیب را خال المؤمنین कहند و بعضی از زوجه خضر بود و خال ابوبکر خواهر محمد بن ابی بکر را ثنیان خواندند
معوذ بن ابی بکر را از پدر رسول خدا لعنت فرمودند و معوذه را از او کرده پس از او کرده لعنت
پس لعین فرمودند و پیغمبر را گاه معاویه را بر بر سر بیپندار و انکسیده معوذه انصفه المواقفه
فلو بهم میباشد با علی معاذ که کرد و جهاد خلفا است و امام حق است و هر که با امام حق باشد
کند ظالم است بپیش این که محمد بن ابی بکر موافقه کرد با علی و مفاد شد پدرش کرد و بغض معاویه را
داشت بجهاد دشمنی او با علی و محاربه او با خضر معاویه را از کتابش شمرده اند و حال اینکه
بلیکله نوشتند بلکه رسائل نوشتند بلکه از جمله کاتبان علی سحر بود و مرتد شد مشرک شد
و در حق او آمد و لکن موثر بود بالکفر صلی الله علیه و آله و سلم غضبت الله و لهم عذاب عظیم با اینکه معوذه
همیشه مشرک بود و با عدالت که پیغمبر میخواست بود نکذیب میبگرد و اسمش را میخواست بدو
روز فتح یمن بود طعن بنی بر رسول خدا و کاغد بضمیر عرب می نوشت و در اسر زنی نمود
که اسلام آورده بود و فتح در شهر رمضان شد هشت سال بعد از هجرت معاویه بشیر خود را به
بود از سر پیغمبر که خون او را هدر کرده بود و فرار کرد بمکه چون به بداد و ابا میزدند نازارند

ظاهر کردن پیغمبر در میان

اضطرار پناه به پیغمبر آورد و اظهار اسلام کرد بعضی گفتند اندیش از فوق و حتی مسلمانان شایع
 مآخوذ را بعضی از انداخته شفاعت او را بکنند عباس شفاعت کرد پیغمبر گفت شنیدم از او علی
 عمر و ابوبکر که که خدمت پیغمبر سپیدم شنیدم و فرمود بر شما ظاهر میشود مگر که می میرد و بر
 سنت من میجوید باشد حضرت برخواستند و زنی خطیب بخواند معوی بن رخواستی است سینه
 بنزد بلبید را گرفت و برین رفت خطیب نشیند حضرت فرمودند لعن الله الفاسق المفقور خدا
 لعنت کند کشته و کشته شده را معوی بن ابی العزیز کرد در حارث بن علی و جمیع کثیرها را از خباصت
 کشت و حضرت را لعن کرد برساند و گفت شنیدم که شما اینک عیسی را بفرستید قطع کرد اما حسن را
 زهر داد پس معوی بن ابی العزیز را شهید کردند و از او اسیر کرد جدا و شنایان و سواران کشت
 مادرش را بجا آورد و از خود خالید بن ولید را سبقت الله و سبقت الله مقلب کرد و خالید را
 دشمن خالید و سواران کشت سواران کشت سواران کشت که روزی احد مسلمانان کشته شدند
 و ندان پیغمبر را کشته شد و شهید کردند چون اظهار اسلام کرد حضرت او را فرستادند بقبیله
 بنی نضیر که کشته شد بگریختن کشته شد و خالید بن ولید را سبقت کرد مسلمانان را کشت سواران کشت
 احتیاج برخواستند اما کار افعال خالید را کردند و دشمنهای خود را با ستم بلند کردند بحد تکمیل
 می شد سبقت کرد بر خالید حضرت عرض میکرد خالید با من بنیاری میجوید و سواران از این خالید کرد پس
 از انصار و مومنین را فرستادند تا که کشته خالید کردند در قیصر نظام حضرت بر علی فرمودند که
 را از حق بن حضرت امیر رفتند و فرما این رسول را بکشد و در بنی چون پیغمبر مصلحت کرد ابو بکر
 خالید را کشته خالید را کشته بکشتن اهل بیامه خالید کشته از اینها هزار و دویست نفر را با اینکه
 همه مسلمان بودند کشته کشته ناما لک بن ابی و هم که شمشیر گویا این همه شفاعت او را سبقت الله
 گفتند مایع ز کوه را مرند شهر ندان اینک اطمینان عذر میکردند و خالید که مسلمانان را کشت
 خونهای آنها را بکشد که با آنان و ندان اینها را اسیر کرد تا که سبقت کرد عذر با مومنین بود

او را سر نه خواندند با اینکه پیغمبر فرمودند با علی جلیک با تو جلیک گفتند که خدا را با جماع گفت
 بعضی گفته اند بدتر از ابلیس که پیوسته است بهشت و در ظاهر آن گفته او را و در میان
 معصیت بود و شک نیست که ابلیس عابد بن ملائکه بود و ششم هزار سال اقامت در عرش چون خدا
 آدم را خلق کرد و خلیفه زمین نمود ابلیس امر نمود بپیچیده بر آدم ابلیس استنکار کرد و وقت استحقاق
 طرد و لعن شد و معوی که همیشه در شورش بود بپای میگرد و تا اینجا جمل از رحلت سول خدا
 پس از آن هم استنکار کرد از طاعت خدا و دند در باب خلیفه رسول خدا پس معوی بدتر از ابلیس بود
 بعضی چنین منصفینند از مخالفی که معصیت با ما نیست بپای معوی که با اینهمه افعال شایع کرد که
 او ضار شد که حضرت امام حسین را ستمید که در احوال او و عادت کرد و فنان او را سپرد که در احوال
 در بلاد کرد و این بر سر هر هفت امام فخر العابدین را معقول کرد که تا آنکه استخوان سینه
 حضرت زین العابدین را پاره کرد و سرش را جدا کرد و بر زمین کرد با اینکه مشایخ اهل احوال گفته اند که در
 قتل حسین آسمان خون بارید و سرخی که در آسمان است و قتل حسین پیدا شد و وایت کرد که
 که ستمی کرد با شتر و شتران که در احوال خون بود و آسمان خون بارید که اثر او در جامه های اهل دنیا پاره شد
 جماعتی که او را امام میدانند توقف دارند در لعن ابوالفرج جویری که از مشایخ حنابلة است
 از ابن عباس روایت کرده است که خداوند فرمود که پیغمبر که سبب الحقیقین کرد که ای کاشتم
 هفتاد هزار نفر و هفتاد هزار نفر را بر سید عباس بن محمد بن احمد بن حنبل از بنی بد گفته اند
 آنکه می بود که کرد با پیغمبر که مدینه را غارت کرد و او را دله مالحی است و روزی گفت که قوی مرا شست
 بد و ستمی بر بدی و هفتاد گفت با کسی بر بدی و شستند او را که ایمان بخدا و سوا و زده باشد
 گفتم چرا او را لعن نمیکند گفت چگونگی او را لعن نکردیم حال اینکه خدا او را لعن کرده در قرآن
 گفتیم در جای فراوان لعن بر بدی گفت با این ابراهیم بن حنبل که ستم ان بنی است و اهل الارض و
 نطقوا ارجا مکرم اولئک الذین انهم الله فاصحهم و ابعی ابصارهم چه فاشی نزد کس از قتل او آنکه
 قتل سبط پیغمبر و قتل عذرت کردن مدینه و اسپر کردن اهل او و کشتن جمعی از وجوه مایل

فصل اولی در بیان کلماتی که در این کتاب است

از قرین و مهاجرین و انصاف که هر سه در حدیث آمده اند به هفتصد نفر و نقل کسی که شناخته شده از حرو عبد
و زنی ده هزار نفر خون گرفتند پس از آن رسید بقیه رسول خدا و دو صد نفر حضرت تاسیجیل پسران
خون شدند پس از آن که بزرگواران که با منین و او و اسوزانند **فصل** از جمله مطاعنه که بر ابوبکر
و او است حکایت کنند که از اهل بنی عصفه علیهم السلام عرض کردند که من از بعضی بطع منامیل با شما
کنند و وقتی که بنشیند را تو شنیدایند بنشیند اهل کربند که بنشیند فرمودند ما معاشر اهل بیت
مبارک نمیکند از بیم آنچه از ما باقی میماند صدقه است و فدای آن جمله بلادی بود که در جنگ بصره حضرت
رسول و دامنه بود زیرا که چون فتح خبیر بدست اهل بیت شد اهل فدای شما خدای بواحی آن
داشتند که نارضا و متنازعت در میان بود و جنگ سیدم کردند و ابیات که میماند از شما که چون
جنگ کردند مال حضرت رسول است و ایما را از شما که فدای آن فقره حق حضرت رسول از جبرئیل
پرسید که فدای آن فقره چیست حضرت عرض کرد فدای آن فقره فاطمه و حشمت و کسب حقش فدای آن
بامرحمادی غرق جمل فاطمه فدای آن که از او و زبیر او یا من که ائمه باشند از او و امام حسین و فرزندان
امام حسن فرمود که اینها به جنگ گرفته شده مخصوص من است و با شما جدا بودم بیکر اینها از
تو و فرزندان تو است و از قیامت چون خلافت با ابوبکر قرار گرفت کس فرستاد تا او کلامی حضرت
فاطمه و از فدای بزرگترین کرد حضرت فاطمه فرمود که خرافات منی که از مال من ابوبکر گفتند اینچه
میگویند گواه بنیاد و حضرت فاطمه را او محتاج کرد و خطبه بسیار طولانی در میان فضیلت و
بلای آن خواند که مشتمل است بر این که ابراهیم علیه السلام در شما آستان و او است و بجای از ذکر او و بیجا
این را و در آن بوده بنص قرآن و عموما ابیات و فرمودند تو مدعی حدیث منی معاشر اهل بیت
هستی ثابت کن حدیث بودن او غیر شاهد زوری شد آخر الامر امین را شاهد بودم امین با ابوبکر
گفت که او ای منیدم تا حجت را بر تو تمام کنم و آنچه رسول خدا در حق من گفته ترا بحق خدا قسم میدهم
تو نمیدانی که رسول خدا فرمود امین بنیست از اهل بیت ابوبکر گفت ایله میماند پس امین
گفت من گواه میدهم که حق تعالی و حق که بر رسول خدا که بدو و ای الفی حق او و رسول خدا

حکایت فداک

۱۲۱

فداک بفاطمه داد بام خدا و حضرت امیر المومنین بنیامد بهین بخوگواهی را بدید و این حضرت امام
 و امام حسین بنی کوگواهی دادند ابو بکر بقول بنمود خطبه فاطمه عامه خاصه بقل نموده اند و اکثر
 الفنا خطرا اینا بشرد نهاییه ذکر نموده این طلاس از طرف عامه روایت کرده و این از الحدیث از کتاب
 شیعه جوهر روایت کرده که چون ابو بکر خطبه فاطمه را در باب فداک شنید بر منبر رفت گفت
 ایها الناس این چه کوش داد دست بر هر سخنی از دوزنها چو در عهد سول خدا بنود این
 قصه از این و باه است که گواهی دیم او بود و او ملازم جمیع فتنه ها است میخواهد فتنه
 پیر شده را جوان کند استغاث میخواهد از ضعیفها باری بگوید از زنان ما ندانم حال کرد
 ترین از دوزن فداکار بود این لایه الحدیث گفته که من با شما خود نفیتم که او بکر که ابو بکر
 کنیز این بترها را بکه داشت گفت که به نیست صحیح است و مرادش علی بن ابی طالب است من نفیتم
 کردم گفت این قسم سخن با او داشت گفت علی را پادشاه بود و هر چه میخواست میکرد وی گفت
 یعنی گفت که ام حال زنی بود و دامام جاهلست جزای او مثل من ندای با اضااف نامرنا
 که تا بصورت طاهر و امیر مؤمنان چه فتنه ها میدهند حال آنکه نکند باب ایشان نکند بجداست
 و از ایشان از بن خداست با امینون گفت که این شخص را نصیبی و خطی از اسلام بود و نه جدا
 نه جدا و نه نه حاج الکرامه علامه ذکر کرده که اگر این خبر روئی ابو بکر که سخن فداک را بینا باشد
 راست باشد چرا ابو بکر بقله و سبقت تمامه را و اگر داشت پیش علی چرا حکم کرد مال علی است تمام
 که عیسی را غایب علی آورد که صدقه بود چرا اهل بیت عصمت و طهارت که این نظر هر درشت
 انها است مرتب میشدند چیزی را که جایز نباشد نه اخلاص بمر اهل بیت حرام بود و بعد از انها
 وقتی مال بحر نیز پیش ابو بکر آوردند جایز نبود گفت که بیغیرت و عده داد که
 هر وقت مال بحرین آمد سر حقه بدهم ابو بکر پروا ندید المال بر دار بدوزان که شاهان را و
 بجوایند بلکه بحرین را غامط از فداک نسبتا است از اینجهانکه ابو بکر از زوجات حضرت را
 متکثر ساخت از تصرف در بچرها و گفت اینها صدقه است چنانچه در فداک گفت صدقه

مکالمه فصحاء ابو حنیفه

و میراث فاطمه را عصبه کنی در حجاج گفته که فضل بن حسن و قتال گویند با ابو حنیفه مناظره کرده
گفت که ایها الذین امنوا لاندخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم فلیخ شئ بان ابو حنیفه گفت
لیخ شئ گفت چه میگویم در بعضی از خلفاء بعد از رسول خدا ابو بکر و عمر را علی بن ابی طالب ابو حنیفه
گفت ای تو نمیدانم که آن دو نام خوانبر رسولند در غیر او کدام حجت میخواهی و شتر از این در فضل
اها فضل را مناظره کرد که و صدت کرد که من شوق دارم در جانی که حق تعالی را و نذرند و اگر هم
داشتند بچینند نذر رسول خدا بد کرد نذر بختش خود و عهد خود داشت گشتند و تو خودت
گفته که این آیه لیخ شئ از آنست که بعد از رسول داخل خانه او شدند ابو حنیفه سر برافکند پس زبان
گفت از برای آنها مخصوصاً نبود لکن نظر حق تعالی بر او افتاد و حفصه مسخوفی رفتند و اموال و خرد
دخترهای خود فضا گفت تو که میدانی که وقتی پیغمبر رحلت کرد نزن داشت از برای آنها
بود بجهت ابی فاطمه را داشت نظر بجهت آنها نه بلکه از هشت باب هر یک از آنها میراث اینست
نه بلکه از هشت باب بگوید بگوید میگوید نه هر حجره باین طول و عرض پس چگونه در مرد
مسخوفی پیش از بگوید شد ندیده شده است که عایشه و حفصه از سهمیه نهانی پیغمبر فاطمه را داشت
بمیراث و منع میراث او شد و فضا بن کلام نویسنده است از چند راه ابو حنیفه گفت او را
بیرون کنند که رافضی حنیف است پس اینها عداوت کاسنه دارند با اهل بیت خداوند پیغمبر
در حق و عبادت پیغمبر و قرآنی نبوت کن میفرمایند و لا تترحم علی الجاهلین الا ربنا بعد از ذکر
این آیات پیغمبر خروج صغیر از خضر پیغمبر بر شوخ و میوه سیب آن کس فرمود بدو معنی که
بعضی از آنها بر روی من خروج کنند پس از آن فرمود ما جمعی را تو بینا ش از آنها پیغمبر خبر داد
با و پیش از وقوع از باب پیغمبر با آنها هم عایشه خروج کرد از اهل بیت علی و بکر را اسلحه
بجهت قتل امام و کسان که با او بودند نذر از احتیاج سوار شدند کرد و اسلحه میبکشند
میفرمایند و لا تحزنوا بالقول فیطعم الذی فی قلبه برحق عایشه و خیر سب کرد که مبادا لشکر
از او متفرق شوند و دیگر خبر از امام حنفی بیرون آمد بیکان آنکه او را میفرمایند

[illegible]

که سلام و بر قشود مقدم نمود و در محبت و همدلی نهادن است و بر آنکه از اهل بیت اطهار
 حلال و باطنی و بیرون سلام بعد از شهادت است و از نماز است و شهادت نماز است و سلام
 حلال حاصل میشود و هرگاه شهادت بعد از سلام باشد نماز نافل است چون سلام و اسطه
 و فاصله شده نماز آن که شهادت پس از اتمام است و مقصود عمل آنکه مردم را از نماز
 منکر که شهادت را بجا و سلام بخوانند این بود که نماز فاسد شود که عمود بن است و سلام
 منهدم شود و معتدل احکام شود چون عمود بن نماز است و خواست که رخنه در عمود بن کند
 عمود بن که قبول شد مرد و شد ما سوای او هم مرد و دانست آن از جمله اوردی است که
 کسی ملتفت از اینست که چه کرده مگر اهل بیت عیسی و رشت و رخت خراج گذاشت و توان نوشت
 مردم را بر سر و بنم که لشکر و رعیت اهل علم از رعیت خراج میگیرند بجهت اهل علم و لشکر
 پس از آن بدعت گذاشت کتاب قرآن است اهل عطاء و اهل علم را بستاند و کلمات از برای هر یک
 قرار داد آنچه عطاء شود از خراج باشد که از رعیت گرفته میشود و عطا میگرد و بنان رسول
 خدا و بعضی از اینها را چیز است که استغفار انداختند از برای عایشه و حفصه و زینب و سلمه
 قرار داد و از برای و زمان معلوم اینها را بستانند و باینها بپردازند بلکه نفقه و کسوف بپردازند
 میدادند چون حفصه عایشه مشهور بود بدعتی اهل بیت و دوستان و دشمنان اهل بیت
 و شایسته بود که عیسی را بپردازند و دلیل بر اینست که بعضی اهل بیت و اشیاء از ثقات اهل
 ولایت گرفته اند که علی از خود حکایت میکرد که فرمودند و زید بن عثمان بودم زمانی که مرتبه
 بیعت گرفته بود و ندا بودم عایشه و حفصه آمدند از او طلب کردند و آنچه را عیسی و ابوبکر با آنها پی
 دادند و هر یک از اینها را عثمان گفت من بدم و کذا بخدا و نزد و شایسته بود که عیسی
 بدم گفتند چرا ابوبکر و عیسی بدم هر یک از اینها را و بنمیدایم یعنی تو بجز از اینها هیچ شایسته
 گفت آنها میدادند شما داد و شایسته بستانند نه اینکه شما مستحق بودید و من خوش بدارم چیزی
 دنیا بدم مردی حق و بی غیر نماز عایشه و حفصه گفتند که عطاء و نفقه ما و ایمیدایم

در مطاعر الشیخ الثالث

میراث منار ابدیه ازین که پیغمبر و مال او که در دست عثمان گفتند محمد اکرام منسوب بود
 میامین بنهاد بن خمار امول کریم در حق خود نان شهابی بن بکر و عمر پیدان خود شهادت داد
 که من پندم از رسول خدا که فرمودند از پیغمبرین همتا اند صد فرست مال و ازین پیش پیر ازان
 اعلیٰ جلیلی پیدا کرد بد که از بول خود مظهر میگرد خود را که مالک حق بن حدان بود و شایان این
 شهادت داد که من از احب بود و من از احب بود بیکر کبیر پیدا نکرد بد که شاهد باشد صبر ازان
 اعلیٰ منم بخدا شکی نیست که عرب شهادت دروغ نمیداد و رسول خدا و لکن من شهادت دروغ
 شهادت امول میگردم بر خود شهادت از پیغمبرین میگردم که شهادت چون شهادت باید بدین
 پیدان خود که صد فرست که پیغمبر بر بد حقی ندارد و اگر شهادت باطل بود بر شهادت
 و بر انکس که شهادت شهادت امول کرد در حق اهل بیت لعن خدا و من که و هر مردم با و حضرت
 فرمودند پیر ازان عثمان نظر من کرد و بنسب نمود گفت یا ابا الحسن شهادت دادم دل بوز ازان
 در و نافرمودند من که منم اری منم بخدا البتة حق بانه که خدا بر منم ناله مکبر یعنی انهارا
 بن عقیقضا ابیه شریقه ففانوا الله بنی حنی بنی الله عاشره و لشکرا و معویه و لشکرا
 شکی نیست برای حد که انما از بغاه هستند چون اجماع کلیست که حضرت امیر بعد از عتبه انام
 پس بنعم مخالف که امام جهام است چون بعد از قتل عثمان همان مردم که با و به بیت کرد که
 بودند حضرت به بیت کرد ندا و واجب الطاعة دانستند هر کس که بر علی خروج کند کافر است
 چون خلیفه جهام است و اما با عتقا شیعیه که واضح است خود نیست ایشان که هر که
 بود **فصل** و اما مظايع بنی ناده از حد شهادت انار بخود را الی بر موال و نفوس
 و فرج مسلمانان کرد چنانچه ولید برادره مادر خود را الی کوفه گردانید و انواع صنوق
 از او صادر شد مدارس بن مشر بن جو بود عبدالله بن کبار استغاث اکثر محمدان و مؤمنان
 روایت کرده اند که در ولید بمسجد آمد و نماز جماعت مردم چهار رکعت کرد پس در شانسان بابش
 گفت امروز نماز می دادم اگر میخواهد زنده از جهاد و کشتن منم بدین عبدالله که است

رفیق عثمانی و

خلافت بنی امیه اهل علم که این را با هم فاسق بنی امیه خواندند و در شان او بدیدند و از ایشان صاحب
 المذهب گفتند است که فتی و مجدتی ضایع شد که او را در مذهب منکساک کردند و او را بدیدند و از ایشان
 و بعضی را امیر المؤمنین و او احدی شریف نبودند و عثمان را ضعیف بود و در میان منافق را در جمل در
 خلافت کردند و عبد الله بن سحر را از مضر کردند و مصریان از او شکوه کردند و بعضی را مد مد
 عثمان محمد را از بکر را از او کردند و فرستادند و عبد الله بن سحر را از مضر کردند و بعضی را مد مد
 رانی بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر
 برکشیدند و بنی سحر را از مضر کردند و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر
 با عیب که در نقان را بدیدند و بنی سحر را از مضر کردند و بعضی را بنی سحر و بعضی را بنی سحر
 در سحر مدینه نداد و چون حضرت عثمان را بدیدند که با عثمان داشت عثمان را
 ابو بکر شفاعت کردند که او را در حضرت خول مدینه بدیدند و قبول نکرد و در تمام خلافت
 خود قبول نکرد و چون عثمان خود خلیفه شد حکم را با امثال او با اعزاز و اکرام بدیدند و از
 هر چند حضرت امیر المؤمنین و دامنه نمود و هم چنین بنی سحر و سعاد عثمان و عبد الرحمن
 و سایر اصحاب بنی سحر را بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 و مخالف بنی سحر بود و مخالف بنی سحر بود که بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 را که در بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 و می گفتند که بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 پیدا داد و از بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 شر را براند و نکند که بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 را با ایشان مجروح شده بود و کوششهای بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 مواضع بود و مدعی کردند که بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند
 او را بدیدند و بعضی را بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند و بنی سحر را از مضر کردند

در بیان مصلحت مثل عثمان

و بعد از آنکه در عهد الله بن مسعود را چهل از بنان زد و قطعه او را قطع کرد برای آنکه چنان
 ابوذر بخاک گشته بعد از مردن او و اهل سنت مجموع این قضایا را از او نقل نموده اند عثمان را
 و حال آنکه در شان او عامه نقل نموده اند از پیغمبر ص که فرمودند عمار و ابی بنی اسد و عرو
 هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و سبب دشمنی عماران بود که جمیع مسلمانان از
 صحابه و غیره حق و ظلمهای او را نوشتند و بکار دادند که باور دهند که اکثر این اعمال منتهای
 برای سوره شریف است چون در وسط از او را خواند نامه را انداخت عمار او را بپای کشید که نامش را که
 دشمنان و پاهای او را بپای کشیدند انداخته او را زدند که از سر کشیدند انداختند پس خودش لگد
 چند را بکشتن شکم و اسافل اعضا بشدند که علت فوق بهر سبب پیدا بهوش شد تا نصف شب
 بهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب بخفت از او فوری شد و در لواء مع نقل نموده که هیچگاه
 قلیز عثمان سوخته نبوده و مردم را جمع کرد بر فراز زینب بن ثابت چون اینچنینها بشد رسید
 گفت افلوا انعم الله علی المصاحف بکشف سوزانده فراها و چون شنایع دیدن از او را
 شد محابه اجماع کردند بر نقل او و او را کشیدند حد بفرستند هر که از حد تجاوز دارد که عمار
 مظلوم میکشد شده و در وقت نماز کنا هر پیشتر است این جمعی که کوساله پر سپیدند پس اگر اجماع
 چنین باشد بر امامت اجماع مهاجرین و انصاریان با صفا و صفا عفو بر نقل او شد پس عامه باید
 قابل باشند بکفر او یا کبیره که با عفو نقل او باشد یا اعتراف ببطولان او بکفر نماید و جمعی که
 که انصاف بر نقل عثمان نموده اند بنا بر خلاف اقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنجاه هزار
 بودند حتی عایشه و معویه نیز داخل بودند چنانچه صاحب طایفه و مؤرخان گفته اند که عایشه
 مکرر میگفت افلوا انعم الله علی عثمان بن عفان لای الحمد لای اسناد خود ابو بکر و معویه بر نقل
 کرده که هر یک از این مردم بر نقل عثمان عایشه بود چون عثمان معویه را بعد طلبید گفت یا
 اطاع خدا می نمود خدا هم رعایت او می نمود بعد از آنکه او بغیر دارد و حرمت دین خدا را نگاه نما
 خدا هم از او گذاشت و کسر که حق تعالی نکند من رعایت میکنم و بعد از آن عایشه و معویه

فصل در بیان حال عثمان غنی

۱۲۸

بعد از آنکه امیر المومنین چون عثمان را مطالبه می نمودند و حال آنکه همان جماعتی که اجتماع بر قتل عثمان نمودند همتا ساخت اجتماع بر خلافت امیر المومنین نمودند و بیعت کردند و سبب آن آنحضرت را این اجتماع خلیفه جهان میدانند و از بیعت طاعت میسر میسر میگویند و میگویند که اجتماع بر خلافت حضرت صحیح نباشد و بیعت عثمان در سبب آنست که عثمان باطل باشد و در وقت آنکه امیر المومنین و علما و اهل انوار اتفاق نمودند و حضرت نوشینند که بر هر کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگر چه بعد از جوی نباشد پس اینکه فتوی رسول عثمان داد و امیر را این داشتند که حکم باین میکنند و باینکه خود را هیچ همتا میفرمود و حضرت را نیز شیخ زین الدین ابو بکر میفرمودند تا وای او در این باب معلوم شود شیخ در پیش حضرت نوشینند که وای بر عثمان که با او بیعت میفرمود و چون او را همتا میفرمود و خود را امیر میفرمود و باینکه کرد و حضرت عثمان بر نبیره رسید و بود که اهل مدینه بعد از قتل و چون غسل و دفن نماز آنکه کردند چنانچه مدینه در غسل و اعظم کوفه و مدینه و ابن عبد البر سنا بر شکر ایشان ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سر و ز اهل مدینه و اکابر صحابه را را در غریبه انداخته بودند و در غریبه را از نماز بر او غسل و دفن منع می نمودند و حق آنکه مرغان و سبک کرد بکمر از نماز ایشان و امیر میفرمود که دفن کنند مردم مطلع شدند و بغض او را سنگین کردند و بعد از سر و حضرت امیر المومنین مردم را از نماز منع نمودند پس او را بر داشتند در مغیره بود از دفن کردند و سکه های یکای او را خورد و خوردند و عامه نقل نموده اند حضرت امیر المومنین انکار بسیار داشتند و اینکه ابو ذر و عمار را بدای عثمان نمودند و حال آنکه ایشان میگویند که حضرت داخل خانه عثمان بود پس بنابر این با بطلان خلافت انتخاب نم آمد تا که عثمان نظر محمد بن متقی علیه السلام مع الحق و الحق مع علی و از آنکه فیما بین با علی است بر کفر عثمان تا این است که گویند اگر گویند که عثمان از اهل بدعت است و حضرت را فرمودند اهل بدعتها از شما سر نهاده است جواب اینست که این موجب اعزاز نمیشود و صحیح نیست و بیکر آنکه عثمان در واقع بدعتی نبود و بیکر آنکه این خبر

در بیان احوال و کتب و اشعار و غیره

۱۲۹

توزده اما عینه ثابت نیست این دو ابیات عبد الله عمر است و او با عیال بیعت کرد و با حجاج کافر بیعت کرد
 اگر گویند از جمله ده نفر است که ایشان از اهل بیعتند جواب اینست که از جمله ده نفری که میگویند طلحه
 و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سید و ناص و ابوعبیده جراح است و امیر المومنین و چند جلد در
 بیعت که زبیر را پیش گفته که من از جمله ده نفرم و فرمود بنیاده نفر را بشمار و حضرت فرمودند هم
 کیست که بنیاد بود حضرت فرمود که اگر کسی میگوید من بیعت کردم با اینها و با ویران
 خود دعوی کند می من قبول ندارم و منکر میگوید که گفت با کسان و میگوید که دروغ بر من بسته است
 حضرت فرمودند که کمان ندارم والله نفس ندارم که اگر اینست اسب بر پیغمبر بخدا سوگند که بعضی از آنها
 که نام ترک در آن بودند هستند در چاه می رود و کاسفل جهم و بر سر چاه سنگی است که هرگاه خدا
 خواهد که جهم را برافروزد و مشتعل گرداند استخوان از آن چاه بر میآید و درویشند امیر و اگر
 نشینند با شتم اینها بود این من ظفر بدید خون مرده است و میگوید و اگر نشینند با شتم
 خدا را ظفر بدید بر نو و اصحاب او و روح شمار بر روی دیو و جهم بر سر بر سر کشتن بسو
 اصحاب خود و میگویند اینها را بطریقی و کتاب خود از حضرت امیر المومنین عیالین بخورند و کردند
 روایت کرده است اگر اینجی جمع بود ابو بکر عمر و منافق خود نشنوند و عثمان رفتی که او را
 محض کردند از منافق خود نشنود و چگونه کار چنانچه از منهای و اصحاب آن بقتل آن خودند
 و لازم می آید که اکثر عسکر که کافر باشند چه بعضی از مهاجر و اصحاب آن عشره در هر دو طرف
 بودند و هرگاه اینها اصل میداشتند چراغ از حد بیعت میدیدند که در شکر که پیغمبر بنو گفتند از جمله
 منافقین شمرد بانه و این را به الحدیث گفته که اگر حدیث بدد عام باشد لازم می آید که بکلیفان ایشان
 ساخط باشند و حضرت گفته باشند ایشان را با کتاب جمیع عقوبات از صغیره و کبیره هر چند
 آن فعل شود بکفر باشند مانند استحقاق بقرآن مجید و این مخالف جماع وضو و زین اسناد کسی
 دعوی عصمتی داهل بد نکرد است مکرر در محلی و شکر نیست که عمر از حضرت سر بکشد که ایشان
 میبندند پس اعلام ایشان نمودن چنین معصیت عامی را اعجاز بر زمین آمدن و این معنی است

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

[illegible]

بینا و عیون علی

هرگاه از این بیانات جلالت خلافت آن سرور نظرنا جل شد ما محتاج به ذکر لیلی برای امام علی
 علیه السلام طلب نیستیم چه مانند و فرموده چون میباید با شیعیان بنی از بطلان یکی از اینها
 حقیقت دیگر ثابت شود و معنی آن بعضی بر این قائم میشود و بر امامان بزرگوار از اینجمله
 آنکه اصول و مضامین از جمیع علما چنان است علم و عفت و شجاعت عدالت و اقبال و تقوی
 و دافعی و غیر اینها علی مدارج این صفات بودند اما علم آنحضرت بجای رسیدن بود که فرمودند
 پیغمبر مکه صلی الله علیه و آله و سلم و علی ابیها فرمودند من علم و علی در آن شهر است فرمودند
 خاک زمین من علی است فرمودند حکمران من علی است و علی را جز او ندانند و بجز او ندانند
 ان بزرگوار فرمودند لو کشف الغطاء ما انزل الله من یفترک علی ان کفر کار در باب حکومت فرمودند
 برادران پیشم حجاز مستغنا در بعضی من بنفرا بدین کفر کار در باب حکومت فرمودند
 اگر کشته شده شود برای من و شاه یعنی اگر میسند حکمران پیشم هر یک حکم کنم چنان اهل
 نوزین بنورینه انها و من اهل الجبل با الجبل انها و من اهل الزبور بنور انها و من اهل
 قرآن بقران انها این فرموده است و دلیل آنست بر آنکه آن بزرگوار در کمال رسیدن بمنتهای کفوه
 بشر عاجز باشد از اینجمله این مباهله است که داخل در لفظ انفسنا بوده اند که نفس رسول
 خدا میشود پس ثابت شود از برای علی از فضایل و کمالات علمیه و عملیه اینچنین برای رسول
 خدا ثابت الایقوت که رسول فرمودند در حدیث من لای ائمه لای بنی بعد بعضی از علما
 حکامه ضبط کرده اند که عمر در هفتاد موضع هفتاد دفعه گفت لا علی طلال عمر اگر علی بنو
 عمر هلاک شده بود در مقامات گذشته بعضی از اصحاب آن بزرگوار با علوم آنحضرت
 ذکر شد و اما عفت آنحضرت که در مقام عفت بزرگوار و منزه عظمی بودند که کسی مظاهر
 کند کلمات شریفه و اراده از آن بزرگوار منبثی شود در بیع البلاغه فرموده با امام حسن
 بدانکه در پیش روی تو عفتی نیست که مشقت دارد بالاقران سبک نایب در آن عفت
 نیکو تر است حال از سنگین نایب و آهسته و بر آن کار نشسته تر اند روی نایب بدست

مِنَّا تَرْفَعُ وَجْهًا

[illegible]

بشارت هدی علی علیه السلام

۱۳۳

نادر است که شکرهای خود را مغیره جوانان نیکوید حضرت هرگز از طعامی سیر نشدند و لیکن در
 میوه و شیریندندان سبوس را در جو میخوردند حضرت را هدی بن مردم بودند و او آب گریه
 سوبد بن غفله که گفت حدیث حضرت علی علیه السلام را که سیدم حضرت را دیدم شسته و پیش رو
 او ظرفی است شیر که بوی زرشان بر خورده و در دست حضرت گرفته جو بود که پوستها
 جو روی کرده بودند و دست خود را زان پیش کشند میزدند و این ظرف فرمودند زید
 ای پسر از طعام ما گفت عرض کردم دوزخ ام فرمودند شنیدم از رسول خدا فرمود که هر
 دوزخ مایع او شود از طعامی که میل با و در دست خود آید که او را طعام کند از طعامها
 طبخت و سبوی کند او را از شربت سبک و بد بعضی گفتیم که سباده بود که وای بر نوعی
 فضله از طعامی تر سینه در باره این پسر خاله این نازای که در دست حضرت گرفته با ما قرار
 داده که خاله او را نیکویم شش فرمودند چه گفته بعضی عرض کردم که شش پسر خاله این طعام را
 نمی گریه گفت خودش فرموده نیکوید حضرت فرمودند بدیدم و سادیم فدای که بخاری که خاله
 طعام او را نیکو فرستد بزرگان کندم سبوس خورد و سبوسه و ناعدا او را قبضه فرمود علی بن نا
 میگوید که علی بن ابی طالب اهلند و بخوردند از اینجا چیز افرومود چیز سبک که پیغمبر بخورد
 رؤسندارم که بخورم حضرت سبوس جو را در ظرفی میگردند هم میگردند سبوس را
 پسر بدی تر بودند میترسند از این و دیدیم که چیزی از دست او و عن داخل کنند فرمودند
 بدینا ای پسر این سبوسه غیر از اهل حاجت در یقین نیست از خود جدا کردم سبوسه مر
 رجوعی در یقین نیست حسن بن علی فرمودند مطلقا بطلان نیست بر دل پس هرگاه حضرت
 را هدی بن مردم شدند با ابا فضل باشد با ابا امام باشد بجهت آنکه فنی است بفضیل
 بفضیل و با فضل و اما شفاعت حضرت که خاله این نیست بر دل پس هرگاه میان مسلمانان
 غیر از اهل که علی بن شجاع بن مردم بود و بسبب شجاع علی حکم شد با بهای اسلام فرمودند
 رسول خدا صریح علی بن محمد افضل عبادة الثقلین الی یوم القيمة از حضرت صادق

بیادالت علی

پس میداند ایندی بشود نمودند من هم از قتل و ستم چیر بشود واحد باز نشدند که هر
 مسلمانان شنیدند میبکشتند لا سیف الذوالفقار و لا فنی الا علی و در اختیار گذشتند
 نایب لایب که از طرف عامه و خاصه و وابسته بود که نوشته بود و بر ساق عرش لا اله الا الله
 محمد رسول الله و فخری علی بن ابی طالب علیه السلام و پیغمبر بودیم بیان رسید که جان ایشان شده
 بود پس هرگاه اشجع مردم باشد البته افضل مردم است خداوندی و فرما بد فضل الله الهی
 علی الهادی بن ابراهیم علیه السلام او است اما بعد از آن بزرگوار که بمنهای عدالت بودند
 مدیحه البلاغه مذکور است که فرمودند بعلی بن ابی طالب که از عقیل محبوبتر بود و نزد حضرت
 از میان خواش بچند قسم که شرب او را دردم بر روی پناه سعادت و کسیده شوم را غلام
 این دو دست و است نرسد از اینکه خدا و رسول را ملانگار کنیم در خلایک که ظلم کرده باشیم
 بعضی از بندگان با غضب کرده باشند چیر از دنیا را چگونه ظلم کنیم احدی را بجهت نفسی که می
 بسوزد بندگان او و طول بکشد بزحاک ماندن و بچند قسم عقیل را دیدیم بجهت کینه
 که از من چند صاع از کندی خواست و اطفال او را دیدیم رنگها پریده از فقر که کو با سنا
 شده بود و وها آنها که با عظم آنها را از آن کرده بودند و بسوی من معاودت کرد با نا امید
 و مرا که زینت من می آمد کوش بجز او را دم کان کرد که درین خود را او به فروشم مناسبت او را
 میبکشم و خود را درها میبکشم این را پیش کرده بودم بزید بن ابی ابراهیم که عیسی بن مکیه از آن
 کرد مثل ناله خوش از آن من با و گفتیم غرضتینان بخران نشینند با ناله میبکند از این
 که از ناله او را که کرده بجهت بازی خود و میبکشد مرا با ناله که او فرخنده او را بجهت غضب خود
 نوازان ناله کنی و من از ناله نکند عجب تر از آن کسی بر من وارد شد چیر به پیاده در طرح
 و معجزه را و کو با همچو شده باره هنر ما را با او گفتیم باز کوه است با صدف و اها که حیا
 است بر ما گفت ز کوه است صدف بلکه هدیه است گفتیم زنان فرزند مرده نور امرده
 کیرند با از راه دین خدا آمد که مرا فرزند می بخشد با حور ذاری را که نمیکند بچند قسم که

بنیاد علم

هفت اقلیم است که در دنیا است و از اول آن است که خداوند تعالی آنرا در دنیا
 بدو سوره که در دنیا است و از اول آن است که خداوند تعالی آنرا در دنیا
 چه کار با اینها است و از اول آن است که خداوند تعالی آنرا در دنیا
 خالق بود بعد از رسول خدا ص و بعد از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 و بنابر اطراف او و بنابر آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 و عباد خداوند تعالی آنرا در دنیا و عباد خداوند تعالی آنرا در دنیا
 نظر بدینا نداشتند بعد از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 حضرت یونس را و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 این را میگویند و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 او را میگویند و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 در دنیا است و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 نفس است لکن در دنیا است و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 مذکور است و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 و بنابر این احکام را در دنیا و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 میشود و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 با الله عز وجل و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 را جابر الخطا و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 جابر است و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 که آنها را از دنیا کنند و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 که نزع میباشند و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا
 هم مثل آنها باشد و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا

و از آنکه خداوند تعالی آنرا در دنیا

في بعض الدلائل التي لا تخفى على الخائفين أما الأمر

[illegible]

در این و اما می گوئیم که معصوم و معصومه است و منتهی می شود که بکشتن او و منتهی می شود که بکشتن او
 باطل است زیرا که اگر چنین بود باطل است که بشناسیم که آن شخص کیست و اما منتهی می شود که بکشتن او
 می باشد پس چنین کسی که در میان امت هستند تا اینجا بود کلام فخرانی چون باری و این بار
 او خارج گردانیده است و بعد از تمام دلیل و نقایح و جوارستی گفته که عناد او بر هر ظاهر است
 و ضعف جوارش معلوم است و این که گفته که اگر بود باطل است که بشناسیم آن شخص کیست مثل آن
 است که اهل کتاب می گویند که بنویسند و رسول باطل است زیرا که اگر حق بود باطل است که ما را در
 بشناسیم و این که می گویند که چنین می شود نسبت به عیسای نیر و جانشان است که این را جمع می نماید
 ایشان است که باید فحشاء بکنند و رجوع بدارند و مودعه اضافی پیش گیرند و این جهت دلیل معقول
 کرد و دیگر آنکه بصریح می شود و باید که در هر زمان احتیاط معصوم است از برای حفظ از خطا
 هیچ عاقل بخوبی نمی داند که در این اعضا که است حضرت رسول که شرف و عزت عالم اگر فدا شد
 ممکن است که علم با افعال جمیع علیها امت بهر سان که می گویند و این مسئله مخالف است که در کلام
 خصوصاً با تشنه آراء و هوا که در میان امت می رسیده و دیگر آنکه اگر وجود معصوم در حق تعالی
 از خطا مشروط است و اجتماع بالانفاق علی وجهی است و این سبب بی ساعده و حاضر بود
 پس اجتماع ایشان باطل است چه در اجتماع بودند و بغیر از علی و حسن بن علی که معصوم بودند
 پس می گوئیم که مراد از این است که اگر کسی که ایمان آورده اید بنیر سیدان خدا و یا بشنید یا
 صدای قان و راست گوینان در هر چه ظاهر است که مراد از این بود که ایشان منتهی می باشد
 در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد ایشان باشد و این را که این محال است و بی فائده و معنی
 اما امت همین است و چون خطای آنها در تمام است شامل تمام است و در همه آنها هست
 با نقایص امت پس باید که در جمیع آنها چنین صفتی باشد که امت با او باشند و معکوس است
 که ضائق و الجمله مراد نیست الا از آنکه هر کس بگویند منتهی می شود و واجب است
 و بالانفاق این باطل است پس باید که ضائق و جمیع افعال مراد باشد و این معصوم است

اما بحال امرایان علی

۱۳۹

پس ثابت شود که وجود معصوم در زمان و وجود مبنا است ایشان و باقیان کل حضرت رسول
و در فایده امام معصوم نیستند پس حقیقت من هب ایشان و امام است ثابت شد با آنکه خبر
ستیم اینجا مستفیضه در تعیین و مشور سوطی و نقل بقل نموده اند از حضرت عباس که
از صفای علی بن ابی طالب است خبرها دیگر است شریقه اما و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الیه
یمتثلون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون از طرف عامه و خاصه اینجا مستفیضه و ادب
شده است که این خبر در شان علی بن ابی طالب نازل شد در جینی که خام خود داد و انشای و گو
بنا نداد و حکا شاعر و غیره و این قصه و تراشیدم آورده اند و وجهی که انشای امام است
که اما کلمه حضرت است و و در لغت چند معنی آمده است بار و در دست صاحب اختیار و ادب
بنصرت در معنی دیگر که در یکدیگر و معنی اول معلوم است که در زبان این مراد باشد
زیر که نادر و دست مؤمنان معصوم خدا و رسول خدا و بعضی از مؤمنان که موضوع این صفت
باشد نیست بلکه همه مؤمنان باید و دست یکدیگر بکنند چنانچه حق تعالی فرمود و المؤمنون
بعضی از اولیای بعضی از مؤمنان که نیز محبت بار مؤمنان است چنانچه فرموده است بخوان و لیا فکم
فی الحیوة الدنیا بلکه بعضی از کفار نیز محبت بار بعضی از مؤمنان می باشند و اگر گویند که
این بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آن حضرت است گوئیم که در عرف و عرفان
اطلاق جمع بر واحد جایز است و شاهد بر این خدا تعالی است و قال موسی له اهلکم
و حال آنکه در احادیث وارد شده است که این خبر داخل اند و صاحب کتاب گفته است که مراد
از این هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده است که دیگران نیز مبنا است این حضرت کنند
و دلیل بر یکدیگر مراد از صاحب فیه و باید که شد حضرت امیر المؤمنین است که حق تعالی صادر
و ابواب چند متوجه که در غیر حضرت امیر المؤمنین آن و صاحب جمع نکردند زیرا که فرموده است
لیس البیان قول او و هو هاکم قبل المشرق والمغرب و لکن البر من امن بالله و الیوم الآخر تا آخر
که فرموده و اما لکن البر من صدقوا و اولائکم المؤمنون این خبر را در این از احمد بهی

کتابهای جامع علی بن ابی طالب

در فضایل الصحابه از حضور رسول و روایت کرده است که فرمودند هر که خواهد نظر کند بسوی
 دم در عالم و بسوی لوح و تقوای او و بسوی ابراهیم و خلقت و بسوی موسی و هدایت او و بسوی
 عیسی و عباد او و نظر کند بسوی علی بن ابی طالب بعد از آن از جانب حق تعالی که گفته است که نگاه دارید
 لایمیکند بر آنکه علی مستای بنمیزان کند شهادت و انصاف از شک نیست که اینها
 فضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه مستای افضل افضل است پس باید علی افضل
 از اطبا باشد بگر آنکه رسول خدا ص و بعضی بودند برین بدیدار از اول عمر علی تا آنکه با
 مراتب کاملان نفسا و سید خود شریفتر باشد و با بزرگتر باشد و با بزرگتر باشد و با
 محض ترا کرد در خطبه فاصحه که شما را شنیدید محل از رسول خدا ص بفرایت نزد
 و منزله مخصوصه مراد رکاز خود میباشند و حال طه و لیل و سینه خودی جی بایند
 در خوا بکاه خو جا میداد بل خود را بمن میباید می بایستید مرا عرف خود گفته را می خوا
 بد شما من میبکاشته و غ از من شنید سینه رکاز از من بدید مهر و نشانه است خدا
 با و از زمان شریف را که رفتن بزرگتر ملک و ملک که خود که بسبب این راه و کام و محاسن
 اخلاق معالمراد و شریف و دوزیر پیا بد من بودم که مشایخات را میبگیرم مثل منایب که در
 شیر خواره مادر خود را بلند میگردان برای من هر روز علی از اطفال خود را و مرا میگرد
 بافتند اگر در باز و مراد و مراد بجزایب من و از آمد بدیدم و غیر من او را نمید بد جمع
 در اسلام بکجا نه عز رسول و حدیج من بنی امی بودم نور و حق و رسالت را بدیدم و بسوی
 بنو استقام میگردم و نه شیطا ترا میبشنیدم نهانی که وحی نازل میشد من گفته با
 رسول الله ص این در حدیث فرمود این شیطا دشمن از عباد خود را نمید شد که قوی
 شتمو ایچ من میبشوم نو میبندی ایچ من میبشم الا آنکه نو بنمیزد نیستی لکن تو در بر
فضل منها جميع العلوم البهوانه بعد الرسول صلى الله عليه واله واستاد جميع
 العلوم والفنون بدانکه حضرت امیر المومنین با پیغمبری که گذشت استنا عالما هستند بعد

از رسول خدا در جمیع عاویج و چنانچه پیغمبر فرمودند من شهر عالم و علی دین شهر است و لشکر نیست
که مفسد و جفتی این بود که رسول منیع فوض و علوم اسلاف و اسرار و کبریا که مشتمل است
او فلان حکم و سنت که بپای او شصت و دو و چهل و پنج و شان شهرت بین است با چنانچه فرمود که
و علی است نوع این اسرار و تفصیل مطلب اینست که تقصیر کنیم در تمام علوم باقی علم عظم
و اتم اینها را که علم اشی است و در خطبه از حضرت فاطمه شده از اسرار و توحید و نبوت و صفات و قدر و
اسرار و مبادی چیزها که در مقام احدی نیست از این دکان علم و اسرار و حکمت بران باقیست که جمیع
فرقا سلام علوم و اینها منتهی شد بچهار امیر المؤمنین اما معتزله که ظاهر است باینکه اکثر
اصول ما مأخوذ است از طواف هر یک از حضرت در توحید عدل و یکرهها منتسب است
بمشایخ خود مثل حسن و علی و اهل بیت عطا و نسبت علم اینها بعلی میسر شد که از حضرت یاد گرفته
اند و اما اشعری که معکوس است اسنادها ابو الحسن اشعری است که شاگرد ابی علی جلالا
و از مشایخ معتزله است و اما شیعیه که نسبت ما بعلی ظاهر است اما خوارج اگر چه
غایب و دور هستند از حضرت الا اینکه نسبت اینها بمشایخ آنها میرسد مشایخ آنها شاگرد
علی بودند و اما معتزله که نسبت اینها بعلی است و شاگرد علی بودند و اما فقه که مذاهب
شهر و اهل چاه است مدعیان بوجیهه است و شاگرد حضرت عتاف و بود و احکام و از حضرت
فر گرفته بودند و علم حضرت صادق است بعلوم علی و در ظاهر و بکرمین هبنا لکست و او
شاگرد و پیغمبر بود و در پیغمبر شاگرد و عکرم و عکرم و شاگردان جمل و بن عیسی شاگرد علی
دیگر مدعیان شافعی است و شاگرد مالک بود و چنانچه نام مذاهب اهل بیت است و از شاگرد
شافعی بود پس جمیع فقه نسبت اینها بر کشت بسوی علی از جمله چیزهایی که مؤتلف است کمال حضرت
داد و فقه و فرائض و سوا است که فرمودند فاضل که علی فقیه عالم است و در حکومت و انانیت
فقه و هر کس از فقه باشد باید با فقه و اعلا باشد بقواعد فقه و اصول فقه و اما فضاحت
که معلوم جمیع محتاجه که در این نیست بدهند بفضاحت بعد از حضرت کرده اند و نظر و خود

اذها خود را از الفاظ حضرت و تفسیر و ضابطه خود می کنند کلام حضرت را با خطرها پس کلام و خطب
حضرت و تفسیر کلمات و مضامین را در رد عقول ایشان واضح است نشسته که گفته اند کلام حضرت
امیر بر کلام خالق و مافوق کلام مخلوق است و اما سخن اول کسی که علم بخود را وضع کرد با وسوسه
و بلی بود و ما هم با دشمنان حضرت بود سببش این شد که ابواسود سینه کسی را میخوردان الله
برئ من الله کفر و رسول بکسر ابواسود از این سخن انکار کرد گفت بخود با الله من الجور بعد
الکفر یعنی پناه میبرم بخدا از نفیض ایمان بعد از زاریان پس از آن مراجعت کرد بعد از مدت
حضرت فرمود فلکه قصد کردم که از برای مردم میراث بگذارم که بان میزان دنیاها و ایضا بیا باشد
فرمودند که این سخن بخواهی و ابواسود را از شنیدن بکفایت آن علم و اما علم تفسیر که از این
صوفیه و از باب عرفان نسبت آنها بحضرت میرسد در تفسیر باطن و کفایت سلوک بعد از آنکه
ایشان آن بجز از مناجاتها از زکوات معلوم می شود و اما شیخ اعظم که علما شیخ اعظم و سید
مراسله و حوایلها هم منسوب بحضرت میشوند پس ثابت شد که حضرت را استیلا و خلوت و هاد
اینها است بطریق حق بعد از رسول خدا و اما فضائل نفسانی که از زکوات و با نسبت بقوه
نظریه است با بقوه عملیه اما اینکه حضرت کامل بود در قوه نظریه مخفی بر احد نیست زیرا
که کمال قوه نظریه با استکمال حکمت نظریه است بقدر طافه بشریه و شکی نیست که این در حقیقت
که استکمال نفسانی است با شد بنص و معارف و حقیقت و تصدیق و بحفاظت نظریه از برای
ثابت بود چونکه آن بزرگوار استبداد عارف بود بعد از استبداد المرسلین و بعد از رسول
رسید بود و در علم سلوک ثابت شد که وصول عارف و فی محقق میشود که از خود
خارج نشود پس ملایم حضرت کند جناب خود را از جهت این است حق فقط و اگر ملایم حضرت خود را
بکند من حیث هو ملایم حضرت کند از جهت اینکه مترقی تر باشد و در کلام حضرت ثابت
مستند دلالات که مسئلنم حصول این تبارک است از جمله فرمودند که لو کشف الغطاء ما از دیدت
بعینا و این کلام مسئلنم محقق صول نام است که در قوه اولیا نیست و سید با بنی برتبه

بیاختیار خلق و بمقتدا بکس

۱۴۳

فرمودند بپسندید با علی و محمد و ائمه من میستقیم و میبندنی اینچنین میبندیم تو بپسندید بپسندید لکن در پیش
و شکی نیست که بپسندید رضای و حصول آن برای علی حاصل بود بمقتضا شهادت رسول حضرت
امیرالمومنین خود در نزد مقام مناجات که الهی من نور او پس سلسله بینکنم از سر غضب و
دشمنی میل بخواهید لکن نور اهل بیت عیال و مستحق پسندش تا بینم عیال نور او بینکنم و قبول
دشمنی بلکه اخروی را انداخته بود ندارد در جمل عیال سوای خود و این از جهت حقوق و وصول
حضرت است و اما کمال حضرت در قوت عملیه الهی با سنگال نفس بود بکمال حکمت عیال و این با سنگال
نفس است بکمال ملکه نامه بر افعال فاضله تا اینکه انسان ثابت نماید بر راه راست و از دو
طرف ضابط و قیطر بدو باشد پیش نکرش که اصول فضائل خلفه حکمت است و شجاعت
و عفت عدل و هر چه در صفت از برای آن بر کوار بود تمام مرز اینچنین بود و بکمال که با
ناشنایم مردم را که از برای اهل بیت پیش و نیز یکی از جانب سلطان حتی اینکه بشنا با مبدی
در پیش باشد فرمودند بپسندید همه شما را میسپندیم شما را سوال میکنند از عفت خود
خویشاقتی میبندید با احوال و امور علی السلاخه اینکه کور کان یکی را و امیدارند از خو
یشان که بر خود شناسند پیش باشد و بازی کردن و هم چنین در مکه ها مؤدب بضم میکنند
دو وقت بیرون آمدن از مکه مؤدب یکی را عین میکنند که سنانی در او باشد با
مؤدب بپسندید خداوند مملکتها است هیچ بد از این مقدم و مرشد مصلح عقل و قلب را
قرار دارد و بواسطه سایر اعضا را در اینها اگر چه عضو نیست مگر آنکه از برای او مفیدی
و از او حوائج ایشان بآوردند که اینها و شنا با مقدم مؤدب هیچ فوایدی را نه بینی خوانند
میکشند بکفر صاحب عقل و هوش و فکر را بر خود و هم چنین است جمیع حیوانات از برای
اینها مفیدی است که اینها را امر کند با آنچه کار آنها اند و در بدیهه حتی منکس غسل و کلاغ و
بکشتن و امر غنای که در هوا صاف میگردند از برای هر یک از اینها پیش روی است که می
پرد و هر که را صالح بدانند و نیز قرار میدهند و سپردن او و هم چنین است در عالم

نام داشت
بجمله اشارت
استمال

سماحیه ابو جریج مخلوق الله تعالی

و ما هیئا و اهوان و چهار پا یان نمی بینی در فاقه حیوانیه مقدم داشته که او را بیشتر اهل
گویند هر طرف را بود سایر حیوانات بروند هر وقت او بدد سایر حیوانات بدویند
پس هرگاه خدا بخواهد جلی نفوس را بنها کرده باشد که باید یکصدی داشته باشد چگونه
عالم را درها میگردید اما ما با آنکه خطا دارند طبع دارند و شمنی دارند خداوند در فکرات
افتاب سلطان کرده ماه را در هر کمره افک کرده افلاک را فایم بر و جرایل و علویه و سفلیه را در حکم
و نند بپریشان فریاد و انوار کو اکت ز ازانها و از دوستانه اها فریاد و در وسط افلاک
خا قرار داد و هر ماهی را در بلدی آن بلاد خود ملک خود ساخت و جمیع کو اکت بر و جرایل
قبضه اها قرار داد و نیست که خداوند میفرماید سنو بهم یا بنای الا فان فی انفسهم حتی
یبتئین لهم اذ الحق و در معان طلال اخلاصه معادن کرد از انجوه هر ثمان کرد و او را بر روی
خاک قرار داد پس از آن لاله را بر زمین و بیک پایین تر از مرتبه طلال نمود و هم چنین در دنیا
و بیانات و مطعوتها و مشروبات و ملبوسات و احوکایات پس باید از آن مثل اینها
باشد بر سبیل استناده و بودن معندی بر اها و بکر آنکه خداوند عالم حضرت ادم را خلیف
نمود بدو و اطهار برضای بر او اما اینکه مردم با او افتاد کنند چنانچه فرمودند پیغمبر مخلوق
با جلال الله خداوند میبندم و اکتو و ظرف علومم کرده و شرح صد بار عطا فرمود و بگوید
اللذین و مکاشفات الهامیه و عظیم و غور استما هر چیز را از حیوانات و اشجار و بیانات
و نفع هر چیز را برای فلان کار و ضریبها و ملائکه با آنها جاهل بودند و ادم اها را آگاه
کرد چون عمر صلوات الله علیه و ادم برتری یافت با آنها بعلم خداوند ملائکه را امر بفرمود ادم
ممود بهین خالق پس خداوند بنا کرد و تمام آگاه کرد که باید خلقه من علم وافر داشته باشد
و علم ادم در جنب علم اسرار و معنی که عیسای علم خداست مثل فطره و مدیاست سستبان
میگویند که ابو بکر و ابوبکر از پیغمبر بازده خدیجه و علم ابو بکر و عمر هم مثل او است و علم
پرسیدند که اینها از اینها و فاکه و با ما اعا اکم و لا نغاکم که ای خلیفه معنی است چیست که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که پهلوی ما گفته اند باده این دو حیوان را از هم جدا بودند که هر حیوانی خوانده است
و پیدا شد و هر هفتاد و نه گفت چه در حکم من که خطای کرد و چه در عجز کوفت که اگر علی
بنو دینار را شده بود اما علی فرمودند سلوئے ما خلف العرش پسر پیدان من از این دو حیوان
است سلوئے منظر السماء فاعرف بها من طرقات الارض پسر پیدان من از راههای آسمان که
من عارف و شناسا شستم باینها از راهها که این کلام بدان علی و عمر را ابو بکر مصطفی بود
بصفه خلیفه خدا ام ما این که علم ادم در جنب علم علی چون قطره در دریا است و اکثرا
حزین جبر از ابو بکر خلیفه عثمان و دیگران که پیغمبر علی را خلیفه کردند و مدینه را به
سوء رفتند و او را عزل نکردند تا از دنیا رحلت کرد و ابو بکر و افراسیاب ندانند که این دو
برادر و اهل یک خانواده هستند بلکه او را عزل کردند علی را فرستادند ابو بکر پسر پیدان
الله آمد و حق من باز شد حضرت رسول فرمودند جبرئیل را از شد که باید با تو خود پسر
یا کسی که از خودم باشد علم فرستادند و او را عزل نکردند پس عمر و عافیه ابو بکر را بنیان نهادند
عمران تمام نشده او را عزل کردند از این بدشایوری و در قفس انفسنا دادیم سباهله گفته اند
امد که این آیه در کمال دارد بر اینکه علی نفس پیغمبر است و پیغمبر افضل است از جمیع اینها پس علی
افضل از جمیع اینها است پس بنا بر قول این دو نفر هم افضل امام است **فصل** در بیان
اثبات امامت الاثنی عشر بعد علی علیه السلام و بیان نمک العدة الاثنا عشر فی الامامة
و البروج و الفضول چون امام علی را طالب بداد فاصله ثابت شد بدانکه بعد از اینها
بازده نفر از اولاد او اما جدا و بر تپا می آمد و احدا بعد و احدا جدا و جدا می تواند و این باب
از حضرت رسالت صاحب نبوت وارد شده است و ظاهر بعضی از آنها ذکر شده و کثرت آنها
در این باب جدید است و نیز فی این موالف مخالف که از حضرت خنیز مرتبت صلی الله علیه
و آله نقل نموده اند که فرمودند که تارک فیکم التخیل کتاب الله و غیره اهل بیت من
از این نبوت فایسته بر علی الخوص پس واجب است ابناء احدها به بقا دیگرش و صلوات و ذکر

در فضائل امیر

از مکلفین میاید ای که تکلیف را ایشان میجوایست منفک نمیشود هم چنین است سفیران و عترت
و عترت لان ظاهر است محقق است هم چنانکه فرزانگی که تغییر و تبدل نیافته محقق است فری
عترت است در بحال ان مضی الا نور شیخ طوسی به با سناد خود را از این روایت کرده که پیغمبر فر
خداوند خلق فرمود مرا و علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را بشما را که آدم را خلق کند زما
که نه آسمان باشد و نه زمین و نه در میان زمین شده و نه ظالمی و نه نوری نه آفتاب و نه ماه و نه شب
و نه روز حتی عرش عرض کرد چگونه بود بد و خلاق است اما ان رسول الله فرمودند یا نعم جنون
خدا خواست که ما را خلق کند تکلم کرد بکلمه از او نور و خلاق شد از تکلم کرد بکلمه دیگر
دو خلق شدند نور را خلط با روح نمود پس بنا بر این و علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را
ما بسبب خدا را میگردیم زمانه که بسبب می بود نقد پس خدا را میگردیم زمانه که نقد پس
بود چون خدا خواست که خلق خود را ایجاد کند نور را شکافت عرش را از او خلق کرد
پس عرش از نور مرآت و نور مرآت از نور خدا است و نور مرآت از نور عرش است پس نور
بر آدم علی را شکافت از او ملائکه را خلق کرد پس ملائکه از نور علی هستند و نور علی
از نور خدا است پس علی افضل است از ملائکه پس نور خاتم فاطمه را شکافت از او آسمان
و زمین را خلق کرد پس آسمان و زمین از نور فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است
پس خاتم فاطمه افضل از آسمانها و زمینها است پس شکافت نور مرآت از نور مرآت از او
افتاب و ماه را خلق کرد پس افتاب و ماه از نور مرآت است و نور مرآت از نور خدا است
پس نور خدا است پس حسن افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور مرآت از نور مرآت از او
طهشت و حورالعین را خلق نمود پس طهشت و حورالعین از نور مرآت از نور خدا است پس نور
مرآت از نور خدا است پس حسین افضل از طهشت و حورالعین است در کتاب اسرار
از عبد التبریز سمری روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله از شما کن مرا بشو
بها که فرمودند ای پسر سمری هرگاه هواها مختلف شد و آراء منفرقت شد پس بر تو باد تعالی

و اینست فالخبر و خدا میسر است و کلام

این طالب بدو سبب که امام است من است و خلیفه من است بر آنها و او است فاروق که حق
 و باطل را از هم جدا میکند هر که از او سؤال کند او جواب دهد و هر که طلب هدایت نکند
 او هدایت نکند و هر که حق را طلب کند نزد او می یابد هر که راست را بگوید او راست است
 هر که بنیاد او بر حق و ایمان کند هر که چنان با او داور ایجاد دهد که مانند بارگه دهد
 یا مثل ای پسر من و بخت با من هر که تسلیم کند قول او را و او داد و نهد است هلاکشد
 هر که بر او در کرد و دشمنی با او کرد ای کسیر ستمگره علی از من است روح او از روح من است
 طاعت او از طاعت من است او برادر من است من برادر او هستم او شوهر و دختر من ظاهر شده
 زنان عالمیان از او نیز ظاهر شود و از نسل علی است امام است من و مبتدیان اهل بیت
 حسن و حسین پس علی و حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
 و محمد بن علی و الحسن و علی و جعفر بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
 خدا زمین را بر او عدل و داد میکند سلیم فیس و این کرمه از عبد الله بن عباس و حق
 طوبی که روایت کرده از پیغمبر و از جمله حدیث است که فرمودند تا اهل بیت من در اند
 امام هادی هستند که هر اهل مریم با هستند و مانند علی و حسین و منقرز او که در
 یکی بعد از دیگری امام مردم هستند و الهامها علی است و من امام علی است و امام مردم
 الله هستند اکتاف کتابها است از آنها جدا نشود و لفظ از کتاب جدا نشوند و از
 شوند من بر حوض از سلمان فارسی روایت شده که گفت نشسته بودم پیش روی رسول
 خدا در مرض مؤت حضرت که فاطمه داخل شد چو بدید بر روی خود را با فاطمه حضرت
 دید که بر کرد که اشک او بر صورتش جاری شد رسول خدا فرمودند چه میگوید ای فاطمه
 فاطمه عرض کرد یا رسول الله می فرماید بعد از تو صنایع گذارند من ندانم و چشمها میبارد
 رسول خدا پس از اشک فرمودند ای فاطمه ای ایمنند که ما اهل بیت هستیم که خدا
 بر دنیا برای ما مقرر داشته و خداوند منم و واجب که بر جمیع خلق خود فتاد

بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب فضل نا و اگر متوجه است که این هدایت خداوند بر او و پیغمبرش و زود بعثت می‌داد تا
اینکه ظالم ننگ نبشود و حق معلوم شود که کجا جای او است لکن خداوند فرمود تا در دنیا را حاکم
عقل و آخر را خانه قرار تا اینکه جزا ببیند کسانی که عمل بد کردند و جزا ببیند کسانی که عمل نیکو
کردند پس از آن حضرت امیر علیه السلام فرمود و الحمد لله شکر اهل نعمه و صبر اهل یل الله و حضرت
صافه روایت شده است که خداوند بنا کرد و تعالی خلق فرمود چهار رده نفر را پیش از خلقت
این خلق چهار رده هر رده سزا و این چهار رده فروداد و اح میباشند عرض کردند باین رسول الله
آن چهار رده یکسانند فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین طاهران و اولاد حسین اهلها قائمها
است که بیای شود بعد از عیسی و جبار را میکشد زمین را بالا میکشد از هر جود و ظلمی و
عجیب نیست در طول عمر حضرت بعد از قدرت حق تعالی او بعد از وقوع مثل او و بر آنکه لغا
سه هزار سال از دنیا که کرد حضرت و اهلش از زمان بر همین نا این زمان هنوز هستند و
دجال از عهد پیغمبر تا اسیر و که هستند که باید کشته شود بدست حضرت زمان ظهور و
اینکه ظهور کند هفت رده هم چنین شباط و با السه و فسان و عوج عنان از عهد قابیل
تا زمان موسی نذکی کرد و علیه زمان قائم هستند و این شده است از علی الحسین امام
زین العابدین که فرمودند که اهل زمان عیسی امام که فائزند با ما منک و و منظر خروج
او هستند افضل اهل هر زمان هستند زیرا که خدا این عالم با آنها عطا فرمود عفو
و افهام را بجهت که در آنها عین نبی مشایده شده و آنها را در آخر زمان بفرستد بجهت
پیش روی سؤل خداوند قرار داده باشد پیش از آنها مخلصند از روی جبهت و پیش از آنها
از روی صدف و خواننده بدین خدا هستند پنهان و آشکار پس اگر تو بگوئی که موک
طبیعی مانع از این است که ادعای ندهد بمانند پیش از صدف بیست سال جواب اینست که فقط ابرار
هستند از این امت با اینکه خدا بر هر چه فاد راست جواب اینست از برای او طبع عطا مسر
بود و اینست بعد از فاعل مختار چنانچه از برای اهل جنت قرار است و اگر بگوئی که چگونه

بیان وجه غیب کتب فاعلم

۱۵۱

است اخفا حق و حال آنکه خدا میفرماید یا ای الذین یؤمنون ما انزلنا من الیقینات و اهلک من بعد
ما یقیناه للناس هم ما اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللعنون جواب اینست که خداوند فرمود
به پیغمبر ملک که خوف و استغناء از بار غضب علی و الله بعضی من الناس که خوف و استغناء بود
بعضوب فرمود پس سفاقی که انفس صریح و بال علی اخوان ضعیف و الکی با ایا موسی
سے سال در خانه فرعون بود که درین خود را محفی میداشتند که در خانه فرعون
مدتها در خانه فرعون درین خود را پوشیده میداشتند شمع و صیغی عیسای بن خود را از جیب
اندا که درین خود را بکمال محفی نداشت با انظار اجتناب به بن خانه میفرستد کن سجده بخندای
کود دران خانه و مردم کان میگردند که بن را میسر میدادند اینست که خدا میفرماید و عزرا بنی
و هم چنین جز قبل خاله زاده فرعون که خدای فرماید و قال جل و من من ال فرعون کیم انما
فرمودند و سؤل حذام میگوید و امت من ایضه شده و بنی اسرائیل حذر و القل بالقل پس
امام ثانی عشره که مهد امام زمان ما باشد از زمان و کاد و انا امر و انبرهان که سنه
هزار و دویست و پنجاه است و من است ازین خدا که از زمان و کاد و انا امر و انبرهان که سنه
هزار و دویست و پنجاه و شش است و انبرهان ظاهر هزار و چهل و یک است
بلکه و لیست بهما او تا اخر زمان تکلیف بنابر قواعد لطیفه خداوند بدو ما را بنویس
بحال آن بی زکوار و روشن گرداند بدانکه مودی که هادی ایضا است بر و سچ و داورده کانه
مشهور است اولش حمل و اخرش هو و است پس بحال نور و لایت نیز و داورده است تا آنکه
بحال هادی باطن ناهای ظاهر مطابق باشد و باین نکته شریفه اشاره دارد و اخبار ائمه هادی
شده است پس هر مای نمیزد بهر حدیث که درین عالم نماید و موی باین نکته است آنچه در
اخبار و بنویس و داورده شده است که دنیا و مافیها محمول بر مای است که حامل همه است و در این
اشاره لطیفه است و ان است که چون از محال این افراد و حوز است و حوز است و ان است که دنیا
و مافیها است پس از محال نور و لایت نیز حامل مصالح ادیان و شریعت است و صریح

نکته عکس و آینه

۱۵۱

اینست که حامل از دست خود است و چون از روح است پس حامل از روح است اما من است و آن
 است که حامل از زمین است و من است و حامل از مصلح از باز است و حامل از و اما من است
 که باقی با ما من است که قائم است بغیر ناد و ذوق من و مصلح است و آن خود نیست که اشاره باد
 شد پس چون حامل از دست خود است که از روح است پس همانکه او با خود روح و ازده که از دست این خود
 هم از روح و ازده اما من است قائم بدانکه این عدد و ازده که از دست من است بر این
 چون واقع بر این عدد است هم چنین است که از دست الله تعالی پس واجب است که از دست هم چنین
 باشند که لا اله الا الله و ازده حرف است محمد رسول الله و ازده حرف است علی بن ابی طالب
 و ازده حرف است انبیا و ازده حرف است امیر المؤمنین و ازده حرف است الهی
 الوفی و ازده حرف است آدم خلیفه الله و ازده حرف است نوح بنی الله و ازده حرف است
 ابراهیم خلیل الله و ازده حرف است موسی کلیم الله و ازده حرف است محمد حبیب الله و ازده
 حرف است المجید و المبین و ازده حرف است جبرئیل روح الله و ازده حرف است المظاهر و الباطن
 و ازده حرف است اهل الصلوة و ازده حرف است اهل الزکوة و ازده حرف است الزکوة
 الیک و ازده حرف است الم لا اله الا الله و ازده حرف است روح کوکب و ازده حرف است
 نقیض و ازده حرف است انبیا و ازده حرف است منجیه و ازده حرف است بدانکه موکل روح و ازده حرف است
 روح اما من و ازده حرف است از پیش خود است چون از روح و ازده حرف است فرمودند پیغمبر
 مقدم بدان بدین مقدم بر اینها شود با اینچه غفیر علی است که کرده اند که اینست که
 هر که از اول و ازده حرف است و ازده حرف است و ازده حرف است و ازده حرف است و ازده حرف است
 و شرف بر پیش حضرت بالا میرود و صورت رسول بمنزله مرکز دایره است و شرف بر پیش
 شرف از او است مرکز شرف که منضاع است و است و عظیم دایره که صفت شرفش با و منضاع
 نظر است پس در جانش که بحضور منتهی میشود و ازده حرف است و در جانش شرف که از
 حضور منضاع است و ازده حرف است پس از حضور منتهی شد و ازده حرف است

خروج
است

الله و ازده حرف است

و کبریا بیند نام و کمال فاعله

مهنگ مو عو از آل محمد را خاتم گویند و وجه تسمیه حضرت بنام از اختیار مقل و مقلوب این خطا و
 روایت کرده که وقتی حسین از نه والجنح افتاد ملائکه گفتند پروردگار این بخله
 را با حسین نمیکشند و حال اینکه بود که بن ظالمین هستی خطاب سپید بملکه نظر کنید
 بطرف راست عرش ملکه نظر کردند بدیدند بجانب عرش یکی ایستاده نگاه میگردید
 خطاب سپید بملکه که من انتقام بگیرم از برای حسین باین نام از این کفار در دجله آن
 حضرت را شتر روایت شده که فرمودند چون حسین شهید گشت ملائکه ناله بگریه و
 زاری بلند کردند گفتند ایها و سپید ناخاف از کسان که گشتند صفوة نور و پسر صفوة
 نورا خداوند رحیمی من شتابان که قرآن کبریا بدیغش و جلال خودم قسم که البته انتقام
 از آنها بگیرم بعد از مدتی نباشد پس از آن خداوند ظاهر سنا خدایت از آن کلاه حسین را
 ملائکه شتر روایت شد تا گاه دیدند یکی از آنها ایستاده نگاه میگردید خطاب سپید که باین
 قائم انتقام بگیرم از آنها پیغمبر صلی الله علیه و سلم و وقتی عراج رفتند پدیدار شده
 بشیخ منادی که همه دشمنانند و کبریا از آنها پرسید که باشند و چه هستند این شیخ
 باو گفتند اینها اوصیایانند و آنکه ایستاده آن مهنگان الزمان است از حضرت قائم
 پرسیدند آن کجا که سر آمد شدند بعد از پیغمبر فرمودند ایستاده حضرت رسول
 در میان تاجریست که فرموده باشد بود شهر میکان اینکه میبرد بشهر یکی سلطان
 بنای او را گذارده باینها باضا با سعه معیشت بطریقیکه مثل او یافت نشود در
 دنیا و مابعد آن کردند و با حق و نامشاهده کنند این سحر را پس تاجر در راه بمرد و
 کسانی که مابعد او را کرده بودند پشیمان شدند گفتند قول این تاجر از اساطیر
 الاوایل است هر که از این شهر آمده او را دیده برکشند با چرخه داد بودند پس این تاجر
 آن پیغمبر است و این خبر را بدو بشنید پس چون رجعت کرد از آنجا که در راه او پشیمان
 شدند برکشند بجام شرک و لیل صد و این طایفه است که منقول شد از آن سه نفر

احوال ابا العین

نام محمد بن عبد الله مراد زاده که عبد الله را به بنیم عرض کرد با ابا القاسم چکار عبد الله دارد
 بنماستیم که نادانسته در عقل خود جامه خود را بخرس میبندد مراد به ما میگوید و ما
 بزرگتر میبودند مراد زاده به بنیم او را عرض کرد که از برای من بختگان تو نباشد
 کنیز را بجهنم این طفل خبرند و میگویند که منتهای غایت کارش چیست و آنچه از او صادر
 شود چون ما در شرف الجمله اطلاع داشتیم حضرت قبول کرده اند بعد از آن که خبر او را
 با احباب ما در نمازخانه نایب بفرمودند و بنده بفرمودند آن زن گفت داخل شو حضرت داخل
 شد ندیدند در قطعه ایستاده تکلم میکند مادرش گفت ساکت شو بنشین
 این محفل است آمد است نزد او و بنیال ساکت شد نشست حضرت غم خورد چه کار
 با ما در شرف بود خدا او را لعنت کند اگر مرا میگذرانست شما را بنمایم که با اجداد
 همین است آنچه حقیقت خالص را میگویم چون با ما در شرف عهد کردم نکو بود حضرت
 با و فرمودند چه می بینی گفت می بینم حق را ظاهر را و می بینم عرش را بر عرش کوبان را
 اسما را بنماست حضرت فرمودند با او باشه ما در شرف بود خدا او را لعنت کند و بنیال
 بعد از آن گفت شما در شرف بود خدا بنده را و شما را برساند خودم بود خدا را و بنیال
 نزد من نکرده در سال چون روز دهم شد کوبان روز دهم و کوبان و بنیال و بنیال
 روزی به روزهای دهم و سول خدا که اجماع رفتند لیکن در جهنم طوفان و بنیال
 مؤمنان را روز دهم حضرت بنیال را خواندند با احباب برخواستند و رفتند
 در درانند مادرش گفت داخل شو حضرت داخل شد ندیدند با اجداد بنیال را و بنیال
 حق ما را در خانه نهاد مادرش گفت ساکت شو یا بنیال این محفل است نزد تو آمده و فرمود
 حضرت فرمودند مادرش را چه کار خدا او را لعنت کند اگر مرا میگذرانست هر بنیال
 را بنمایم که در محفل خالص و کوبان و بنیال روز دهم شد حضرت بنیال را و بنیال
 با احباب رفتند بنماست بنیال کوبان و بنیال را و بنیال را و بنیال را و بنیال را

فی بیان علما الطهر

گفت ساکت شو پیشتر این محمد است آمده است نزد توها و نزد چندایه از سوره دخان یاد
 شده بود حضرت با ناز در نماز صبح بر اوصیای خواندند و نمودند بدجال با شهادت بود خدا
 خدا و رسالت محمد صطفی میدی گفت نه یاد میدی هم بود انداخته خدا و بر رسالت خود
 نوا خدا را و از من نکرده در رسالت حضرت فرمودند چیزی برای تو بهمان کردیم چیست
 او دجال گفت است تو دلیل من میشود و مناجات و در میگویند حضرت رسالت خود را
 توان اجل خود پیش بیتی و بر خود تیر میزدی بگویم در خارجة مقدسه شده از برای تو و
 اطاعت از آنکه مکر کسب که مثل تو باشد در شقاوت و بد بختی بعد از آن حضرت با جناب
 فرمودند خدا هیچ پیغمبر را مبعوث نکرد مگر آنکه از پیغمبر قوم خود را از دجال ترسانند
 خدای عزوجل و را بد تپانها و در مکر از بهمان اگر چیزی از امر او بر شما مشتبه شود بگویند
 که خدای شما اعوان نیست یعنی این یکی مشتبه نشود این دجال خروج کند بر جاری سوار باشد
 از گوش تا گوش او مسافت یک پیکل راه باشد با او باشند دو زنجی باشد با او کوهی از نان
 و طعمی از آب باشد اکثر منافقان او بود و زنان و اعراب هستند به اتفاق زمین داخل
 شود در مکه و خانه مکه و مدینه خانه از روایت یکسر از صد و مرحوم روایت کرده
 از ابن سیر که گفت خطبه خواند بر مناع علی بن ابی طالب پس حمد خدا و ثنای او را بجا آورد پس
 از آن فرمود با صحاب سر من نبیها الناس پر میدان من هر چه میخواهد پیش از آنکه مرا
 بنهید صمصعنه بن صوحایر خواست عرض کرد یا امیر المؤمنین چه زمان دجال خروج
 میکند فرمودند پیشتر خدا کلام تو را شنیدند و دانستند از ده نوا خدا قسم آنچه از او سؤال
 کردی بد عالم از مسائل نیست لکن علاما را دارد بعضی عقب بعضی را باید مثل جای نعل
 بروی نعل اگر بخوای تو را خبر دهم عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود حفظ و ضبط
 کن بدانکه علامه خروج دجال است که مردم نماز را بپایند اما نه از ضایع کنند و روغ
 را حلال دانند و با لجهورند و شوه بگیرند بنیان را را محکم کنند و بنیان را فریاد کنند

تحدیث در حال عین

سفرها را در کار دارند مشاوران بآنان کنند آفتخ اعطام نمایند آفتخا بعینه و
 ۱۲ خونریزی را بچشم ندانند ۱۳ علم ضعیف شود ۱۴ انظار کردن فخر شود ۱۵ اول و نظر
 شوند ۱۶ عرفا خائن شوند ۱۷ افرا فاسق شوند ۱۸ شهادت در پیداشود ۱۹ بخود
 بعد از پند و اشتکار بشود ۲۰ قول بهمان پیداشود ۲۱ طرازا حبله کنند ۲۲ گناه و طغیان
 پیدا شود ۲۳ مساجد را زینت کنند منارها بلند شود ۲۴ اشرا بکفر میشوند ۲۵
 صفوف بنابر شود ۲۶ صفوف بنابر شود ۲۷ خطا مختلف شود ۲۸ عهد ها شکسته شود
 موعود نرد بل شود زنان با شوهران شریک در بخارن شوند از روی حرص و دنیا
 صدا نشا و بلند شود و از آنها بشنیده و قبول شود و ذل قوم کفیل آنها شود از
 فاجر بزرگند مناداشی برسانند مقتدی تو کاذب را بیا بیا بیا این میشود اسباب
 و الا نطو و لعن با فخر کبریا خاین مناول آنها را لعن کنند صاحبان فرج برین سوا
 شوند زنان لباس مردان بپوشند شاهد شهادت بدهدند آنکه از او مطالبه ادعای شهادت
 بکنند بعینه شهادت نطلبیده شود دیگر شهادت هدیه آنکه حق او را داشته است
 بجهاد ادعای حق نه نفقه بعین بن شود عمل بنابر ابن عربی مقلد دارند کمران ایما
 پیش بپوشند دلهای آنها کند بد نواز مراد باشد و نظیر از صبر باشد پس در این
 و فست بخیل بخیل از بخیل بخیل بخیل مساکن امر و بدین المقدس است بیاید
 بر مردم نفاق که از او کنند یکی از آنها که از سنا کینا بیا باشند پس جبر بن بیا به
 خواست عرض کرد تا امل او منیر و بیال کینست فرمود ندگاه باش و بیال صائد بر جید
 امن شفی کینست که او را نصیب تو کند سپید کسو است که او را ننگ بکند برون
 ابلان شهر که او را اصبه با باشد از دهی که او را بود به خوانند چشم راست مسوح
 امت چشم دیگر در پیشگاه او است چنان میدرخشد چون سناره صبیخ را و قطع
 خویش است که گو با من مخرج بخویش مناد و چشم او پوشیده است کافره رخ سواد

باز
 در
 در

گفته اند که اینها از پیشانی است

بسم الله الرحمن الرحيم

صاف و هم قائم خورشید نکند تا اینکه پیش از او در افق دیده نشود و نظر از بنی هاشم خورشید نکند هم مردم را
بسوی خود بخواهند فرودند و حضرت صاحب دقایق پنج چیز است پیش از قیام قائم بمایه و ستایش
و منادی که از آسمان ندا کند و فرود رفتن میسر و دیدار و قتل نفس زکات و حدیث یک
فرمودند قائم آل محمد و قتل نفس زکات مکرر بار زده شب فرمودند در حدیث یک حرفی
سفید و پمنا و خراسان و یکسال در یکماه در یکروز واقع شود و در اینها علی هادی
از بنمای نیست زیرا که او مردم را بجهنم دعوت میکند مردی از حضرت ابی الحسن از فرج
سؤال کرد فرمودند هرگاه علمای قیس بمصر آمد علمای کندی بخراسان فرمودند که
فتح فرار نشد کافیه شود بگویند و فرمودند مردم بخراسان پیش از قیام قائم از معنی
خود بسیار تشکیک ظاهر شود و آسمان و سوره و وی آسمان و خشی بغداد و خشی شهر
بصره و خوبه که در شهر بصره و بصره شود و جانها که خراب شود و مردم که در اهلیش
واقع شود و خوبه باهل طبرستان که فراری از برای آنها نباشد فرمودند حضرت افرید و عدا
است که پیش از قیام قائم است کسوف شمس و نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر ماه روزه
کوید گفتیم باین سؤال که آیا اصاب و نیمه ماه گرفته میشود فرمودند من دانایم با آنچه
گفتم اینها و عدا منند که از زمانه بوط ادم تا حال نشده و زیرا که آنچه عادت با و جاری
شده و منجی تن هم گفته اند ایست که خسوف و خسوف میشود مکرر در سوره با چهار روزه با یازده
ماه در عز اینها و این خسوف نزد مقابله شمس و قمر است و هفت مخصوصه کسوف و خسوف
میشود مکرر در هفت هفت و هشت و نایست که هر ماه و اینهم نزد مضار نه اینها
بر هفت مخصوصه فرمودند حضرت صاحب دقایق منادی ندا میکند با اسم قائم گفتیم حاضر
تا عام فرمودند بلکه عام است و میگویند هر که و هر چه یا قهای خود گفتیم که مخالف
قائم کنند و حال اینکه ندا با اسم میشود و ندا بلسان و فکر از دایره انا اینکه در این
ندا کند و ایشانند از مردم را بنمای عرض کرد که ندا چگونه است فرمودند نای ندا میکند

سید محمد باقر

اول روزگاه باشد که در حق و علی شیعہ و است پس از آن ابلیس در آخر روز ۱۶۳
نما کند آگاه باشد که حق و عثمان و شیعہ و است و با یوسف شک داشتند مطبل
فرمودند چنانکه در شهر ایشان شیعہ بدست تمام است فرمودند این امر دشوار نا
و ثلث مردم بروند عرض کردند که اگر دو ثلث مردم بروند پس باقی مانده یک است فرمود
ایا و احی نیست بد که شما ثلث باقی باشید فرمودند هرگاه دیوار مسجد کوفه منهدم شود
از انظر منبک پرملوی خانه عبد الله بن مسعود است و این وقت زائل شدن ملک قوم
و نزد وال اینها خروج قائم است از جمله علامات طلوع اینست مشرق و روشن
دهد چنانچه فرو رفته دهد پس از آن ستر اینها بدیو یک تری باشد و طوفان
بهم رسد فصل فی بیان آن ظهور و آن غیر موقوف و من فقه و کذاب بدانکه احیا
و اد است و علم بغیر و فظهور و مصلح پسندنا اینکه همیشه امید دارد منتظر
فرج باشند مشکل از آنسان کرد بر او اگر هر بر او امید یمنند که هر بسیار است و آن
کرده شیعہ کلین در صحیح الزبیه چون نمایی که گفتند امام محمد باقر را که فرمودند
خدای نعم و وفای دارد برای ظهور و فرمود داد و دهشتنا و ظواهر هر چه بود چون حسین
کشته شد غضب خدا شد بد شد بر اهل زمین تا خبر نداشت تا صد شیعہ ما ستر احذین کریم
حدیث ما را قاسم کردند و بدو داشتند پرده و شرف و شمع سحر را خداوند بعد از این دیگر
و حق فرمودند از کجوا الله ما شاء و بدست حنده ام الکتاب ابو حمزه کوئینا میجند
را خداوند حضرت صادق علیه السلام فرمودند چنین بود از آن بصیر و است غده که حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم از قائم فرمودند که با لوفان و ما اهل بیت و فرمودند پس
از فضیل بن یزید را و آن شده که گفت از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که از برای این امر
هست فرمودند که با لوفان و کذب لوفان و کذب لوفان و کذب لوفان و کذب لوفان و کذب
و فرمایان برورد کارش بهوم خود و عدله و روزی و چون که خداوند و یزید

بنام معین بنوری و قاضی محمد

زده روز افزوده که قوم او کشند موسی را با اخلاص گفتن کردند آنچه کردند پس هرگاه
 ما شما را چید کردیم بحدی پس برخلاف آنچه پیش بشمار سپید بگویند صدق الله تاد و حق
 ما جو شود به ما یکبار جنتی الضامن پسند خود از مفصل عمر و فایز گفته که بر سپیدم
 از مبتد خویش صافم که ایا از برای که گفت و فقی هست که مردم بدانند و مودعاش الله از
 اینکه ظهیر او موقوف باشد که شیعیه بدانند عرض کردم تا بستگی را معتبر نشده فرمودند
 چون که فایز است که خدا میفرماید پس استوانه عز الشاعره فلما علم ما عند الله لا یجوز
 لوفئها الا هو وان فایز است که خدا میفرماید پس استوانه عز الشاعره ایا آن مر سبها
 با آن میفرماید و عند علم الشاعره تقریر مودعنا احد یعنی علم فایز است نزد خدا است نه نزد
 کسی دیگر میفرماید فایز نیز الشاعره و انشوا الفکر کنیم شریع معنی دارد آنچه را که روا نیست کند
 فرمود میگویند چه وقت زاینده شده و چه وقت ظاهر میشود از روی شکی و فضا
 خدا اینها همان گروه هستند که خزان دنیا و آخرت دارند مفضل گوید عرض کردم ایا
 وقتی قرار داده نمیشود فرمودند بمفضل هر کس برای مهنگم مادی فقی قرار دهد بشرط
 علم خدا شده و ارجاع کرده که ظاهر کرده است خدا را از حد بیفر و جابر روا نیست که
 جبر ببرد و ملامت بر پیغمبر و او را بشناسد که قائم آن عاقل پیغمبر ظاهر شود تا ما لا نشود
 که با نبرخ نه براسچون و همچون فلان نیز و بیل مصر پس خدا در صورت همه اهل بیت پیغمبر را بر
 ضلال پس علی از اهل ضلال بلند نشود تا وقت فایز است پس بعد ندان حضرت رضا را
 از وقت ظهور فرمودند هر زمان که خصلت احوال دولت شوند از آن و اما رافع
 شود با جوانان و کودکان و خراب شود جامع گویند از عمار و معتقد شوند جبران پس
 ابوفوت و فت زوال ملک بنی عباس است و ظهور قائم ما اهل بیت از کتاب عبد الله بن
 بقره روا نیست که هرگاه خدا خواست که ظاهر کند احوال حق را جلال الله شود از ساه
 صمد تا ماه صمد از میان زمان خروج مهنگم از ملامت از رسول خدا صمد روا نیست

غلامی بشارت در خطبه

فرمودند در خطبه که لابد باید پیش از قیامت ظاهر شود سفیانی و دجال و دغیان
و دما بر الارض و طلوع اعدای از مغرب و نزول عیسی و حنفی و یحیی و یونس و یحیی و یونس
که از غرق شدن بیرون آید مردم را برانند بسوی محشر و دجال با ائمه علیه السلام وارد شده
که هر که ادعا کند پیش از ترویج سفیانی و یحیی و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
در کوفه و بنار و بنیست چنانکه باری که خداوند کند آن را از اینها زمینها را و مردمان
و از نده کند بر جبهه بر حضرت و سعید و دینا پیدا شود خداوند قات و عاقل
و از پیشتر بداند و اول ظاهر و حضرت عیسی و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
بانه با او بیعت کنند سیصد سال و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
روز بد و سال آنها که از هشتاد سال است و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
چنینی تا از سر خیزد تا از یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
پشت کوفه مسجد را که از برای او هزار و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
در میان آنها باشند و از زمان زمان قطع مثل است ظاهر شود که یونس و یونس و یونس
و مردم همه غنی شوند بجهت که کسی غنی اند که محتاج بصدقه نباشد و فصل اندک آن
احوال حضرت با بعضی کتب و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
ظاهر و رجوع ال محمد علیه السلام طولانیست چون ختم دفرامان و یونس و یونس و یونس
بجست و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
ختم میکنیم اکنون ختم مسک مفضل بر عمر از حضرت صادق علیه السلام و یونس و یونس و یونس
پرسید که چگونه اینها ظاهر و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و ندای میکنند با هم خود و کتب خود و کتب خود و کتب خود و کتب خود و کتب خود و کتب خود
همه بشنوند و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس

بعضی از بیفتاها

نورشاده شوند و بدانند که قائم ظاهر شده پس هیچ شکی در خالیه که همه بشر روی او باشند
 و اما بعضی از بیفتاها که در بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
 بدر مفضل عرض کرد که آن هفتاد و نه نفر که با حسن شهادت شدند با قائم ظاهر میشوند
 فرمود بلی ظاهر میشوند و او در میان آنها است خبر نداد و از ده هزار مؤمنین شیعه علی
 بر سر حسن است عمامه سبزه ای مفضل سبزه قائم نیست خود را بجز مکه که هدایت کند
 خود را در آن کند میگوید دیده شود پس سبزه او بگوید اینست سبزه خدا پس از این راه را ملا
 نما بندگان که بر سبزه ای بگویند اما بیا بعون الله بدانند و مؤمنان بدانند که سبزه که در سبزه
 او را ببینند جبرئیل است پس ملائکه را او بفرستند با این سخن پس بیفتا مؤمنان مردم
 صیحه زنند بگویند امشب سر عجمی دیدیم که مثل او را ندیده بودیم بعضی بعضی گویند
 نگاه کنید به دیدن از این کشتی که با او هستند بیفتا سید مکی که بیفتا بیفتا است
 که را بجز جبهه نفر از اهل مکه و جبهه نفر از اهل مدینه و اینها اول طلوع افتاب میشوند که
 از این و چون افتاب بلند گشت روشن کرد همه ما را صیحه زدند صیحه نشدند بخلاف آنرا
 افتاب زبان عربی اش که از آن بشنوند هر که در اسمانها و هر که در زمینها است صیحه زدند
 که ای کفره خدایا این کشتی است اسم او را با اسم جدش بر سر بس بگویند او بفرستد
 تا هدا بیا بید و مخالفان را بکشد کبره میشود پس اول کسی که دست او را ببینند
 ملائکه است پس بن پس بیفتای گویند شنیدیم اطاعت کردیم باقی نماند صاحب کوشش
 جز آنکه این صمد را بشنود و خدای تو را در انداز بادیه ها و حاضری و از بر و بحر بعضی بعضی
 را بر سنا ندید با این شنیدند ندان کوشش خود چون افتاب نیز نیک عروب شد غروب
 لغز و ندان ستم مغرب که ای کفره خدایا ظاهر شد دنیا مولای مردم از زمین فلسطین که
 او عثمان بن عفیفه اموی است از اولاد بنی نضر مغویه است پس او بفرستد تا هدا
 را بید و مخالفان را نکند کوه شوند پس ملائکه و بنی بیفتا مژول او را در دهند و از

بسم الله الرحمن الرحيم

تکذیب کنند و بگویند شنیدیم و یا فرمائی کردیم تا بی ثمر ماند صاحب شک و مردانی جز آنکه
گواه شوند بان نداء دینی و آنکه ندانند شیطان لغو است و سپند ما حضرت قائم پشت خود را
بکعبه تکیه دهد و بگوید یا معشر خاکیون آگاه باشید هر که بخواند یا دم و شهادت نظر کند
منم از نا آگاه باشد هر که بخواند نظر کند بفرج و پسرش منم بفرج و شما آگاه باشید
هر که بخواند نظر کند یا بر هم و پسرش اسمعیل منم بر هم و اسمعیل آگاه باشد هر که
بخواند نظر کند بعیسی و شمعون منم عیسی و شمعون آگاه باشد هر که بخواند نظر
کند محمد و علی صلی الله علیهما منم محمد و علی آگاه باشد هر که بخواند نظر کند بحسن و حسین
منم حسن و حسین آگاه باشد هر که بخواند نظر کند با محمد و آل او از حسین منم از حسین
اجازه کنند مستند است از من شما را خبر هم با اجازه اکاهید و آنچه را با او کاغذی ندارد هر که
صوفی از من بخواند از من بشود هر که ابتدا کرده بصحیف کند از برای آدم و
نوح و مابعد بگوید که اینست و شهادت اینست و الله صوفی حق ما دیدیم آنچه را بمنزله
در او بود و آنچه را اقل شده از او و تبدل شد بر حقش از آن بخواند حضرت قائم
صوفی نوح و صوفی ابراهیم و نوری و الجبل و نوری و الجبل و نوری و الجبل و نوری و الجبل
اینست و الله صوفی نوح و ابراهیم حق ما آنچه را ساقط شده و تغییر و تبدل یافته و
شده اینست و الله نوری و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل
از ان فلان و فلان و فلان که اینست و الله فلان و آنچه را تغییر یافته و تبدل
یافته پس از ان ظاهر شود دایره میان رکن و مقام که بر وی کافر بود پس کافر شود
مؤمن و پس از ان سقیا ظاهر شود و جبرائیل خود را به افرازی و در غار افرازی
کنند و در افرازی کنند این در جبار افرازی را که کند کوفه و مدینه را خراب کنند و این
انهارد مسجد کوفه و شامانند و جبرائیل سفینه را در سینه کند هزار و هشتصد سال
آنکه در شامانند کند بر و بر مبادا بد و داده مکه کند که خانه را خراب کند چون بمبادا

پیامبر اعظم ﷺ و ظهور

۱۶۹

پیدا شود از طرف چپ صاعقه صیحه زندگای پیدای اهل از این پیدای اهل را با جهتها
 پادشاهان بسلطه و نفوذ اهل امانت مانند ملکی از آسمان پدید و در ای اندو تا او به پشت گریخت
 یکی از اهل کوه بود و به پیش هر یک او را بشا در نه به ملک جیش و غنای او بدیگری گویند
 برو به پیش سفیانی او را اعلام کن بطریق و همگامی که پیش از بشا در نه پدید بود
 بشا در نه دهد به ملک جیش سفیانی و از زمین که شکافته شد باقی نگذاشت از جیش بقدر
 صفات شری و هر یک را یک فن به بعد پس هر یک در سن و سورت پیش از آمد بر کرد و بحال
 اول و بعد از آنکه حضرت در ملک و جن ظاهر شوند و با مردم مخلوط باشند و هم با
 حضرت بودند و در ظاهر و باطن کوفه و خوف و احتیاج و ان وقت چهل و شش هزار نفر
 و چهل و شش هزار از جن و دایار می کنند و فتح و افغان شود مفضل عرض کرد که جن ملک
 ظاهر شوند مردم در این زمان فرمودند بی چنانچه ظاهر میشوند مردم بعضی را بعضی
 مفضل عرض کرد با ملک آنکه خیر میکند فرمودند آنها را میخوانند بجهت موعظه پس
 مضیقا بد بر آنها خلیفه از اهل بیت خود و منوچهر مدینه شود مفضل عرض کرد با کعبه
 چه میکند فرمود این بنا را خراب میکند و بنا میکند ببناء حضرت ابراهیم و اسمعیل و هم
 چنین خراب میکند و بنیاد را که ظاهر بنا کرده در هر اقلی و هم چنین خراب کند و مسجد کوفه و بنا
 کند ببناء اولش مفضل عرض کرد ابا و مکه میمانند فرمودند نه لکن نصیب میکند و اهل
 خلیفه از اهل بیت خود چون از مکه بفرز و دوا اهل مکه خلیفه را و ابی کشند هر یک بر
 با آنها و اهل از این رسانند و نوبه دهد آنها را و خلیفه از خود اهل از این را نصیب کند چون
 بفرز و دوا از خلیفه را بکشند پس از آن هر یک عسکر بفرسند بسوا آنها از جن و مضیقا
 هر یک امان آورد و اولا گذارند و هر کس با کرد و ابی کشند از صد نفر بکفر امان آورد
 در و این بدیگری از صفات علیهم السلام و است که اول ضیعا در هر یک ظاهر شود و قطع نما
 در شهابی شبیه کلید از کعبه را که در این زمانها کلید دارند و دستا اهل از این پدید

احوال ائمه و حضرت فاطمه علیها السلام

بحاجه كعبه ندا كنند و انرا كه اين بنی شيبه در زمان كعبه ندید و بیرون نایزد و اولاد فاطمه را
 اظهار كنند چون راضی بودند بفعل پدران خود و عايشه را از خانه كند و راضی ب
 كند چون از بیت فاطمه را كرده بامداد به مائغ الزكوة را بگشتند و من به حضرت فاطمه
 شود ظلمت ان شب با بر خیز مردم محتاج بافتاب ماه بناسند هر يك از مؤمنین هر
 سال ع كینند در هر سال خدا بیکس را و دهد خلاصه نفع خدا بشخص مفضل انست كه چون
 كرده ای قای من منزل مهلك كجا است و محل اجتماع مؤمنین را او چه جاست است فرمودند
 ملك او بكونه است مجلس و موضع حكم در مسجد كوفه در مكان بیت المال و قیام عشا
 در مسجد كوفه سهله و موضع انفراد و تراشه در محفل اشرف مفضل گفت جمیع مؤمنین
 در كوفه اند فرمودند بلی نیست و مؤمنی مكرانكه در كوفه است با نزد يك كوفه با طلبش
 ما بل بكونه است جمیع مؤمنین كوفه انوقت بعد موضع يك كوفه سفند هر ارد و هم است
 و وسعت بلد كوفه همچو فرسخست خانه كوفه متصل بر همین كبریا شود و كبریا
 ملیا مؤمنین شود مفضل كویك كه حضرت امیر از آن راه سر و كشدند فرمودند ای
 مفضل بد رستی كه بفعلهای زینیه مفاخره كردند كعبه فخر كرد و بقعه كبریا خدا
 با و فرستاد كه ساكن شوایكعبه و فخر كبریا مكن زیرا كه كبریا به غیر مزار كه است كه خدا
 هو سخی عمران گفت ای انا الله و بقعه كبریا مكان و لا در مسجد است بقعه كبریا و الله
 كه با و ششند سر حضرت علی علیه السلام و بقعه كبریا و بقعه است كه محمد صلی الله علیه و آله
 در او و حج كرم مفضل عرض كرد ای امیر كه تا كجا میرود فرمودند بمیدان بنه جدم
 رسول خدا ص چون وارد میدان شود امیر عقیلی را و ظاهرا هر شود كه سر و مؤمنین را و
 عزین كافران باشد مفضل عرض كرد چیست ای قای من فرمودند وارد قیام
 شود پس بگو بیا بگو و حاك بفا نیست و بیعت هم بگویند ای امیر ملك ال محمد می
 كشت با او و این قیام بگویند و مصاحف هم خواند و در رفیق او كویك كشت

بیان جامع ظالمین و حقین و حقوق متکبران و بیکران

کرم انشیرای برهم و انداختن بر سق و در چاه و جلیس شدن بولند و در شکم ماهی و قمل
 بچوب و دار و زنجیر و عذاب جرجیس و دایمال و زدن سلمان فارس و انشیر بر کشته خانه ابر
 المومنین زدن و اراده سوزانیدن حسین و فاطمه و زدن صد بقعه ظاهر و فاطمه زهرا
 میان نانه و انداختن هلو و شکم او و محسن را سقط کردن و امام حسن را ستم دادن و شهید
 شدن امام حسین و ذبح اطهار او و بنی عم و اوصیاء او و اسیر کردن در بدر و سوز
 خدا و پختن خون او و پختن خون هر مؤمنی و هر فرقه که بنی نادر فتنه و هر بانی که
 خورده شده و خجاستی هر فاحشه هر ظالمی که از نه از آدم ابوالبشر شده تا برسد بنی نادر
 منتظر که قیام قائم ما باشد همه را بگردن بشنخ تابیه کنند با چرخ و افغ شده پس از آنها
 فضیاض میکنند در انوف مظلمه کسب که حاضر است پس از آنها را بدار و بکشند بران
 ترخت و کشتن که از زمین بر و نایب امارا بسوزانند و بدخت پس از این امر فرزند امارا
 که خاکستر آنها را بدن آریزد مفضل عرض کرد ای پسر من این امر عذابان دوزخا و است
 فرمودند همه از این مفضل و الله امارا بر گردانند و حاضر شود سید اکبر محمد رسول
 و صد بنو اعظم ام المومنین و فاطمه و محسن و حسین و ائمه علیهم السلام و هر کس که مؤمن باشد
 با شد و هر کس که کافر خالص باشد و فضاض کنند از آنها با چرخ و افغ شده پس از آنها
 امارا را شش روز هزار دفعه میکشند و امارا را میگردانند و شش روز عذابها پس
 هفتاد بکوفه زدن و در دایم این کوفه و نجف یا چهل و شش هزار سال که و چهل و شش
 هزار چرخ و چپصد سیصد نفر از فقهاء و اولادین و از جمله حدیث است که پس از
 میشود حسین بن علی را دوازده هزار صد بنو و هفتاد و دو نفر از صحابه که با او در دوز
 عاشورا شهید شدند و فیما بین آنها از کوفه هزار و شصت و پنجاه پس بر و نایب
 صد بنو کبار ام المومنین و فضیاض میکنند برای و بنی سقیف و نجف و نامهای او را بلند
 کنند و کتی صنعا بنی رکنی از صنایع کتی بنی سقیف و کوفه بنی سقیف و کوفه بنی سقیف

پیام رحمت بر منیر

درخشید در زمین و آسمان درخشیده بر آفتاب ماه پس در این وقت آشکار شود پو
 عاقل شود هر خدیه از رنج خود مردم را مست بر بینی لکن نیستند بلکه عذاب
 خدا بر خدیه پس ظاهر شود سداجل محمد رسول الله با انصار و مهاجرین پس خاص
 سازند که گنایان که تکیه بر کار کردند و گنایان که در او شک کردند و گنایان که گفتند
 او ساجز است که این است محض نیست معلم است شاعر است از روی هوا سخن میگوید
 و گنایان که با او محاوره کرده و مقالمه نموده و از این افضاص میباید و خیر اول فعال اینها
 میدهند از آن زمان که پیغمبر ظاهر شده و از آن زمان که هر روز در رفت و شفق شود
 تاویل این امر و بر بیان من علی الذی استضعفوا فی الارض و فی الجبلین و جعل علیهم
 الوارثین و من کنتم فی الارض فمرحون و همامان وجودها کما کوا خاطبه مفضل
 عرض کرد پس از آن روز و زمانها چنانست که این امر فرموده بود بیکر و عمر است گفتن ای
 آقای من رسول خدا با اهل بیت تو میباشند فرموده باید زمین را قدم بر نشاند
 ما و کوه قاف و آنچه در ظلمات است و جمیع رباها و در این خدا را بپا کنند و جمیع اهل کن
 کو بای بدین مفضل که ما ائمه ایستاده ایم نزد خدا و رسول خدا ص شکایت کنیم با او
 از آنچه از امت ما کرده اند بعد از آنکه تکیه بر ما کرده اند و سبنا و کرده اند و ما را از شما
 بکشند و ما را ببرند و کرده اند و حرم خدا و رسول ما را کشتند و حبس کردند پس رسول خدا
 که بر ما بد و بفرموده کرد که بد شما آنچه بخواهید شما کرده اند پس اول کسی که شکایت کند بر رسول
 خدا فاطمه است که شکایت نماید از این بکر و عمر فاطمه عرض کند این در نفر خدا که از
 من گرفته اند فاطمه برهان کرد که بیکر و عمر نفع نه بخشیدند که انداختند که نوشته بودند بیکر
 از من گرفتند و حضور مهاجر و انصار و ابدیه هن را و انداختند و او را پاره کردند و مردم بفرست
 شکایت کنیم ابو بکر و عمر و پیغمبر و ساعده رفتند با ما فقیر بودیم و بدیدند و عصبیت
 کردند خلافت شود هر را آمدند از علی بیعت بکند بیعت نکردیم و جمع کردند بر در

سپاس از حضرت شکار و بیدار

خانه ام که اهل خانه را بسوزانند گفتیم عیال را چه می توانست برین خدا و رسول بنمایند
 پیغمبر را قطع کنی که گفت ساکت شو محمد موی بود پیش من که ملتکه بر او نازل شود و امری
 بعلی بگوینا بیعت کن با ابی بکر و الا انش بر در خانه از افکنم گفتیم ای عیال که ایستاده ای می بینم
 که چه کردی ما بعد از پیغمبر و چگونه حق ما را غصب کردی ندیده صیحه زد فاطمه و اعداد
 این حماقت را از تو نمیدانم که بیعت و اما من از برای شما جمع نکردم تا ندانم از شما را بپندارم
 مراد از دناوی من سنگسار و بر شکم زد محسن را سقط کرد من صیحه زدم و ابی ابراهیم
 الله نکند پیر خنثی گوید ندا و ابی ابراهیم زدند محسن و زنندش را سقط کرد ندا رسول
 الله خواستم مفعله از من بردارم که بسو پریشان کنم علی را غیبت شد گفت ای فاطمه بیدار
 رحمة للعالمین تساق سبب عذاب اطفا مشو که بسو پریشان میکنی و الله اگر سزا بالا کردی
 بنفر خدا هلاک کند آنچه در من می بود و ما میباشند من بجانم بر گشتم مرخصه شدیم
 و از صدمه عیال دینار فتم صافا ال محمد فرمودند پس بعد از فاطمه امیر المؤمنین بر خیزد
 شکایتی باری بنما بد عرض نماید بار رسول الله حشمت را شب برداشتم بجانم را جاور
 افتاد رفتم که بیعت مرا از آنها گرفته بودند من مکرر و طلب باری کردم مراد عده
 صبح دادند و بوضع شد کسیر اندیدم خال من میان امت مثل حال هر یک شد
 در بنی اسرائیل بعد از موسی چون موسی بگو او بر گشتن هر کس گفت با بنی ام ان الله
 استضعفونی و کادوا علی و بنی من صبر بر بل کردم که او صبا ایضا غیر از من کسی نتواند
 ان نشدنا اینکه مرا گشتند بعضی بنایان ملجم لعین بر امام حسن عیال بر خیزد عرض نماید
 ایچا چون خبر شهادت دیدم بمعویه رسید و نداد و لدن تا با با صدمه و پیچاه هزار و
 دگوف فرزند تا اینکه بیعت بکبریا من و برادریم حسین و اهل بیت برای معویه و هر
 کدام اگر قبول نکردیم گردن زدند و سرش را بریدند معویه فرستاد مسجد ختم بمنزله بالا
 ختم مردم را معویه کردیم ایها دایم بنویس خوانند ایها دایم عقاب و قوسا ندانم

بیت
 گفتم

کتابت فی ۱۲۸۵

[illegible]

در جواب شکایات آنها

بر حق عذاب دارد و وقت خروج ما است و عذابا که قبلا منت می شد رسنی که جماعت
 منجی ما میگویند که معجزه جنت است که در وقت بر می آید که در بسوی ال شجی و هم
 آنها سلطان آنها است و ای بر آنها از این گفتار چه زمان خدا از دست ملک گرفت
 که ما بر کردیم بلکه در ما بود ملک بوقت و اما منت و دنیا و آخرت همیشه با استند
 اندا به دان بدان حق علی الذین استضعفوا و يجعلهم ائمه و يجعلهم الوارثین و مؤد
 پس بعد از اینها بر می آید بعد من علی الخیر و بدیدم محمد باقر پس شکایت بعد خود
 گفتند از دست ظالمین پس من بر خیزم و شکایت کنم از منصف و دانستی پس موی
 بر خیزم و شکایت از هر دو ان شد پس علی بن موسی الرضا و شکایت کنند از ما مو
 صلحون پس محمد بن خنجر شکایت کنند از ما مون و خیر او پس علی بن خنجر و شکایت
 کنند از متوکل پس حسن العسکری بر خیزم و شکایت کنند از معتز که پس همگ بر خیزم
 و با او است حاتم رسول خدا خون الوده روز احد که سر را بیدار دان او شکستند
 ملکه کرد و اگر با او گرفته اند چون می کنند با جدا یوم از برای مردم و صفت کرده و
 و شب کینه از اباها و ساندی انکار کرده اند از اطاعت نکردند از ابا احدی
 گفتند همگ منو له شده بعضی دیگر گفتند که مرده است اگر زنده بود عید است و
 این قدر طول می کشید من صبر کردم تا آنکه خدا امر را بخرج کرد پس پس از آمدن پس
 پیغمبر بخوان الحمد لله الذي صدقنا وعده و اودعنا الارض بقاؤه من الجنة حيث
 نشاء فتخاموا العالمين هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله
 و لو كره المشركون و راجعنا كثره از برید عجلی و پاینده که بر سیدان حضرت صفای
 از ایه شریفه و از کفر الکفار اسمعیل ان کان صنادق الوعدان اسمعیل اکیست پس
 اینهم است فرمودند من بلکه اسمعیل بن خنجر قبل است خداوند را و ما میگویم که بر شما
 نکلیند و اگر زنده اند از زنده بویست بدن و سر و صورت و از کنند خداوندی

رجعت اسمعیل صا و الوعد

۱۷۷

اها طاطا بیل ملا عذابا فرشتا آمد بنوا اسمعیل گفت خدا مرا بسوی توفیر شاه تا
 با من توفیر عذابا باها اسمعیل گفت حاجت بعدا باها اندازم خداوند وحی باو فرستاد که
 اگر بوزا حاجت طلب کن عرض کرد خدا با تو از ما معاشرت بنیامینان توفیر خود
 و افراد بنیوت محمد و با ما مائمه کفر فی و خلا بوا خبر دادی با این خطا لایق می کنند در
 حق فرزندش حسین و بحسین و عده رجوع دینا دادی تا اینکه خوشخواهی و انتقام ^{بکشید}
 از طایفه بنی خود حاجت من بخواجد الشنت که مراد از زمان رجعت حسین بر گردان طایفه
 خون خود کنم و بکشم هر که مرا کشته خدا حاجت را قبول کرد و فراد داد و از کشتن
 که بر میگردند در زمان رجعت حسین و سید ^{آنکه} خداوند صادقا الوعدنا میدان
 است که صدوف و وایت کرده از حضرت و صادقا و فرمود که هر چه عده کرده ناچاشنگاه
 در مکان افتاب بلند شد حواریش ناپدید بر اسمعیل احباب او گفتند ای پیغمبر خدا این
 آفت که بسیار بر اوید گفت من او را وعده در این مکان دادم در وقت دیگر واد
 که حسین بن علی بر میگردد با هفتاد و پنج هزار مرد عاصم بر محمد و ابوبکر که نه است
 حضرت زبیر که فرمودند امیر المؤمنین خطبه کردند روزی بر محمد خدا و شای او را
 بود خدا بخت با او دادند پس فرمودند بیدار شو که خدا بختی نکلم کرد بکله نور می شد
 پس خلق که از آن نور پیغمبر را و نور لایحه را بان نکلم کرد بکله دیگر و می شد و
 جاداد در این نور پس این نور را با دوح سر که کشته در بدنهای ما ائمه پس ما ائمه و
 بر کزنده ما ائمه کلمات ما ائمه حجه کامله خدا بر خلق ما بودیم نور سبب زمانی که
 نه امانی بود نه ماهی نه خلوقی از مخلوقات بود ما بسنج و نقد پس خدا را می کشیم پیش
 از او فرشتان خلوق خدا از برای ما عهدی که فرستاد روح انبیا و ایمان آوردن بپا و بپا
 دین ما و اینست معنی این وانا خدا الله مشایق التبتی لسانا لیتکم من کتاب حکم زتم
 چنانکه رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرن فرمودند بپایان بجهاد با

خبر المومنين من جنات عدن

و حق و خداوند پیش از من در این معجزه خود گرفته که هر که با او مبارزه کند یا با او یاری کنیم اما من که
معجزه را با یاری کردم جهاد با او رفتم و دشمنان او را کشتیم و اما با یاری او برای من و هم چنین
ناری با او این که حاصل شد چون که ظاهر و در پیش از ما می نشست و بعد از آن با یاری من یک
دو زمان رحمت من و از برای مما کنی باشد میان مشرک و غیر خدا و خدا را بدین
او در یحیی ناری من از زمان آدم تا محمد صلی الله علیه و سلم جهاد نمایند تا من و یک
با شمشیرها خود کفار زنده و کفار مرده را که خدا آنها را زنده می گرداند و یحیی را در
نداشتم با شمشیر مرده ها آنها که خدا آنها را زنده می نماید بلند می کنند صداها خود را فریاد
فریاد به لبیک لبیک یا علی الله برین دنیا از کوفه و کوچه های آن تابکشند کافران و
جباران و ظالمین را از این و ازین تا آنکه حاصل شود از برای ما ایچ و خداوند وعده
بما فرموده پس از این با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند و عدل الله الذین امنوا منکم
عملوا الصالحات البستنا لهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیکن اثم الذین من الله
ارضا لهم و لیبذلهم من بعد خوفهم اما بعد و فی کافیه کورنجه ششای یعنی عبادت من
یکند و از احدی ترسند زیرا که از برای من جعفر است بعد از جعفری و جبار است بعد از
جبار و فرمودند من صاحب جنان من صاحب ولایت من صاحب اشیاف امان و صاحب
دولت عجب من قائم الهی من بنده خدا و پادشاه رسول او من امیر عالم او و صندوق سر
او و حجاب او و صراط او و میزان او و کلام او من اسماء الله الحسنى و امثالها و اهلها و اهلها و اهلها
من صاحب طشت و دوزخ ساکن کریم اهل بهشت اهلها و اهلها و اهلها و اهلها و اهلها
من کسی که تو فریج کنم من اهل جنت و بیوی منست و من جبر این خلوق و قیامت بر منست
حتی آنها من مؤثر در امرات من آن کسی که ظاهر شود و از قرآن در چشم خورشید
من دایره الارض که خدا در آن ذکر کرده که در آخر الزمان ظاهر شود با منست عصا موسی
و خاتم سلیمان که من بگذارم در دوزخ و مؤثر و کافیه و مؤثر بر او و خدا مؤثر حقنا هذا کان

بیان و معلوم در شیطان و کشتن او

۱۲۹

حقاً من مبر المؤمن و امام الموقر و لسان المعانی و خاتم النبیین و ولد لها و خلفه خداوند
 عالیت من کسب که خدا بمن داده علم مبایا و بلا و علم حکومت مبایا مردم من کسب که منیر کوه
 برای من بعد برف و بار و ظلمت نور و بارها و کوهها و دریاها افتاب ماه و ستارهها ایها
 الناس پریشان من از هر چیزی باز خست و صاف و روایت شده که شیطان چون گفت و باینکه
 الیوم یبعثون قال انک من المنظر الی یوم الوقت المعلوم بیرون آمد شیطان با جمیع عساکر
 و فوابع خود از در و در که خدا درم و اخلاق کرده تا در وقت معلوم که ان اس رجعتی است که
 امیر المؤمنین و متکبر در راوی عرض کرد که ان برای امیر المؤمنین خداید است و فرمودند
 از برای بجنات و رجفای نیست نیست اما ای در عصری از عصرها مگر اینکه رجعتی است
 و رجعت کند تا او مؤمن در زمان او تا اینکه مؤمنرا سبیل یابند بر کافران و منافقان
 از کفار پس هرگاه وقت معلوم شود امیر المؤمنین با اصحاب خود ظاهر شوند شیطان را اهل
 خود ظاهر شود پس ملائکه عساکرین شود در شطرنج در مکان که امیر روحا است
 نزد ملک کوفه پس واقع شود میان آنها حربه که واقع شده از اول دنیا تا آخر دنیا کوفای
 بینم اصحاب امیر المؤمنین را که بر کشتن او مشغولند با همه که افتاده باهای اهل در و در این
 وقت خداوند سینه دهند ملائکه علوی را پیش روی آنها میگیرند و در دست او حربه است
 از نور چون شیطان نظرش بر حضرت افتد بدید پس فراد نماید اصحاب او گویند کجا فراد
 ظاهر ان برای تو است و انرا شیطان گوید من میبینم آنچه شما نمی بینید من می بینم از عفا
 پروردگار عالم این پیغمبر را برسد و ضربتی باوند بینا گفت و ناجر به پس هلاک
 شود بان خنثی با جمیع عساکرش پس در اسفوف خدا را اعتبار کنند از روی اخلاص کفر
 و شرک بر داشته شود و ملائکه بنما شود امیر المؤمنین را سلا و زائله شوند برای هر یک
 از شیعه و هزار اراده از صلابت در این وقت ظاهر شود ان در وقت که خدا فرمود مدتها
 که تشریف مسجد کوفه و در این دوستان این قدر و معتقد هستند که کسی نمیداند خدا را و است

و کوه
 زمان

در فضیلت و شرف و کرامت و جلال

شده در نفسیه شریفه و لایق مقام او قلیم لا اله الا الله مختصر و نه که خدای سبحان مقرر کرده
 از برای هر کس مولا و قلی را که اگر کسی پیش از رجعت مرده در رجعت کشته میشود و اگر
 کشته شده پیش از رجعت در رجعت می میرد در اخیتار است و اولاده شده و در عقبه
 بوم مختصر من کل الله فوجا من بکن با با بنا که تا و بل این آیه در رجعت است زیرا که در قیامت
 کبر و خدا همه خلافت و اختیاری نماید و اینک دارد صغیر و کبیر را مگر این که پیش از رجعت
 چنانکه در آیات دیگر دارد روایت شده از حضرت زین العابدین علیه السلام در تفسیر آن که معیشت
 ضنک که تا و بل این آیه در رجعت است و این است که طعام الله در رجعت عذاب است
 در احادیث معراج وارد شده که تا عجل بد رستی که علی اسیر کی است که قبض روح او
 میشود از آمدن او است و آیه الارض که تا مردم تکلم کند و در آیات از حضرت زین العابدین
 وارد شده که فرمودند بد و سینه که اصل او پیش از رجعت نماید با فرشتگان امام
 رجعت و با او بر میگردد بخوابند لعنهم الله و ال معونه و هر که مغانه گرفته پس این
 را عذاب کند بقتل و غیر قتل و خداوند بگوید که اندان اهل کوفه سنی هزار نفر و از بانی
 مردم هفتاد هزار نفر و ناله کنند از برای حریف با معونه لعن و احباب او در صفات
 در وصفی که حریف را ایجا بوده پس معونه لعن و احباب او بکشدند و آن مکان پس نهاد
 آنها را زنده کردند و آنها را عذاب نماید با فرعون و ال فرعون باشد عذاب باند
 کند امیر المؤمنین دفعه دیگر تا پیغمبر و جمیع انبیا پس پیغمبر علم خود را با امیر المؤمنین تسلیم
 نماید و جمیع انبیا نیز آن علم باشند و امیر علم تمام اعمال شوند از جانب حضرت زین العابدین
 و حکام باشند نیز در سن حضرت زین العابدین شود خدا را شکایت را به نفع و خدا به نفع
 عطا نماید ملکی را که مقابل جمیع انبیا باشد از اول دنیا تا آخر دنیا تا این که خدا و فانی
 و عده خود را در حد بشمارد شده که هرگاه نود یک فایم فایم در ماه جمادی الاخری
 پاره و فانی ماه رجعت نماید و بیاید که خلافت و مثل او را ندیده باشند پس از آن باران کو

مرجع انصاف امام علی علیه السلام

مؤمنین و بندها روینده شود که معصوم و مؤمنند کوبای بندها را که در کمره اندازند بخت
 چهلیند خالان بالا ای و دههای خود میریزند و در روایت دیگر وارد شده که خیر با فائز
 بدینست هفت نفر که با نوزده نفر از قوم موئیی هستند از ای که خدای فرما بد و من قوم مو
 از بد و من با حق و بر بعد آن و هفت نفر اصحاب کف که بوشع بن قن و حقی و موسی
 و سلمان فارسی بودند چنانچه استای و مقدار و مالک اشعر و آنها را که شوند از بخت
 حقش و روایت شده که هرگاه قائم پیام نیاید خداوند ملکی بفرستد به فریاد بنور
 مؤمنین و او بگوید اینک امام نوظاهر شده اگر میخواهی نده شو و ملکی شوی پیغمبر و
 اگر میخواهی که در پیغمبر آید تا در زمانت در مکان خود باشی و آن حضرت صا و نواز
 شده که پیغمبر هرگاه رجعت نماید مالک شود دنیا را بپناه هزار سال و امیر المؤمنین مالک
 شود چهل و چهار سال و روایت شده که در تفسیر آن آیه فرض علیک القرآن از آن
 آیه معاد که در بنام نفعی شود تا رجعت کنند رسول خدا و امیر المؤمنین و در بعضی
 ملاقات کنند بنا کند مسجد بزرگ پیش کوفه که در وازه هزار در داشته باشد این
 طاووس و فایز که ده که هر در بنام صد هزار سال است پس هزار سال آن ملک جمیع
 و هشتاد و نه سال دیگر ملک آن محمد علیه السلام است آن حضرت صا و نواز و روایت شده
 که فرمودند کوبای بندها خیر از تو که بالا ای او بخت است از با قوت شوخ که در بخت
 شده با فائز اجوامها و حسن نشسته است بالا ای بن تخت و در اطراف او و ده هزار
 هفت سیر و مؤمنین بیایند و فوج فوج بسلام حضرت پس بنادان بایند خدای سبحان زند
 کند آنها المؤمنون سوال کنند از من حوائج خود را که ظالم بقتل است و از آن کشیده آید
 در راه من پس از من سوال نکند حاجتی را از حوائج و بنادان من مگر آنکه بر او دم و بناد
 بر می مؤمنین طعام و شراب از ایشان و او در شده و در بخت است از خدای که خدا بد
 میگردد در دولت و همه از خدای و حوائج از ایشان را از کسان که مؤمنین خالص

دعای خلدنا حضرت عباس

و کاش که این باشد و باقی را و امید دارد تا بدو نرسد و با آن هم دلالت بر جنت
 داشت و اینها هم دلالت داشت بر رجوع امیر المؤمنین و حسین علیهما السلام و آنرا در
 رجوع باقی آمده است و اینها در این چهار جهت از صباح احتیاج به دعا و شب احتیاج
 حدیث نشان چهار روز و نه روز و یک شب از اینها اصدا از اصول معتبره نقل و روایت کرده
 است این طایفه در کتاب مصباح الزائر از حضرت صفوان روایت کرده که هر کس این دعا
 چهل صباح بخواند تا در آن حضرت عالم عجل الله فرجه باشد و اگر هر روز پیش از
 ظهر و حضرت خدای تعالی را از نده کرد تا نجات دهد در کتاب حضرت و وفاتش شود
 از برای خواننده این دعا بعد از هر کلمه از او هر حسنه بخواند تا از هر روز سیصد تا
 لیستهما الله دعای شریف

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّقِيعِ وَ رَبَّ الْبَيْتِ الْمَسْجُورِ وَ مُنْزِلَ
 النُّوْرِ بِهٖ وَ لَا يُخْلَدُ وَ الزُّبُورِ وَ رَبَّ الْبَطْلِ وَ الْحُرِّ وَ قُنْزِ الْأَقْفَانِ الْعَظِيمِ
 وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُفَرَّقِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
 بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ نُورِ وَجْهِكَ الْبَهِيرِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ نَاجِي نَاجِي بِقُوَّتِكَ
 بِإِسْمِكَ الَّذِي أَشْرَفَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي بَصُلِّحَ بِهِ الْأَشْجَارُ
 وَ الْأَجْرُونَ نَاجِيًا قَبْلَ كُلِّ نَاجِيٍّ نَاجِيًا بَعْدَ كُلِّ نَاجِيٍّ حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا حَيُّ
 الْمَوَدَّةِ وَ مِمَّنْ لَا أَصْنَاءَ بَاحْتِالٍ إِلَّا اللَّهُ أَمَّا اللَّهُ فَمُبْلَغُ مَوْلَانَا الْأِمَامِ الطَّاهِرِ
 الْمَهْدِيِّ الْقِيَامِ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى بَآئِهِ الطَّاهِرِينَ مِنْ جَمِيعِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلَيْهَا وَ جَبَلَيْهَا وَ بَرِّهَا
 وَ بَحْرِهَا عَمَّنْ فِي الدُّنْيَا مِنَ الصَّلَاةِ رِنَّةِ عَرْشِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَرَادِ كُلِّ نَاجِيٍّ
 وَ مَا احْتَضَاهُ عَلَيْهِ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعِدُّ لَكَ فِي صَبْحَتِي تَوْحِيدَ هَذَا
 وَ مَا غَشَّتْ فِي آيَاتِهِ حَبُولِي عَهْدًا وَ عَهْدًا وَ تَبَعْتَهُ لَهُ فِي عَمَلِي وَ لَا أَحُولُ عَنْهَا

CALL No. { ۲۹۷۶۲ (R) } ACC. NO. ۱۲۷۰۲
AUTHOR محقق، شیخ
TITLE حیات الشیخ و الامتہ فی معرفتہ
الانباء و الاملہ

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

